

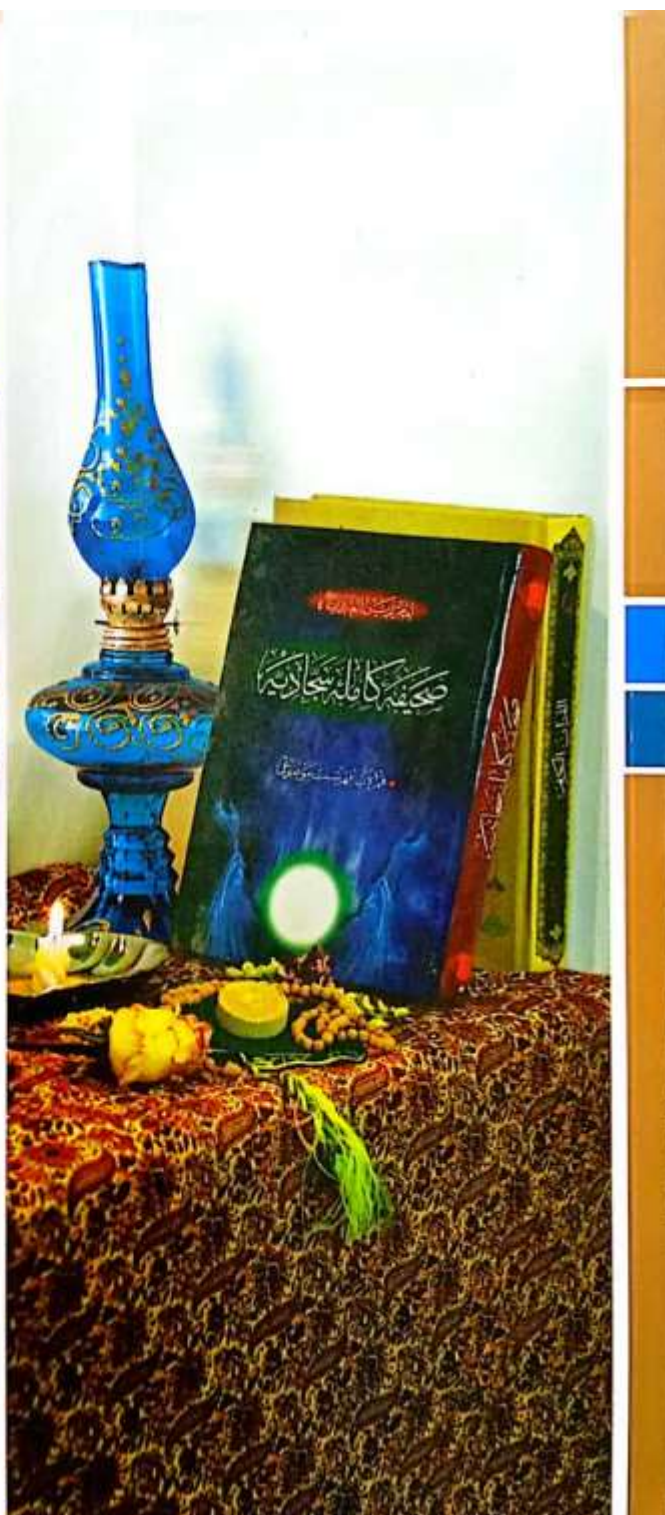
۶۴

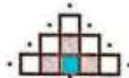
پرسشها و
پاسخهای
دانشجویی

امام سجاد (علیه السلام)

سیره و تاریخ

گروه مؤلفان





پرسش‌ها و پاسخ‌های دانشجویی
دفتر شصت و چهارم
امام سجاد (ع) (تاریخ و سیره)



عنوان و نام پدیدآور: امام سجاد (ع)؛
تاریخ و سیره/ تدوین و تألیف گروه مولفان؛
تنظیم و نظارت نهاد نمایندگی مقام معظم
رهبری در دانشگاهها، پژوهشگاه فرهنگ و
معارف اسلامی، اداره مشاوره و پاسخ
مشخصات نشر: قم: نهاد نمایندگی مقام
معظم رهبری در دانشگاهها، دفتر نشر
معارف، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری: ۱۷۶
فروست: پرسش‌ها و پاسخ‌های دانشجویی؛
دفتر ۶۴ تاریخ و سیره: ۵
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۱-۹۳۱-۹
وضعیت فهرست نویسی: فیا
یادداشت: کتابنامه: ص: [۱۷۴-۱۷۶]؛

همچنین به صورت زیرنویس،
موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم،
۳۸ - ۹۴ ق. — سرگذشتنامه

شناسه افزوده: نهاد نمایندگی مقام معظم
رهبری در دانشگاهها، پژوهشگاه فرهنگ و

معارف اسلامی، اداره مشاوره و پاسخ
شناسه افزوده: نهاد نمایندگی مقام معظم

رهبری در دانشگاهها، دفتر نشر معارف
رده بندی کنگره: ۱۳۹۵ ۱۷۷۸۳/الف/۴۳ BP

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۴
شماره کتابشناسی ملی: ۴۱۷۹۲۱۷

تنظیم و نظارت: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها
(پژوهشگاه فرهنگ و معارف اسلامی - اداره مشاوره و پاسخ)

تدوین و تألیف: گروه مؤلفان

ناشر: دفتر نشر معارف

تایپ و صفحه آرایی: طالب بخشایش

نوبت چاپ: اول، تابستان ۱۳۹۵



«همه حقوق برای ناشر محفوظ است»

مدیریت پخش دفتر نشر معارف: قم، خیابان شهدا، کوچه ۳۲، شماره ۳، تلفن و نمابر: ۰۲۵-۳۷۷۴۰۰۰۴

وبگاه اینترنتی: www.Ketabroom.ir _ www.Porseman.org _ www.Porsemani.ir

نشانی الکترونیکی: info@Ketabroom.ir _ info@porseman.org



فصل اول - زندگانی امام سجاد ع

- ولادت امام سجاد(علیه السلام) ۱۵
- مادر امام سجاد(علیه السلام) ۱۷
- زین العابدین (علیه السلام) ۲۴
- زهد و عبادت امام سجاد(علیه السلام) ۲۷
- سیره امام سجاد(علیه السلام) ۲۹
- شخصیت امام سجاد(علیه السلام) ۳۴
- شهادت امام سجاد(علیه السلام) ۳۶

فصل دوم - سیره اجتماعی امام سجاد ع

- امام سجاد(علیه السلام) در کربلا ۴۱
- امام سجاد(علیه السلام) و اسارت ۴۳
- امام سجاد(علیه السلام) و یاد امام حسین(علیه السلام) ۵۲
- امام سجاد(علیه السلام) و مبارزه با انحرافات ۵۶
- شیوه های تبلیغی امام سجاد(علیه السلام) ۶۳
- امام سجاد(علیه السلام) در مدینه ۶۸
- امام سجاد(علیه السلام) و مردم ۷۳
- امام سجاد(علیه السلام) و حاکمان بنی امیه ۷۶
- امام سجاد(علیه السلام) و فاجعه حرّه ۸۲

فصل سوم - شناخت صحیفه سجادیه

- آشنایی با صحیفه سجادیه ۸۹
- سند صحیفه سجادیه ۹۵
- صحیفه سجادیه در نگاه اندیشمندان ۱۰۰
- امام سجاد(علیه السلام) و ستایش الهی ۱۰۴
- امام سجاد(علیه السلام) و پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) ۱۱۰
- نجات و هدایت ۱۱۶
- دعا برای مرزبانان ۱۲۶

- امام سجاد(عليه السلام) و اهميت توبه
۱۳۱
- امام سجاد(عليه السلام) و قضای الهی
۱۳۶
- امام سجاد(عليه السلام) و وظائف فرزندان
۱۴۰
- امام سجاد(عليه السلام) و وظائف پدر و مادر
۱۴۶
- امام سجاد(عليه السلام) و احترام همسایگان
۱۵۱
- رساله حقوقیه امام سجاد(عليه السلام)
۱۵۵
-

امام سجاد (تاریخ و سیره)

فصل اول

زندگانی امام سجاد علیه السلام

ولادت امام سجاد

ولادت امام سجاد

علی بن الحسین (علیه السلام) مشهور به زین العابدین و سجاد، چهارمین امام شیعه است که بنا به قول مشهور، در سال ۳۸ هجری متولد شده است^۱، روز تولد آن حضرت در منابع مختلف آنیمه جمادی الاولی دانسته شده است و برخی دیگر در پنجم شعبان دانسته‌اند^۲.

از دیدگاه بیشتر مورخان، مادر امام سجاد (علیه السلام)، دختر یزدگرد سوم - آخرین پادشاه ساسانی - است^۳. نام آن بزرگوار «علی»، کنیه مشهورش^۴ «ابوالحسن»^۵ و لقب های معروفش «زین العابدین»، «سید العابدین» و «سجاد»^۶ است.

یکی از محققان درباره این لقب ها می نویسد: «بیشتر کسانی که این لقب ها را به آن حضرت داده اند، نه شیعه بودند و نه او را امام و منصوب از جانب خدا می دانستند؛ اما نمی توانستند آن چه را در او می بینند، نادیده بگیرند. هریک از این لقب ها نشان دهنده مرتبه ای از کمال نفس و درجه ای از ایمان و مرحله ای از تقوا و پایه ای از اخلاص است و بیان کننده اعتماد مردم به دارنده این لقب هاست. سید عابدان، پیشوای زاهدان (قدوة الزاهدين)،

۱ تواریخ النبى و الآل، ص ۲۹؛ به نقل از: الارشاد، ص ۲۸۴؛ [روز تولد آن حضرت در منابع مختلف اعلام الوری، ۱ ص ۲۵۶]

۲ کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۰۵

۳

در این باره از امام به عنوان «ابن الخیرتین، فخریه من العرب القریش، و من العجم الفارس و کانت امه ابنه کسری»، یاد شده و شعری هم درباره امام سجاد (علیه السلام) به ابوالاسود دثلی^۴ (م ۶۹ هـ) نسبت داده شده است. [۴]

۵ اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۶۰

۶ کنیه های دیگر آن حضرت عبارتند از: ابومحمد، ابوالقاسم و ابوبکر. رک: شیخ طبرسی، اعلام الوردی، ج ۱، ص ۴۸۰

۷ طبرسی، همان، ج ۱، ص ۴۸۰.

مهرتر پرهیزکاران (سیدالمتقین)، امام مؤمنان، زیور صالحان (زین الصالحین)، چراغ شب زنده داران (منارالقانتین)، صاحب پیشانی پینه بسته (ذوالثَّفَنَات)، نمونه هایی از این القابند. آن حضرت در حقیقت، مظهر نمایان این صفت ها بوده است و این گفته ای است که همگی برآیند»^۱.

همچنین «سعید بن مسیب، یکی از محدثان مشهور درباره امام سجاد (علیه السلام) می گفت: «ما رأیت أروع من علی بن الحسین»؛ «هیچ کس را با تقواتر از علی بن الحسین ندیدم.»

امام سجاد (علیه السلام) همسری به نام «ام عبدالله» داشت. وی دختر بزرگوار امام حسن مجتبی (علیه السلام) می باشد.

ام عبدالله از زنان با فضیلتی است که در بسیاری از افتخارهای معنوی، در عصر خویش یگانه بوده است. از آن جمله این که وی هم دختر امام و هم همسر امام و هم مادر امام می باشد.

همسری ام عبدالله با امام سجاد (علیه السلام)، دو نسل امامت را به هم پیوند داد و نتیجه این پیوند، یگانه فرزندى بود که باقر العلوم نام گرفت و خط امامت را تداوم بخشید.

۱. سید جعفر شهیدی، زندگانی علی بنالحسین ص ۸

مادر امام سجاد علیه السلام

مادر امام سجاد کیست؟

با رجوع به منابع مختلف شیعه و سنی درمی یابیم که از میان ائمه شیعی بیشترین اختلاف درباره نام مادر امام سجاد(علیه السلام) وجود دارد تا جایی که برخی از محققان با استفاده از منابع مختلف چهارده نام^۱ و برخی دیگر تا شانزده^۲ نام برای مادر آن حضرت ذکر کرده اند^۳. مجموع این نام ها چنین است: ۱. شهربانو، ۲. شهربانویه، ۳. شاه زنان، ۴. جهان شاه، ۵. شه زنان، ۶. شهرناز، ۷. جهان بانویه، ۸. خولۀ، ۹. برۀ، ۱۰. سلافۀ، ۱۱. غزالۀ، ۱۲. سلامۀ، ۱۳. حرار، ۱۴. مریم، ۱۵. فاطمه، ۱۶. شهربان. با آن که در منابع تاریخی اهل سنت بر روی نام هایی چون سلافۀ، سلامۀ، غزالۀ، بیشتر مانور داده شده است^۴، اما در منابع شیعی و به خصوص منابع روایی آنها، نام شهربانو بیشتر مشهور شده است. بنا به نوشته برخی از

۱. زندگانی علی بن الحسین(علیه السلام)، ص ۱۰ و ۱۱

۲. مقاله «حول السیدة شهربانو» نوشته شیخ محمد هادی یوسفی، مندرج در مجله رسالۀ الحسین(علیه السلام)، سال اول، شماره دوم، ربیع الاول ۱۴۱۲.

۳. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۸-۱۳.

۴. ر.ک: افتخارزاده، محمودرضا، شعبیه ناسیونالیسم ایران، ص ۳۰۵ که از منابعی چون انساب الاشراف بلاذری، طبقات ابن سعد، المعارف ابن قتیبہ دینوری و الکامل مبرد اسمی فوق را نقل می کند.

محققان^۱: اولین بار این نام در کتاب «بصائر الدرجات» محمد بن حسن صفار قمی (متوفی ۲۹۰ق) دیده شده است.^۲ بعدها محدث معروف شیعی یعنی کلینی (م ۳۲۹ق) روایت همین کتاب را در کتاب کافی آورد.^۳ بقیه منابع یا از این دو منبع بهره گرفته و یا آنکه روایاتی ضعیف و بدون سند معتبر را در نوشته های خود آورده اند.^۴ در این روایت چنین آمده است:

«چون دختر یزدگرد را نزد عمر آوردند، دوشیزگان مدینه برای تماشای او سر می کشیدند و چون وارد مسجد شد، مسجد از پرتوش درخشان گشت. عمر به او نگریست، دختر رخسار خود را پوشید و گفت: اف بیروج بادا هرمز (وای، روزگار هرمز سیاه شد)! عمر گفت: این دختر مرا ناسزا می گوید و بدو متوجه شد! امیرالمؤمنین (علیه السلام) به عمر فرمود: تو این حق را نداری، به او اختیار ده که خودش مردی از مسلمانان را انتخاب کند و در سهم غنیمتش حساب کن. عمر به او اختیار داد. دختر بیامد و دست خود را روی سر حسین (علیه السلام) گذاشت. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به او فرمود: نام تو چیست؟ گفت: جهان شاه. حضرت فرمود: بلکه شهربانویه باشد. سپس به حسین (علیه السلام) فرمود: ای اباعبدالله! از این دختر بهترین شخص روی زمین برای تو متولد می شود و علی بن الحسین (علیه السلام) از او متولد گشت. آن حضرت را ابن الخیرتین (پسر دو برگزیده) می گفتند؛ زیرا برگزیده خدا از عرب «هاشم» بود و از عجم «یزدگرد و خاندان ساسانیان».^۵ این روایت از دو جهت سند و متن محل بحث واقع شده است. از جهت سند در آن افرادی مانند ابراهیم بن اسحاق احمر^۶ و عمرو بن شمر وجود دارند که متهم به غلو شده و

از سوی رجالیون شیعه مورد تأیید واقع نشده اند.^۷

۱ شهیدی، زندگانی علی بن الحسین (علیه السلام)، ص ۱۲

۲ نگا: بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۹، ح ۲۰

۳ اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۹

۴ برای آگاهی از سیر تاریخی شهربانو در منابع رک: شعوبیه ناسیونالیسم ایرانی، ص ۲۸۹-۳۳۷

۵ با استفاده از ترجمه حاج سید جواد مصطفوی اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۹

۶ آیت الله خویی، معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۲۰۲ و ج ۱۳، ص ۱۰۶

۷ همان

اما از جهت متن اشکالات زیر بیان شده است:

۱. اسارت دختری از یزدگرد، به شدت محل تردید است.

۲. اسارت چنین دختری در زمان عمر و به ازدواج امام حسین (علیه السلام) درآمدن در این زمان نیز غیرقابل قبول است.

۳. در هیچ یک از منابع معتبر شیعی به جز این روایت، لقبی با عنوان «ابن الخیرتین» برای امام سجاد (علیه السلام) نقل نشده است.

آیا در اینجا نمی توان نوعی ایرانی گری افراطی را دید که به خیال خود به جهت پیوند خوردن نسل ساسانیان با نسل پیامبر ص در امام سجاد (علیه السلام)، خواسته اند آن حضرت را به عنوان «خیر اهل الارض» معرفی کنند؟ این گونه نقدها بر گزارش های حاوی نام شهربانو باعث می شود تا این گزارش ها را از ساحت ائمه (علیهم السلام) به دور و آن را ساخته دست حدیث پردازان بدانیم و نام شهربانو را برای مادر آن حضرت نفی کنیم. درباره نسب مادر امام سجاد (علیه السلام) نیز منابع متقدم تاریخی و روایی دچار اختلاف گشته اند. برخی مانند یعقوبی (متوفی ۲۸۱ ق)^۱، محمد بن حسن قمی^۲، کلینی^۳ (متوفی ۳۲۹ ق)، محمد بن حسن صفار قمی^۴ (متوفی ۲۹۰ ق)، شیخ صدوق^۵ (متوفی ۳۸۱ ق) و شیخ مفید^۶ (متوفی ۴۱۳ ق). او را دختر یزدگرد دانسته اند، هرچند در نام او اتفاق نظر ندارند.

این نسب تقریباً در میان منابع متأخر به عنوان یک شهرت فراگیر جای خود را باز کرده است؛ به گونه ای که میدان اظهار وجود برای دیدگاه های مخالف

۱ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۳

۲ تاریخ قم، ص ۱۹۵

۳ اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۹

۴ بحار الانوار، ج ۴۶، ص

۵ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۲۸

۶ الارشاد، ص ۴۹۲

نگذاشته است.^۱

در مقابل این قول، برخی از منابع متقدم و متأخر دیدگاه های دیگری مانند سیستانی بودن، سندی بودن، کابلی بودن او را متذکر شده و بسیاری از منابع بدون ذکر محل اسارت او، تنها با عنوان «امّ ولد» (کنیز صاحب فرزند) از او یاد کرده اند.^۲

برخی نام های بزرگان ایرانی همچون سبجان، سنجان، نوشجان و شیرویه را به عنوان پدر او ذکر کرده اند.^۳

برای نقد و بررسی این نَسَب نمی توانیم به بحث های سندی این گزارش ها تکیه کنیم؛ زیرا هیچ یک از اقوال دارای سند مستحکمی نیست. علاوه بر آن که بیشتر کتاب های تاریخی همانند تاریخ یعقوبی، مطالب خود را بدون ذکر اسناد نقل می کنند.

بنابراین باید فقط از راه محتوا به بررسی آنها پرداخت که در این راستا اشکالات زیر خود را نشان می دهد:

۱. مهم ترین اشکال اختلاف این گزارش ها در ذکر نام او است که منابع مختلف پیش گفته اسامی گوناگونی همانند حرار، شهربانو، سلاخه، غزاله برای او نقل کرده اند. و این نشان می دهد که این مطالب، سازندگان مختلف با انگیزه های یکسانی داشته است که همان تعصب ایرانی گری و ارتباط دادن میان ایرانیان و امامان (علیهم السلام) از راه نَسَب بوده است.

۲. اختلاف این گزارش ها در زمان اسارت او نیز یکی دیگر از اشکالات است که برخی آن را در زمان عمر، برخی دیگر در زمان عثمان و برخی مانند شیخ مفید آن را در زمان خلافت حضرت علی (علیه السلام) دانسته اند.^۴

۳. اصولاً کتبی مانند تاریخ طبری و الکامل ابن اثیر که به صورت سال شمار

۱ زندگی علی ابن الحسین (علیه السلام)، ص ۱۲

۲ شعوبیه، ص ۳۰۵

۳ حول السیده شهربانو، ص ۲۸

۴ شعوبیه، ص ۳۲۴

جنگ های مسلمانان با ایرانیان را تعقیب کرده و مسیر فرار یزدگرد را به شهرهای مختلف ایران نشان داده اند، در هیچ موردی به ذکر اسارت فرزندان او نمی پردازند؛ با آنکه این مسأله، بسیار مهم تر از حوادث جزئی است که به آنها اشاره شده است. این نکته جعلی بودن گزارش اسارت دختران یزدگرد را تقویت می کند. ۴. برخی از نویسندگان متقدم همانند مسعودی، هنگام ذکر فرزندان یزدگرد سوم، دخترانی با نام های ادرک، شاهین و مردآوند برای او ذکر می کنند که اولاً با هیچ یک از نام هایی که برای مادر امام سجاد(علیه السلام) گفته شده، هماهنگی ندارد و ثانیاً خبری از اسارت آنها در تمام نوشته های خود به میان نمی آورد.^۱ ۵. از مهم ترین اسناد تاریخی که می توان درباره مادر امام سجاد(علیه السلام) به آن استناد کرد، نامه های منصور به محمد بن عبدالله معروف به «نفس زکیه» است که رهبری مخالفان علوی و طالبی (اولاد ابوطالب) را در مدینه بر عهده داشت و همیشه میان او و منصور نزاع و درگیری بود.

در یکی از این نامه ها که منصور قصد ردّ ادعاهای محمد مبنی بر افتخار به نسب خود را داده چنین می نگارد: «ما وَلَدَ فیکم بعد وفاة رسول الله ص افضل من علی بن الحسین و هو لِأُم ولد».^۲ یعنی، بعد از رحلت پیامبر خداص در میان شما شخصیتی برتر از علی بن حسین (امام سجاد(علیه السلام)) ظهور نکرده، در حالی که او فرزند ام ولد (کنیز دارای فرزند) بود.

جالب آن است که هیچ اعتراضی - نه از سوی محمد و نه از سوی دیگران - به این فقره شنیده نمی شود که علی بن حسین(علیه السلام) فرزند کنیز نبود؛ بلکه شاهزاده ای ایرانی بود! در حالی که اگر این داستان واقعیت داشت، حتماً محمد «نفس زکیه» برای پاسخ دادن، به آن استناد می کرد.

مجموعه این قرینه ها ما را به این نتیجه می رساند که دست جعل در ساختن

۱ همان، ص ۳۰۴

۲ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۷۰

مادری ایرانی با این اوصاف برای امام سجاد(علیه السلام) دخالت داشته و عمداً دیدگاه های دیگر درباره مادر آن حضرت(علیه السلام) - به ویژه دیدگاه هایی که او را از کنیزکان بلاد دیگر همانند سند می داند - نادیده گرفته است. در حالی که تا قبل از اواخر قرن سوم بیشتر ناقلان، او را از کنیزان سند یا کابل می دانستند.^۱

عدم حضور مادر امام سجاد(علیه السلام) در کربلا

در این باره باید بگوییم که تقریباً تمام منابع متقدم شیعی - که به زندگانی مادر امام سجاد(علیه السلام) پس از اسارت پرداخته اند - چنین نگاشته اند: او در هنگام تولد امام(علیه السلام) در همان حالت نفاس از دنیا رفت.^۲ و نیز چنین گفته اند: یکی از کنیزان حضرت علی(علیه السلام) به عنوان دایه، به بزرگ کردن او پرداخت و مردم خیال می کردند که او مادر امام(علیه السلام) است و بعد از آن که آن حضرت او را شوهر داد، فهمیدند که او دایه امام(علیه السلام) بود، نه مادر او.^۳

بنابراین، قطعاً از دیدگاه منابع معتبر، حضور مادر امام(علیه السلام) در کربلا منتفی است؛ حال با هر نام و نسبی که می خواهد باشد.

مرقد بی بی شهربانو

از مطالب قبل و همچنین از سوی محققان معاصر با دلایل قطعی ثابت شده است که بقعه بی بی شهربانو - که در کوهستان شرق ری معروف به کوه بی بی شهربانو پدیدار است - هیچ ربطی با مادر امام(علیه السلام) ندارد و بنایی است که در قرون بعدی ساخته شده است.

عدم ذکر چنین بقعه ای در آثار شیخ صدوق - که خود سالیان دراز در ری می زیسته و به آن آشنایی کامل داشته - مؤید دیگری بر عدم وجود این بقعه در قرن چهارم و در زمان شیخ صدوق (متوفی ۳۸۱ ق) است. دیگر نویسندگانی هم که به ذکر احوال عبدالعظیم حسنی و شخصیت های بزرگ

۱حول السیدة شهر بانو، ص ۲۸

۲عیون اخبار الرضا(علیه السلام)، ج ۲، ص ۱۲۸

۳بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۸

مدفون در ری پرداخته اند، نامی از چنین بقعه ای نبرده اند.

این احتمال وجود دارد که در قرون بعدی زنی پارسا با نام شهربانو در این مکان دفن شده و با گذشت سالیان، مردمان آن سامان او را با مادر امام سجاد(علیه السلام) - که در آن زمان مشهور به شهر بانو بوده - اشتباه گرفته اند و یا برخی این اشتباه را در زبان مردم انداخته و با انگیزه هایی به تقویت آن پرداخته اند.^۱

^۱ برای اطلاع بیشتر از عدم امکان انتساب این بقعه به شهربانو مادر امام سجاد(علیه السلام) ر.ک: ریاستان نوشته کریمیان و دانشنامه ایران و اسلام، ذیل کلمه شهربانو

زین العابدین

چرا به امام سجاد(علیه السلام) زین العابدین می گویند؟

یکی از القاب مبارک امام سجاد(علیه السلام)، لقب زیبای زین العابدین به معنای زینت عبادت کنندگان است. البته آن حضرت ملقب به القاب دیگری همچون: سیدالساجدین، سیدالعابدین، زین الصالحین، وارث علم النبیین، وصی الوصیین، منارالقانتین، خاشع، المجتهد الزاهد، العابد، البکاء، السجاد، زکی و امین، نیز می باشد.

در این که چرا آن حضرت بدین نام ملقب گشت روایات فراوانی وجود دارد که به طور نمونه به برخی از آنها اشاره می نماییم:

عمران بن سلیم می گوید: هر گاه زُهری از علی بن الحسین مطلبی نقل می کرد، می گفت: مرا زین العابدین روایت کرد. یکبار سفیان بن عیینّه به او گفت: از چه جهت او را زین العابدین می گویی؟ پاسخ داد: از سعید بن مسیب شنیدم که رسول خدا فرمود:

«به روز قیامت، فریاد کننده ای آواز برآرد: زینت عبادت کنندگان، کجاست؟ چنان می بینم که فرزندم علی بن الحسین با تمام وقار و سکون در میان مردم محشر برای رسیدن به جایگاهش قدم بر می دارد».^۱

۱ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۶۷

و در کشف الغمه آمده است: سبب ملقب شدن آن حضرت به زین العابدین، آن است که شبی آن جناب در محراب عبادت به تهجد ایستاده بود، پس شیطان ظاهر شد. حضرت ناراحت شد، پس فرمود: «دور شو ای ملعون» و باز متوجه عبادت خود شد. پس شنید که هاتفی سه مرتبه او را ندا کرد: «أنتَ زینُ العابدین»؛ «زینت عبادت کنندگان» پس این لقب ظاهر و در میان مردم مشهور گشت.^۱

وجود مقدس امام زین العابدین (علیه السلام)، در تمام لحظات عمرش در مناجات و دعا بود، مسئله غرق بودنش در دعا و مناجات آنقدر عجیب است، که در هر کجا و در هر زمان نام مقدسش برده شود، گریه و زاری، اصرار و الحاح، دعا و مناجات به ذهن شنونده تداعی می‌کند.

مناجات خمس عشر

دعای ابو حمزه ثمالی و پنجاه و چهار دعای «صحیفه» جلوه‌ای از حالات درونی آن حضرت، و نورانیت قلب و جان آن جناب است.

اصمعی ادیب معروف می‌گوید: شبی در طواف کعبه بودم، جوانی خوش منظر را دیدم که به پرده خانه آویخته بود، و این چنین با حضرت معبود مناجات می‌کرد:

«دیده‌ها به خواب رفت، ستارگان بر صفحه دل انگیز آسمان برآمدند، فرمانروای حی و قیوم تویی، سلاطین و دنیاداران در به روی مردم بستند، و بر ابواب کاخ‌ها و خانه‌های خود پاسبان گماشتند، تا کسی به وقت شب به آنان رجوع نکند، ولی درهای رحمت تو به روی گدایان باز است، سائلی چون من به امید ارحم الراحمین است.» سپس اشعاری به مضمون زیر زمزمه کرد:

ای آنکه به تاریکی شب دعای بیچاره را اجابت می‌کنی!

ای آن که گره از کار بسته می‌گشایی!

میهمانان به دور خانه‌ات در خوابند،

اما تو ای نگهدارنده تمام کائنات بیداری،

۱ کشف الغمه، ج ۲، ص ۷۴؛ بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۵۳

به مناجاتی که به آن امر فرموده‌ای برخاسته‌ام،

به حرمت بیت و حرم به گریه‌ام رحمت آور،

که اگر گنه‌کار بیچاره را مشغول عفو و بخشش نکنی،

پس چه کسی باید به فریاد او برسد؟

به دنبال صاحب ناله رفتم، و وی را با پای جان جستجو کردم دیدم وجود مقدس حضرت سجاد، امام زین العابدین (علیه السلام) است!^۱

آن حضرت چون به مناجات و راز و نیاز و عبادت و نماز بر می‌خواست چهره‌اش رنگ به رنگ می‌شد، و قیامش برای عبادت و راز و نیاز قیام عبد ذلیل در برابر مولای جلیل بود، از خشیت حق که معلول آگاهی قلب او نسبت به حضرت ربّ العزّه بود، اعضایش می‌لرزید، و نمازش در هر بار نماز وداع بود، که گویی پس از آن دیگر مهلت نماز ندارد!^۲

این همه محصول قلب پاک و دل عرشی امام زین العابدین (علیه السلام)، و معرفت والای آن حضرت نسبت به مقام قدس ربّ العالمین بود.

۱ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۵۰

۲ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۵۹

زهد و عبادت امام سجاده (علیه السلام)

امام سجاده (علیه السلام) در زمینه عبادت، صحنه هایی عظیم، کارهایی بزرگ، سجده هایی طولانی و نمازهایی پی در پی دارد؛ تا آن جا که او در شبانه روز، هزار رکعت نماز می گزارد و این رفتار، همانند آن چیزی است که درباره جد او، امام علی (علیه السلام) نقل کرده اند.^۱

آورده اند که وقتی آن حضرت وضو می گرفت، رنگ چهره اش دگرگون می شد و وقتی علت را می پرسیدند، می فرمود: «أدرون بین یدی من أريد أن أقوم»؛ «آیا می دانید که در برابر چه کسی می خواهم بایستم؟» همچنین نقل شده که در وقت نماز، چهره امام دگرگون می شد و رعشه بر اندامش چیره می شد و وقتی علت را پرسیدند، می فرمود: «إني أريد الوقوف بين یدی ملك عظیم»؛ نماز، به هیچ چیز توجه نداشت.

روزی طاووس یمانی، امام سجاده (علیه السلام) را دید که بی قرار است و با سوز و گداز، با پروردگارش راز و نیاز می کند؛ پس به او گفت: «فرزند پیامبر خدا، این ناشکیبی و فریاد برای چیست؛ در حالی که پدرت، حسن بن علی، مادرت، فاطمه زهرا

^۱ اسیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۹۲

و جدت، پیامبر خداست؟ امام فرمود: «هیئات، هیئات، ای طاووس! سخن از پدر و مادر و جدم را کنار بگذار؛ زیرا خداوند، بهشت را برای کسی آفرید که او را اطاعت کند و کار نیک انجام دهد؛ هر چند او برده ای حبشی باشد و آتش دوزخ را برای کسی آفرید که با فرمان او مخالفت کند؛ اگر چه زاده قرشی باشد؛ مگر سخن خداوند را نشنیده ای که فرموده است: «آن گاه که نفخه صور قیامت دمید، دیگر نسب و خویشی در میانشان نماند و کسی از حال کسی نپرسد. به خدا سوگند! فردای قیامت، چیزی به تو سود نرساند؛ مگر کار نیکی که آن را پیشاپیش می فرستی»^۱

برای معرفت کامل نسبت به سیرت روحی و معنوی آن حضرت، نباید از این نکته بسیار مهم غفلت ورزید که زهدی که امام زین العابدین (علیه السلام) برای احیای آن اقدام کرد، همانند پیامبر (ص) و امام علی (علیه السلام) و سایر امامان معصوم (علیهم السلام) بود که دقیقاً با آنچه اسلام مقرر کرده، مطابقت دارد.

عملکرد امام سجاد (علیه السلام)، نوعی ایجاد تعدیل در سلوک و رفتار امت بود که فریب شیوه های آن گروه زاهدنما، دروغگو و منحرف از ولایت اهل بیت و امامان (علیهم السلام) بر حق و راستین را خورده بودند. امام به امت هشدار داد که مبادا فریب زاهدنمایان را بخورند؛ یعنی آنان که دوست دارند بر مردم ریاست کنند و افراد پیرامونشان گرد آیند و از خودستایی و فخرفروشی، لذت می برند.^۲

۱ مؤمنون (۲۳)، آیه ۱۰۱

۲ محمد رضا حسینی جلالی، پیشین، ص ۱۹۹

سیره امام سجاد(علیه السلام)

سیره شخصی امام سجاد(علیه السلام) و رفتار ایشان با مردم چگونه بود؟

کمک به فقرا

امام سجاد(علیه السلام) شبانه، نان بر پشت مبارکش گذاشته، در تاریکی شب برای فقرا می‌برد و می‌فرمود: صدقه در تاریکی شب، آتش غضب خداوند را خاموش می‌کند.^۱ آن حضرت در دادن صدقه و رسیدگی به محرومین نیز زیانزد بوده و پس از شهادت او معلوم شد که ده‌ها خانواده از انفاق و صدقات او زندگی می‌کرده اند. مردم نیز علاقه به او داشتند .

محمد بن اسحاق می‌گوید: «گروهی از مردم مدینه در حالی زندگی می‌کردند که نمی‌دانستند معیشت آنان از کجا تأمین می‌شود و زمانی که علی بن الحسین(علیه السلام) رحلت کرد، آنان کمک های شبانه ای را که به ایشان می‌رسید، از دست دادند».

درباره ساده‌زیستی امام سجاد(علیه السلام) گفته شده است؛ «روزی ایشان، با لباس نیکویی از خانه خارج شد؛ پس از آن فوری به خانه برگشت و فرمود: همان لباس قبلی مرا بیاورید؛ گویی علی بن حسین نیستم».^۲

۱مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۲۳۸

۲طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۵۸؛ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۳۶۴

رعایت حق تقدّم

وقتی که سواره از کوچه های مدینه می گذشت، هیچ گاه نمی فرمود: راه، راه؛ تا کسی کنار رود. وی می فرمود: راه، مشترک است و من حق ندارم دیگران را کنار بزنم و خود بروم.^۱

مسافرت امام سجاد(علیه السلام)

در مسافرت، نسبش را از همراهان پنهان می کرد و می فرمود: «أَكْرَهُ أَنْ أَخَذَ بِرَسُولِ اللَّهِ مَا لَا أُعْطَى مِثْلَهُ»^۲؛ دوست ندارم به نام رسول خدا چیزی را بگیرم که نمی توانم مانند آن را به دیگری بدهم.

جویریة بن اسماء می گوید: «مَا أَكَلَ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ مِنْ قَرَابَتِهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ دَرْهَمًا»^۳؛ «علی بن الحسین از بابت خویشی خود با رسول خدا درهمی استفاده نکرد.

انفاق امام سجاد(علیه السلام)

از امام باقر(علیه السلام) نقل شده است که پدرم دو بار اموال خویش را در راه خدا تقسیم کرد. آن حضرت هنگام مرگ محمد بن اسامه بن زید، بر بالین او بود. در آن لحظه، محمد سخت می گریست. وقتی امام علت گریه او را پرسید، محمد گفت: پانزده هزار درهم بدهی دارم. امام(علیه السلام) فرمود: «بر عهده من؛ نگران مباش»^۴.

الگوی امام سجاد(علیه السلام)

اسوه و الگوی آن حضرت در سلوک فردی و خوراک و پوشاک، جدش امیرالمؤمنین(علیه السلام) بود. از امام صادق(علیه السلام) درباره ستایش امیرمؤمنان(علیه السلام) و بی میلی او به خوراکی ها، چنین نقل شده است: «در میان امت جز او [علی]، کسی نتوانست کارهای پیامبر خدا را انجام دهد».

۱مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۲۴۶

۲نثر الدر، ج ۱، ص ۳۴۱؛ ربیع الابرار، ج ۳، ص ۶۹

۳سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۹۱

۴همان، ج ۱۷، ص ۲۳۹؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۶۱-۲۶۲

لباس امام سجاد(علیه السلام)

همچنین فرمود: در میان فرزندان و خاندان پیامبر، علی بن الحسین(علیه السلام) از لحاظ پوشیدن لباس و دانش فقه، از همه بیشتر به او شباهت داشت»^۱.

«روزی امام(علیه السلام) در حالی که جامه ای از خز گران بها بر تن داشت، با مستمندی روبه رو شد. شخص فقیر تا آن لباس را بر تن امام(علیه السلام) مشاهده کرد، از آن خوشش آمد. آن حضرت بی درنگ لباس را به وی بخشید و از آن جا رفت»^۲.

امانت‌داری

آن حضرت التزام خویش به وصف نیکوی امانت‌داری را با این مثال شگفت، این‌گونه اعلام کرد: «بر شماست که امانت را به صاحبش بدهید. به آن خدایی که محمد را به حق پیامبری فرستاد! اگر قاتل پدرم حسین بن علی بن ابی‌طالب(علیه السلام) شمشیری را که با آن، او را کشته، به من امانت بسپارد، به یقین آن را به وی برمی گردانم»^۳.

خدمت به زائرین

فروتنی و تواضع امام سجاد(علیه السلام) به ویژه در خدمت به زائران بیت الله الحرام، حیرت انگیز بود . امام سجاد(علیه السلام) وقتی به سفر حج می رفت، چون می خواست برای مسافران خدمت گزاری کند، خود را به مسافران دیگر معرفی نمی کرد. در یکی از سفرها مردی او را در حین کار، شناخت و به دوستانش گفت: آیا می

دانید این آقا کیست؟ او علی بن الحسین(علیه السلام) است! همین که کاروانیان امام را شناختند، همگی خود را در برابر او به زمین انداختند و برای عذرخواهی، دست و پایش را بوسیدند. وقتی از او پرسیدند: چرا در مسافرت ها خود را معرفی نمی کنی؟ حضرت فرمود: «در یکی از سفرها که کاروانیان مرا می شناختند، به خاطر

۱-محمدرضا حسینی جلالی، پیشین، ص ۱۹۲

۲-شیخ صدوق، الخصال، ص ۶۱۶

۳-صدوق، امالی، ص ۱۲۸، مجلس ۴۳

رسول خدا محبت هایی به من کردند که سزاوار آن نبودم. بنابراین، تصمیم گرفتم با کسانی مسافرت کنم که مرا شناسند».

حلیم و بردباری

او، تجلی زیبای حلم خداوندی بود. نمونه ای از این فضیلت شخصیتی آن حضرت، در دو واقعه زیر مشهود است : از عبدالغفار بن قاسم، ابومریم انصاری نقل شده که گفت: علی بن الحسین (علیه السلام) در بیرون مسجد بود که پیرمردی او را دید و دشنام داد. پس، بردگان و موالیان به آن پیرمرد حمله ور شدند. علی بن الحسین (علیه السلام) فرمود: دست نگه دارید؛ سپس به آن مرد رو کرد و گفت: آن چه از امور ما بر تو پوشیده مانده، بیشتر است. آیا نیازی داری که برای رفع آن، تو را کمک کنیم؟ آن مرد احساس شرم کرد. حضرت جامه سیاه نقصداری را که در تن داشت، بر او پوشاند و دستور داد که هزار درهم به او بپردازند. از این رو، آن پیرمرد پس از این جریان به امام می گفت: گواهی می دهم که تو از فرزندان پیامبری^۱.

مهربانی نسبت به زیردست

روزی کنیزی، آب روی دستان امام می ریخت که ناگهان ظرف از دست او افتاد و به صورت امام خورد و آن را زخمی کرد. امام (علیه السلام) نگاهی به او کرد. کنیز گفت: «و الکاظمین الغیظ». امام فرمود: خشمم را فرو نشاندم. کنیز ادامه داد: «و العافین عن الناس». امام فرمود: از تو گذشتم. کنیز باز ادامه داد: «و الله یحب المحسنین». امام فرمود: تو را به خاطر خداوند آزاد کردم^۲.

حقوق همسایه

عبدالله بن محمد بن عمر می گوید: «هشام بن اسماعیل (والی امویان در

۱ ابن جوزی، صفوه الصفوه، ج ۲، ص ۱۰۰؛ تاریخ دمشق، ج ۹۱۲؛ کشف الغمّه، ج ۲، ص ۸۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۹؛ عوالم العالم، ص ۱۱

۲ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۴۶۸

مدینه)، حقوق همسایگی را فراموش کرد و ما را اذیت می کرد و به ویژه علی بن الحسین (علیه السلام) آزار بسیاری از او دید. هنگامی که عزل شد، ولید دستور داد او را در معرض مردم نگاه دارند؛ تا هر کسی می خواهد، از او انتقام بگیرد. امام سجاد (علیه السلام) از کنار او عبور می کرد، به یاران خویش تذکر داد که متعرض او نشوند و حتی کلمه ای به او تندی نکنند. وقتی امام (علیه السلام) عبور کرد، هشام بن اسماعیل فریاد زد: «الله اعلم حیث يجعل رسالته»^۱؛ «خداوند می داند که رسالت خویش را در کجا قرار دهد».

۱ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۵۲۶؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۶۰

امام سجاد(علیه السلام) در نگاه دیگران و اندیشمندان چگونه بود؟

شخصیت امام سجاد(علیه السلام) از منظر اندیشمندان به خصوص نکات ارائه از سوی چهره های اهل سنت، دربردارنده نکته های نغزی است که منتخبی از آن دیدگاه های به یادگار مانده، ارائه می گردد: جاحظ (متوفی ۲۵۵ق) چنین گفته است: درباره شخصیت علی بن الحسین(علیه السلام)، اندیشمندان شیعی، معتزلی، خارجی، عامه و خاصه، همه یکسان می اندیشند و در برتری و تقدم او بر دیگران، هیچ یک تردیدی به خود راه نمی دهد.^۱ شیخ مفید (متوفی ۴۱۳ق) در این باره می نویسد: «فقه های عامه، علوم زیادی از آن حضرت نقل کرده اند و مطالب مشهوری از موعظه ها، دعاها، فضایل قرآن، حلال و حرام، مغازی و دانش روزها از آن بزرگوار حفظ شده است که اگر به شرح آنها بپردازیم، رشته کلام طولانی شود و زمان به سر آید».^۲ فضایل آن حضرت حتی در نظر حکام بنی امیه، غیرقابل انکار بوده است. «روزی امام(علیه السلام) در مجلس عمر بن عبدالعزیز – که در آن سال ها حاکم

۱ جمال الدین احمد بن علی الحسینی، عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص ۱۷۴

۲ محسن، رنجبر، پیشین، ص ۴۸-۴۹

مدینه بود - حاضر بود و چون برخاست و از مجلس بیرون رفت، عمر از حاضران پرسید: شریف ترین مردم کیست؟ حاضران گفتند: تو هستی! گفت: چنین نیست؛ شریف ترین مردم، کسی است که هم اکنون از نزد من بیرون رفت؛ همه مردم دوست دارند به او پیوسته باشند و او دوست ندارد به کسی پیوسته باشد»^۱.

محمد بن سعد (متوفی ۲۳۰ق): امام را چنین توصیف می کند: «علی بن الحسین (علیه السلام) شخصی مورد اعتماد، دارای جایگاه عالی و موقعیت اجتماعی والا و باتقوا بود و از رسول خدا و پدران خود، حدیث بسیار نقل کرده است»^۲.

ابن شهاب زهّری (م ۱۲۳ یا ۱۲۴ هـ.ق)، با وجود سر سپردگی اش به حاکمان اموی، یکی از دانشمندان عصر امام سجاد (علیه السلام) بود. وی از محضر امام بهره ها برد و آن حضرت را با عبارات احترام آمیز می ستود. وی می گوید: از این خاندان (اهل بیت)، کسی را برتر از علی بن الحسین (علیه السلام) و کسی را فقیه تر از وی ندیدم^۳.

یحیی بن سعید (متوفی ۱۴۳ق) از فقهای بنام مدینه، می گوید: «هیچ قریشی را برتر از علی بن الحسین (علیه السلام) ندیدم»^۴.

۱ همان، ص ۴۳-۴۴

۲ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۲۲

۳ ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۴۴، ص ۱۵۷؛ سیوطی، طبقات الحفاظ، ص ۳۷؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۸۹

۴ ابن عساکر، پیشین، ج ۴۴، ص ۱۵۹؛ مزی، تهذیب الکمال، ج ۱۳، ص ۲۳۹؛ ذهبی، پیشین، ج ۴، ص ۳۸۸

شهادت امام سجاد(علیه السلام)

شهادت امام سجاد(علیه السلام) در چه سالی و چگونه اتفاق افتاد؟

درباره سال شهادت امام زین العابدین(علیه السلام)، قول های فراوانی از مورخان وجود دارد که در بین آنها، سال ۹۴^۱ و ۹۵ شهرت دارند^۲. آن بزرگوار به دست ولید بن عبدالملک، مسموم شد.

کفعمی در مصباح می نویسد: «روز شنبه ۲۲ محرم سال ۹۵ هجری، در ایام حکومت ولید بن عبدالملک، هشام وی را مسموم کرد^۳. شبی که امام سجاد(علیه السلام) بامداد آن به جوار پروردگار رفت، به فرزند خود، محمد باقر(علیه السلام) فرمود: «آبی برای وضوی من بیاور» و بعد به فرزندش فرمود: «پسرم! این همان شبی است که مرا وعده داده اند».

چون زمان وفات امام(علیه السلام) فرارسید، بیهوش شد و چون چشمان خود را گشود، سوره های واقعه و فتح را خواند؛ سپس فرمود: (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ)^۴ و آن گاه خاموش شد.

۱ شیخ مفید، پیشین، ص ۱۳۷؛ شیخ کلینی، الاصول من الکافی، ج ۲، ص ۳۷۲؛ ابن شهر آشوب، پیشین، ص ۱۷۵

۲ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۶۲

۳ مجلسی، ج ۴۶، ص ۱۵۲-۱۵۳

۴ زمر (۳۹)، آیه ۷۴

و چیز دیگری نفرمود.^۱

امام سجاد(علیه السلام) در بقیع کنار قبر شریف عموی بزرگوارش، امام حسن(علیه السلام) و در زیر گنبدی که جناب عباس بن عبدالمطلب، عموی پیامبر اکرم مدفون بود، به خاک سپرده شد.^۲

مردم مدینه در عزای آن حضرت، سوگوار شدند و هنگام تشییع و دفن آن بزرگوار، چنان جمعیتی از مردم جمع شده بودند که مدینه مانند آن را کمتر دیده بود.^۳

^۱ کلینی، پیشین، ص ۳۷۱-۳۷۲

^۲ شیخ مفید، پیشین، ج ۲، ص ۱۳۸

^۳ شهیدی، زندگانی علی بن الحسین(علیه السلام)، ص ۲۰۲

امام سجاد عليه السلام

فصل دوم

سیره اجتماعی امام سجاد عليه السلام

امام سجاد(علیه السلام) در کربلا

فعالیت امام سجاد(علیه السلام) در کربلا چگونه بود؟ آیا درسته که ایشان بیمار بوده است؟

امام سجاد(علیه السلام) در واقعه کربلا در کاروان پدرش، امام حسین(علیه السلام) حضور داشت و این، مطلبی است که منابع معتبر از آن یاد کرده اند. در منابع واقعه کربلا در برخی از بخش های سفر امام حسین(علیه السلام)، از علی بن الحسین(علیه السلام) نام برده شده مشهور است که مقصود از این علی، همان علی [اکبر] شهید است؛ اما ممکن است مقصود امام سجاد(علیه السلام) باشد^۱.

بنا بر گزارش های تاریخی، حضور امام سجاد(علیه السلام) در کربلا به طور مؤثر بوده است. فضیل بن زبیر اسدی رسان کوفی از اصحاب امام باقر و امام صادق(علیه السلام)، می گوید: «علی بن الحسین(علیه السلام) بیمار بود و در حالی که زخمی شده بود، از صحنه جنگ بیرون برده شد. او در پاره ای از نبرد حضور داشت. خداوند از وی دفاع کرد و او به همراه زنان به اسارت گرفته شد»^۲.

امام سجاد(علیه السلام) خود یکی از راویان و گزارش گران وقایع شب و روز عاشورا است و بخشی از روایاتی که در این زمینه به دست ما رسیده، بیان گر این است که امام سجاد(علیه السلام) شاهد اتفاقات اردوگاه حضرت سیدالشهداء(علیه السلام) بوده

۱ قاضی، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۲۶۵-۲۶۶؛ مفید، الارشاد، ص ۲۵۳

۲ تسمیه من قتل مع الحسین(علیه السلام)، مجله تراثنا، ش ۲، ص ۱۵۰

است و در حالی که بیمار بود، ولی در همان حال، مانند دیگر یاران فداکار امام، گوش به فرمان آن حضرت، آماده ایثارگری و شهادت در راه حق بود.

آن حضرت می فرماید: «زمانی که امام حسین(علیه السلام) - نزدیک غروب - یارانش را گرد آورد، نزدیک رفتم؛ تا به سخنانی که خطاب به آنان می گوید، گوش فرا دهم؛ درحالی که در آن هنگام، بیمار بودم. پس، شنیدم که پدرم می فرمود: ... اما بعد، من هیچ اصحابی را از اصحاب خودم باوفا تر و بهتر سراغ ندارم و هیچ خاندانی را از خاندان خودم نیکوکارتر نمی شناسم و خداوند، شما را از سوی من بهترین پاداش دهد. هان بدانید که من به شما اجازه دادم دسته جمعی از این سرزمین بیرون روید و بیعت خویش را از شما برداشتم... اینک شب و هوا تاریک است؛ می توانید با کمال آسودگی، خود را از چنگ دشمن برهانید»^۱.

کسانی که به همراه امام حسین(علیه السلام) در سرزمین کربلا باقی ماندند، درک کردند که اقدامات امام چیزی جز فداکاری و از خودگذشتگی نیست؛ زیرا اسلام به جان فشانی، انقلاب، قیام، خون و شهادت نیاز دارد. اینک امام حسین(علیه السلام) آماده است خونس را در راه همه این چیزها نثار کند؛ تا به نتیجه برسند. این حقیقت از امام سجاد(علیه السلام) که در آن زمان در سن بزرگسالی بود و بیست و سه سال از عمرش می گذشت و از آغاز تا پایان آن حرکت، پدرش را همراهی می کرد، پنهان نبود. بنابراین، حضور آن حضرت در کنار پدر، به تنهایی دلیلی قانع کننده بر اثبات وجود روح مبارزه و شجاعت بی نظیری است که این دلاوران از آن برخوردار بودند و تا آخرین لحظه از امام حسین(علیه السلام) دست برنداشتند.

^۱ مفید، الارشاد، ص ۲۳۱

امام سجاد(علیه السلام) و اسارت

امام سجاد(علیه السلام) و خاندان امام حسین(علیه السلام) پس از واقعه کربلا دوران اسارت کوفه و شام را چگونه گذراندند؟

«شهر کوفه، اولین جایی بود که امام سجاد و دیگر اهل بیت(علیهم السلام) در آن جا باید ادای تکلیف می کردند. این در حالی بود که ابن زیاد برای این که پیروزی خود را به شکل کامل به رخ کوفیان بکشد، دستور داد سرهای شهیدان را پیشاپیش کاروان اسیران حرکت دهند و در کوچه و محله های کوفه بچرخانند^۱. وضعیت اسیران اهل بیت(علیهم السلام) چنان رقت آور و اندوه بار بود که زنان کوفه را به گریه و ناله واداشت و امام سجاد(علیه السلام) که نظاره گر شیون و زاری آنان بود، با تعجب فرمود:

«تنوحون و تبکون من اجلنا فمن ذا الذی قتلنا»^۲، «شما که برای ما نوحه سرایی و زاری می کنید! پس چه کسی عزیزان ما را کشته است؟»

حضرت زینب(سلام الله علیه) چون شرایط را برای رساندن پیام شهیدان و آشکار نمودن چهره ننگین امویان مناسب دید، آغاز به سخن کرد و خطبه ای چنان پرشور ایراد کرد که همه حاضران، مبهوت شده، بی اختیار گریستند. فاطمه صغری، دختر امام حسین(علیه السلام) نیز طی سخنانی به شرح مظلومیت جد و پدرش و

^۱ شیخ عباس قمی، نفس المهموم، ص ۴۰۰-۴۰۱

^۲ ابن طاووس، اللهوف فی قتلی الطفوف، ص ۸۶

بی وفایی کوفیان پرداخت و آن چنان حق کلام را ادا کرد که فریاد برآوردند: «ای دختر پاکان! بس کن که به راستی دل های ما را آتش زدی و حنجره های ما را به ناله آوردی و جان های ما را سوزاندی»^۱.

امام زین العابدین (علیه السلام) نیز که مردم را آماده یافت، به جمعیت، که بلند بلند گریه می کردند، اشاره کرد که ساکت شوند؛ سپس به پا خاست و پس از حمد پروردگار و ستایش پیامبر فرمود: مردم! آن که مرا می شناسد که شناخته است و آن که نمی شناسد، خود را به او می شناسانم؛ من علی فرزند حسین بن علی بن ابی طالب هستم. من پسر کسی هستم که حرمتش شکسته شد؛ اموالش ربوده شد و دارایی اش به غارت رفت و خانواده اش اسیر شدند. من پسر کسی هستم که در کنار نهر فرات، بدون پیشینه کینه و دشمنی، سرش را بریدند. من فرزند کسی هستم که او را با شکنجه کشتند و همین فخر، او را بس است.

مردم! شما را به خدا سوگند! مگر شما نبودید که به پدرم نامه نوشتید؛ اما به او نیرنگ زدید؟ با او پیمان بستید و بیعت نمودید؛ ولی به جنگ با او برخاستید؟ مرگ بر شما؛ با این کرداری که از پیش برای خویش فرستادید و ننگ بر این اندیشه شما! اگر رسول خدا به شما بگوید: «اهل بیت مرا کشتید و حرمت مرا درهم شکستید، شما از امت من نیستید»، به چه رویی به او خواهید نگریست؟

ناگهان از هر سو بانگ برخاست. مردم به یکدیگر می گفتند: «تباه شدید و نمی دانید». سپس حضرت فرمود: «خدا رحمت کند کسی که پند مرا بپذیرد و وصیتم را درباره خدا و پیامبرش و خاندان رسول خدا پاس دارد. به راستی رسول خدا برای ما الگوی نیکویی است. همگان گفتند: «ای فرزند رسول خدا! همه ما سخت را پذیرا و فرمان تو را می بریم و پیمان می بندیم که شما را رها نکرده، به دیگران دل نبندیم».

پس هر فرمانی داری، بفرما که ما با هر که تو با او در جنگی، در جنگیم و با

هر کس که آشتی باشی، ما نیز با او آشتی خواهیم بود. ما یزید را دستگیر کرده، از ستم گران به شما و ما، بیزاری می جوییم. امام سجاد(علیه السلام) از سخنان بی محتوا و نفاق آمیز آنان به خشم آمد و بانگ زد: هرگز، هرگز، ای بی وفایان و نیرنگ بازان! به خواسته دل خویش نخواهید رسید. می خواهید با من همان کنید که پیش از این با پدرانم کردید؟ به خدای شتران راهوار! هنوز زخم دل بهبود نیافته است... تنها درخواست من از شما این است که نه با ما باشید و نه بر ضد ما^۱.

همچنین هنگامی که اسیران اهل بیت(علیهم السلام) را وارد دارالاماره کوفه کردند، به ظاهر همه چیز برای قدرت نمایی ابن زیاد و به خواری کشاندن اسیران کربلا مهیا بود؛ اما صلابت کلام و قدرت روحی حضرت زینب(سلام الله علیه) در مواجهه با کنایه های زهرآلود ابن زیاد، تمام معادلات او را به هم ریخت و پسر زیاد، پس از آن که در مقابل حضرت زینب(سلام الله علیه) با شکست مواجه شد، از شدت خشم، تصمیم گرفت وی را به قتل برساند؛ اما عمرو بن حرث، مانع شد^۲. سرانجام، روی سخن را به سوی امام سجاد(علیه السلام) برگردانید؛ تا شاید در گفت و گو با وی، شکست خود را جبران نماید. از این رو، پرسید: «تو کیستی؟»

امام(علیه السلام) فرمود: «علی بن الحسین».

-مگر خدا علی بن الحسین را نکشت؟

-فرمود: «برادری داشتم به نام «علی» که مردم او را کشتند».

-بلکه خدا او را کشت.

امام(علیه السلام) در پاسخش این آیه را خواند:

(اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا)^۳؛

«خداوند هنگام مرگ، ارواح را می گیرد و آن کس که هنوز مرگش فرا نرسیده، روحش را در حال خواب

می گیرد».

^۱ ابن طاووس، پیشین، ص ۹۲-۹۳

^۲ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۵؛ ابن طاووس، پیشین، ص ۹۳-۹۴

^۳ زمر (۳۹)، آیه ۴۲

منظور امام(علیه السلام) آن است که درست است که خدا در پایان زندگی، جان مردم را می گیرد، ولی این مردم کوفه بودند که خاندان او را به شهادت رساندند.

پسر مرجانه از پاسخ امام(علیه السلام) خشمگین شد و فریاد برآورد: «آن قدر بر من جرأت یافته ای که پاسخ مرا بدهی؛ او را ببرید و گردن بزنید!»

امام(علیه السلام) فرمود: «مرا از کشتن می ترسانی؟ مگر نمی دانی که کشته شدن، خوی ما و شهادت، مایه سربلندی و کرامت ماست.»

حضرت زینب(سلام الله علیه) وقتی موقعیت امام سجاد(علیه السلام) را در معرض خطر دید، خطاب به ابن زیاد گفت: «ای پسر زیاد! این همه خون از ما ریختی، آیا بس نیست؟ سوگند به خدا، از او جدا نخواهم شد؛ تا مرا هم با او بکشی!»

ابن زیاد با شنیدن سخنان جدی حضرت زینب(سلام الله علیه) از کشتن امام(علیه السلام) صرف نظر کرده، دستور داد آنان را به زندان افکندند^۱.

کاروان اسیران خاندان پیامبر بعد از مدتی که در کوفه زندانی بودند، همراه با سرهای شهیدان کربلا به شام فرستاده شدند. در این مسیر، امام سجاد(علیه السلام) و زنان و کودکان بازمانده از واقعه عاشورا، سختی ها و ظلم های فراوانی را متحمل شدند؛ اما اطلاع از وضعیت فکری و اعتقادی مردم شام، می تواند در تصور صحیح مظلومیت امام سجاد(علیه السلام) و دیگر اسیران کربلا، نقش داشته باشد.

هنگام وارد شدن اسیران به دمشق، پیرمردی به امام سجاد(علیه السلام) نزدیک شد و گفت: سپاس خدای را که شما را کشت و نابود ساخت و مردمان را از شرتان آسوده کرد و امیرالمؤمنین را بر شما پیروز گردانید.

امام سجاد(علیه السلام) خاموش ماند؛ تا مرد شامی آن چه را در دل داشت؛ بیرون ریخت؛ سپس از او پرسید: ای پیر! قرآن خوانده ای؟»

پیرمرد گفت: آری!

-آیا این آیه را خوانده ای؟ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى^۲.

^۱ شیخ مفید، پیشین، ص ۱۱۶-۱۱۷، ابن طاووس، پیشین، ص ۹۴-۹۵

^۲ شوری (۴۲)، آیه ۲۳

-آری.

-خویشاوند پیامبر ما هستیم.

-آیا آیه وَاَتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ^۱ را در سوره بنی اسرائیل خوانده ای؟

-آری خوانده ام.

-ای پیرمرد! ماییم آن کسانی که خداوند به پیامبرش امر کرد که حق آنان را بدهد.

دوباره امام(علیه السلام) فرمود: آیا این آیه را خوانده ای؟ (وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ)^۲.

پیرمرد: آری خوانده ام.

-خویشاوندان رسول خدا ما هستیم.

باز امام(علیه السلام) فرمود: آیا آیه إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا^۳ را خوانده ای؟

پیرمرد: آری خوانده ام.

سرانجام امام(علیه السلام) فرمود: ای پیرمرد! ما اهل بیت هستیم که خداوند آیه طهارت را فقط درباره ما نازل کرده است.

پیرمرد شامی با شنیدن این سخنان، از گفته اش پشیمان شد و گفت: «خدایا! من از آن چه به آن ها گفتم، به تو پناه می برم. خدایا! من از دشمنان پیامبر و خاندانش، بیزاری می جویم».

وقتی این خبر به یزید رسید، وی برای این که فرصت افشاگری را از آن مرد بگیرد؛ تا نتواند آن چه را فهمیده، در بین شامیان پخش کند، دستور داد او را به قتل رسانند... وقتی یک پیرمرد دنیا دیده، پاک سیرت و قرآن خوان، نسبت به یزید و در مقابل، نسبت به اهل بیت(علیهم السلام) چنین بینشی دارد

^۱اسراء(۱۷)، آیه ۲۶

^۲انفال (۸)، آیه ۴۱

^۳احزاب (۳۳)، آیه ۳۳

- که یزید را امیرمؤمنان، و امام حسین(علیه السلام) و خاندانش را دشمن دین و اهل فتنه و فساد می داند و کشته شدن آنها را نعمتی می شمارد - دیگر وضعیت بقیه شامیان روشن است»^۱.

با این غفلت و بی خبری جامعه شام نسبت به جایگاه اهل بیت پیامبر و تبلیغات مستمر دستگاه فاسد اموی، برنامه امام سجاد(علیه السلام)، روشنگری مردم و رسوا سازی تزویر و جنایت یزید بوده است و در حالی که آن حضرت در اسارت بنی امیه بود، این سخنان را ایراد می کرد: «ای مردم! هر سکوتی که در آن اندیشه نباشد، درماندگی است و هر سخنی که در آن یاد خدا نباشد، گرد و غباری است که در هوا پراکنده می شود. هان، آگاه باشید که خداوند، اقوامی را به وسیله پدرانشان گرامی داشته است. بنابراین، فرزندان به وسیله پدران محفوظ مانده اند؛ زیرا خدا می گوید: پدر آن دو، صالح بود^۲ و به همین علت، خداوند، آن دو را گرامی داشت.

به خدا سوگند! ما عترت پیامبر خدا هستیم. از این رو، ما را به خاطر پیامبر خدا گرامی بدارید؛ زیرا جدم پیامبر خدا در منبرش می فرمود: «مرا در وجود عترت و خاندانم نگه دارید که هر کس مرا نگه دارد، خدا او را نگه می دارد و هر کس مرا آزار دهد، پس لعنت خدا بر او باد. هان، بدانید که لعنت خدا بر کسانی است که مرا در میان آنان آزار دهند» و بعد امام(علیه السلام) سه بار فرمود: «به خدا سوگند! ما خاندانی هستیم که خداوند پلیدی ها و گناهان زشت و آشکار و نهان را از ما زدوده است...»^۳

امام سجاد(علیه السلام) با صراحت، قدرت و بلاغت، کاروان اسیران را که خوارچشان می خواندند، معرفی و تبلیغات دروغین بنی امیه را آشکار کرد و بدین ترتیب، آشکار ساخت که این کاروان از خاندان پیامبر، تشکیل شده است و نیز با

^۱ همان، ص ۱۳۲-۱۳۳

^۲ ((وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا))، کهف (۱۸)، آیه ۸۲

^۳ بلاغه علی بن الحسین(علیه السلام)، ص ۹۵ (منتخب طریحی).

تلاوت آیات و احادیث، روشن کرد که این کاروان، حامل قرآن و سنت است؛ تا فریب خوردگان بدانند که این کاروان، رابطه ای بسیار محکم با اسلام دارد.

این موضع گیری امام(علیه السلام)، هنگامی است که مردم به سبب آن چه در کربلا اتفاق افتاد و نیز کشته شدن و به اسارت رفتن اهل بیت(علیهم السلام) در سکوت و ترس به سر می بردند. و از همه بدتر، این که جنایت ها در زمانی به وقوع می پیوندد که هنوز از رحلت پیامبر خدا، جد همین اسیران، بیش از نیم قرن سپری نشده است!

موضع گیری دیگر امام زین العابدین(علیه السلام)، در مجلس یزید است. او در این مجلس، هویت شخصی خویش را برای همگان روشن ساخت و برای هیچ فرد ناآشنایی، بهانه ای باقی نگذاشت. این روشنگری، در مجلسی صورت گرفت که یزید به خاطر پیروزی، مجلس جشن و شادمانی برپا کرده و سران و اشراف را گرد آورده بود. امام سجاد(علیه السلام) خطبه رسا و زیباییش را با هیجان ایراد کرده، و در حالی که خویشان را معرفی و از افتخارات پدرانش یاد می کرد، صدای مجلسیان به گریه و زاری بلند شد. یزید ترسید که مبادا شورش برپا شود و به همین علت به مؤذن دستور داد که اذان بگوید. مؤذن، سخن امام را قطع کرد و آن حضرت سکوت کرد.

زمانی که مؤذن گفت: «الله اکبر»، علی بن الحسین(علیه السلام) فرمود: بزرگی را بزرگ داشتی که هیچ چیزی با او مقایسه نمی شود و از طریق حواس ظاهری نمی توان به وجود او پی برد و هیچ چیزی از خدا بزرگ تر نیست. وقتی مؤذن گفت: «أشهد أن لا اله الا الله»، علی بن الحسین(علیه السلام) فرمود: موهابیم، پوستم، گوشتم، خونم، مغزم و استخوانم به یگانگی او گواهی می دهند.

هنگامی که مؤذن گفت: «أشهد أن مُحَمَّدًا رَسولُ الله»، امام علی بن الحسین(علیه السلام) از بالای منبر به سوی یزید رو کرد و فرمود: ای یزید! آیا این محمد؟ جد توست یا جد من؟ اگر می گویی که جد توست، به راستی که دروغ می گویی. و اگر می گویی که او جد من است، پس چرا خاندانش را به شهادت رساندی؟

سخنان امام سجاد(علیه السلام) موجب شد که تمامی تبلیغات گمراه کننده ای که حاکمان

اموی ترویج می کردند، بر باد برود و شادمانی پیروزی به تلخ کامی تبدیل شود. در این که امام سجاد(علیه السلام) در این سخنرانی تنها به بیان هویت شخصی خود پرداخت، حکمت و تدبیر سیاسی آگاهانه ای نهفته است؛ زیرا در یک چنین زمان و مکانی، برای او امکان نداشت که به بیان مسائل مهم بپردازد و در غیر این صورت، از سخن گفتن و بیان او جلوگیری به عمل می آوردند؛ اما اعلان نام، مسئله ای شخصی است و از حقوق اولیه ای به شمار می رود که به فرد داده می شود؛ هر چند این فرد در اسارت باشد؛ اما سخنان امام(علیه السلام)، سرشار از یادآوری و اشاره به نسب شریف و پیوندش با اسلام و پیامبر بزرگوارش بود.

امام(علیه السلام) از تمامی موقعیت های سرنوشت ساز و خاطرات بزرگ در اسلام، یاد کرد و خویشتن را با همه آنها مرتبط ساخت و از این طریق، روشن ساخت که مصایب همه تاریخ را بر دوش خود داشته و حامل آن مسئولیت سنگین با تمام قداستش بوده است. با وجود این، وی هم اکنون در برابر حاضران در این مجلس، به عنوان اسیر، ایستاده است!

مردم، معنای سخن عمیق او را فهمیدند و به همین علت، فریاد گریه آنان بلند شد؛ زیرا، حاکمان اموی تنها به این سبب به جایگاه حکومت دست یافتند که خود را با اسلام، پیوند دادند و از این طریق، تقدس خلافت را به دست آوردند و نادانی و بی خبری مردم در رسیدن به این وضعیت - که فرزند اسلام را پیش روی خود، اسیر ببینند - اثر چشم گیری داشت. علاوه بر این، ناآگاهی مردم شام و نیز دشمنی حاکمان نسبت به اهل بیت(علیهم السلام) و به ویژه نسبت به کسانی که در کربلا همراه امام حسین(علیه السلام) بودند، موجب این نگرانی می شد که یزید در صورت احساس خطر، به اسیران حمله ور شود و آنان را از بین ببرد. از این رو، کاری که امام سجاد(علیه السلام) انجام داد، - یعنی سخنرانی در چارچوب معرفی خود و برتری خاندان پیامبر - مانع از شعله ور شدن آتش خشم و کینه یزید شد؛ اما در عین حال، امام فرصتی را که ناگهان پیش آمده بود، از دست نداد و مردم را از داستان مصیبت های خویش، آگاه ساخت و به بیان معایب امویان

نپرداخت و چیزی از رسوایی های آنها را یاد نکرد؛ در حالی که یزید، انتظار آن را از امام داشت. امام(علیه السلام) با این حکمت و سیاست، از شر یزید، رهایی یافت و زنده باقی ماند؛ تا هدفی را که شهیدان به خاطر آن به شهادت رسیدند، دنبال کند و رهبری حرکت زندگان را در حال و آینده، بر عهده گیرد^۱.

شجاعت امام سجاد(علیه السلام) در کوفه، در مجلس حاکم آن شهر و در شام، در مجلس فرمانروای آن، از لحاظ سیاسی، کمتر از شجاعت در میدان نبرد نبود.

آری، چنین دلاوری هایی، تنها از کسی امکان بروز دارد که دارای قلبی نیرومند و استوار باشد و بتواند تمامی رنج ها را تحمل کند و برای تحقق تمامی اهدافی دست به مبارزه بزند که به خاطر آنها انسان های بزرگی در صحنه کربلا حضور یافته، جان فشانی کردند و به شهادت رسیدند و اینک کسی که در شمار اصحاب کربلاست و زنده مانده است - هر چند در اسارت باشد - باید بایستد و نقش دیگری از مبارزه را ایفا کند؛ نقشی که امام سجاد(علیه السلام) ایفا کرد، این بود که آن حضرت با بیان و بلاغتی معجزه آسا، حق را آشکار ساخت و حجت را بر همگان تمام کرد و نیرنگ حاکمان ستمگر را کاملاً آشکار کرد و پرده از روی فساد، ستمگری و انحرافشان از اسلام برداشت. اثر این نقش بر ضد فرمانروایان تبهکار، همان اثر شمشیر برنده ای است که امام حسین(علیه السلام) آن را در برابر ستمگران، از نیام می کشید.

امام سجاد(علیه السلام) شاهد زنده در نبرد کربلا بود و تمامی صحنه های آن فاجعه را - از آغاز و مقدمات گرفته، تا دیگر رویدادها، شرایط و پیامدهایش - به چشم دید. او در همه آن چه از صحنه نبرد کربلا روایت می کند، راستگو و امین است. بنابراین، وی استمرار عینی واقعه کربلا و سخنگوی رسمی آن بوده است^۲.

^۱ محمد رضا حسینی جلالی، جهاد امام سجاد(علیه السلام)، ترجمه موسی دانش، ص ۵۴-۶۱.

^۲ همان، ص ۵۳-۵۴.

امام سجاد(علیه السلام) و یاد امام حسین(علیه السلام)

نقش امام سجاد(علیه السلام) در زنده نگه داشتن نهضت امام حسین(علیه السلام) چگونه بود؟

امام زین العابدین(علیه السلام) از نیرومندترین عوامل جاودانه ساختن انقلاب حسینی و تأثیرگذاری آن بر عواطف و احساسات جامعه به شمار می رود و این، به خاطر موضع گیری های آن حضرت است که تاریخ در دنیای شجاعت ها و قهرمانی ها، نظیری برای آن سراغ ندارد و یکی از زیباترین اسناد سیاسی در اسلام، سخنرانی آن بزرگوار در دربار یزید است.

«امام زین العابدین(علیه السلام) در صحنه زندگی اسلامی به سان پرنورترین چراغ سیاسی که تاریخ اسلامی آن را می شناسد، ظاهر شد و در حالی که در بند بیماری و اسارت بود، با مهارتی فراوان، توانست آرمان های انقلاب پدرش امام حسین(علیه السلام) را منتشر سازد و ارزش های اصلی این انقلاب را با شیوه ای روشن و در نهایت مهارت، اصالت و نوآوری، به نمایش بگذارد»^۱. ازاین رو آن حضرت نسبت به این واقعه حساس تاریخ شیعه، مسئولیت خاصی احساس می کرد و خود را موظف می دانست که با یادآوری های فراوان و پی در پی، این حادثه تحرک را و انقلاب خیز را در تاریخ ثبت کند؛ تا همواره منشأ الهام

۱قرشی، حیاة الامام زین العابدین، ج ۱، ص ۸.

رشادت و روشنگر راه آزادی خواهان و حق طلبان باشد. این در حالی بود که دستگاه حاکم به شدت علاقه مند بود که واقعه عاشورا به عنوان قیامی برضد خلیفه رسول خدا، قلمداد شود که سرکوبی آن، حق و وظیفه خلیفه و دستگاه خلافت بوده است و چون در این جهت ناکام ماند، بنا بر محو و به فراموشی سپردن آن واقعه گذاشت. امام سجاد(علیه السلام) نیز که اهمیت این حادثه را در رسوا سازی حکام جور می دانست، تا آخر عمر شریفش، برای زنده نگه داشتن یاد این جهاد مقدس، با در پیش گرفتن روش های مختلف کوشید. آن بزرگوار بارها داستان قومی از بنی اسرائیل را که حرمت حکم روز شنبه را شکستند و به صید ماهی پرداختند و به کیفر این گناه مسخ شدند، حکایت می کرد و در آخر می فرمود: «خداوند، آن قوم را به خاطر صید ماهی مسخ کرد؛ پس چگونه می بینی نزد خدا حال قومی را که اولاد رسول خدا را کشتند و حریمش را شکستند»^۱.

و در پاسخ به ایرادی که بر گریه های مداوم حضرت گرفتند، می فرمود: «یعقوب برای یوسف، با این که نمی دانست حتماً مرده است، آن قدر گریه کرد که چشمانش سفید گردید؛ اما من به چشمان خود دیدم که چگونه شانزده تن از اهل بیت(علیهم السلام) به شهادت رسیدند. چگونه می توانم گریه نکنم؟»^۲ بدین ترتیب، گریه امام نیز خود به خود موجب شد تا در موارد زیادی مردم نسبت به واقعه کربلا، هشیار شوند و علاوه بر این، امام خود وقایع کربلا را در موارد متعدد، نقل می فرمود^۳.

مقابله و مبارزه با به فراموشی سپردن حادثه کربلا با گریه و ذکر مصائب اهل بیت(علیهم السلام)، از همان آغاز ورود امام به مدینه، آغاز شد؛ تا مردم با اشک و اندوه، از او استقبال کنند و او از این عواطف برای انتشار گزارش های کربلا، بهره

۱ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۱۲.

۲ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۷، ص ۲۲۹.

۳ ن.ک: تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۲۱۲، ۹۶.

ببرد و این رویدادها را در دل ها متمرکز سازد؛ تا تردیدها و انکارهای دشمنان و گذشت زمان، آنها را محو نکند؛ چنان که بسیاری از وقایع و رویدادها بر اثر گذشت زمان، از بین رفته، از خاطره ها محو شده اند.^۱

هرچند ممکن است برخی گریه را دلیلی بر درماندگی و ناتوانی و شکست به‌شمار می آورند اما گریه می تواند نشانه شدت محبت به خوبی ها و فریاد بلند مظلومیت در برابر ستمگران و اعتراض در برابر آنان باشد و کمترین چیزی که امام سجاد(علیه السلام) با گریه از خود بروز می داد، آن است که مردم و افکار عمومی درباره عوامل گریه، پرس‌وجو می کنند. تمامی این امور، زمانی شدت می یابند که گریه کننده، شخصیتی بزرگوار و بلندآوازه باشد؛ به ویژه زمانی که گریه، بسیار فراوان و به‌طور دائم، جریان داشته باشد؛ چنان‌که امام زین العابدین(علیه السلام) این‌گونه بود؛ تا آن‌جا که از زمره گریه کنندگان جهان به شمار آمد و پس از آدم، یعقوب، یوسف و جده اش فاطمه زهرا(سلام الله علیه) پنجمین گریه کننده بود .

وقتی مردم، امام زین العابدین(علیه السلام) را می دیدند که شب و روز اشک می ریزد و همواره از حسین شهید و مصیبت هایش یاد می کند، از خود می پرسیدند: این همه گریه و اندوه چرا؟ سیلاب اشک و اندوه همیشگی چرا؟ امام برای چه کسی می گرید؟ از این‌رو، گریه امام، سبب شد که یاد حادثه کربلا در دل ها جاودان شود و در خاطره ها زنده شود و اهداف این حادثه، همچنان در دل و وجدان تاریخ، زنده و پر تحرک باقی ماند و دشمنی و نفرت نسبت به قاتلان ستمگر شهیدان کربلا، انباشته شود .

امام از داستان کربلا، انگیزه ای برای مردم ایجاد کرد؛ تا آن را زنده نگه دارند و با قطرات اشک، آن را تقویت و با آب چشم ها آن را سیراب کنند. زیرا آن مصیبت، مصیبت، همه مردمانی است که در زندگی از کرامت برخوردارند یا چیزی را به نام کرامت، احساس می کنند .

^۱ محمد رضا حسینی جلالی، پیشین، ص ۷۲-۷۳.

امام سجاد(علیه السلام) مؤمنان را بر گریستن، تشویق می کرد و می فرمود: «هر مؤمنی که به خاطر کشته شدن حسین(علیه السلام) بگرید، تا بر گونه اش اشک روان شود، خداوند او را وارد حجره ای در بهشت می کند و او زمانی طولانی در آن جا به سر می برد. هر مؤمنی که بر اثر آزارهایی که از سوی دشمنان ما در دنیا بر ما وارد شده، از چشمانش اشک سرازیر شود، تا این که بر دو گونه او روان گردد، خداوند وی را در منزل صدق، وارد سازد»^۱.

گریه، یکی از شیوه هایی بود که امام آن را ابزاری برای زنده کردن یاد کربلا قرار داد؛ البته ایشان شیوه های دیگری را نیز به کار گرفت مانند؛ ترویج زیارت امام حسین(علیه السلام)؛ ابوحمزه ثمالی گفته است: «من از علی بن الحسین(علیه السلام) درباره زیارت حسین(علیه السلام) پرسیدم؟ البته گریه و اعتراض امام به خاطر احساسات و یا انتقام جویی شخصی نبود؛ بلکه تعهد آن بزرگوار به احیای اندیشه ای بود که امام حسین(علیه السلام) به خاطر آن شهید شد»^۲.

^۱ ثواب الاعمال، ص ۸۳

^۲ محمد رضا حسینی جلالی، پیشین، ص ۲۰۸-۲۱۱

امام سجاد(علیه السلام) و مبارزه با انحرافات

امام سجاد(علیه السلام) و نحوه برخورد ایشان با گروه های انحرافی

در عصر امام زین العابدین(علیه السلام) جریان های متعددی، پدیدار شدند که به انحراف اندیشه و باور مسلمانان می پرداختند به گونه ای که جامعه در یک بحران فکری و عقیدتی وحشتناک فرو رفته بود. امام سجاد(علیه السلام) برای هدایت و رهبری جامعه اسلامی، در مقابل این انحراف ها سکوت اختیار نکرده بلکه با توجه به شرایط و اوضاع حاکم بر جامعه، به دفاع از ارزش های اسلامی پرداختند. اهم این جریان ها و جایگاه امام در مبارزه با آنان به شرح ذیل است:

۱- گروه شکاکان

با شهادت امام حسین(علیه السلام) شیرازه تشکیلات شیعه از هم پاشید و تردید و سرگردانی به درون جامعه شیعه راه یافت و بسیاری از افراد، امامت امام سجاد(علیه السلام) را قبول نکرده و عمویش محمد بن حنفیه فرزند امام علی(علیه السلام) را به عنوان امام پذیرفتند. یکی از محققان در این باره می نویسد: «تا هنگامی که حسین زنده بود، شیعیان متحد و یکپارچه بودند و او را تنها پیشوا و امام خاندان پیامبر ص می دانستند، ولی شهادت ناگهانی او و تقیه علی بن الحسین(علیه السلام)، تنها فرزند باقیمانده اش

که به زین العابدین(علیه السلام) شهرت دارد، شیعیان را در حال آشفتگی قرار داد و خلأیی را در رهبری فعال پیروان اهل بیت(علیهم السلام) به وجود آورد»^۱. و در جای دیگر می نویسد: «با وجود اینکه امام حسین(علیه السلام) به امامت فرزندش تصریح کرده و ام سلمه را به رد ودایع امامت به امام سجاد(علیه السلام) امر کرده بود، اکثر شیعیان از محمد بن حنفیه - و نه از زین العابدین - پیروی کردند»^۲.

قاسم بن عوف یکی از یاران امام سجاد(علیه السلام) است که به اعتراف خودش، بین علی بن الحسین(علیه السلام) و محمد بن حنفیه مردد بوده است^۳.

اعتقاد امویان این بود که با قتل عام کربلا، آل علی(علیه السلام) ریشه کن شده و دیگر به عنوان یک جناح مخالف نمایان نخواهد شد؛ و خیالشان از این جهت راحت شده بود. مردم نیز دیگر به روی کار آمدن خاندان پیامبر امیدی نداشتند و شیعه را گروهی نابود شده می پنداشتند.

در چینی اوضاع و احوالی امام سجاد(علیه السلام) باید رسالت خطیر هدایت و رهبری شیعه را عهده دار شود و به سازماندهی دوباره شیعیان اقدام کند. بدین منظور حضرت می بایست کار را، به ویژه از جهت مسائل اعتقادی، از صفر شروع کرده، همچنین احکام دین را از نو پایه ریزی نماید؛ سپس مردم را به سوی آن هدایت کند و تحریفات گوناگون را از عقاید مردم بزداید، خلاصه آن که همانند پیامبر، از نو شروع کند^۴.

اتخاذ این روش به این دلیل بود که جهل و نادانی مردم نسبت به اسلام اصیل به قدری فراگیر بود که حتی بعضی از بنی هاشم را نیز شامل می شد. نقل شده که مردم، حتی عده ای از بنی هاشم، در عصر امام سجاد(علیه السلام) بر اثر اختلاف نقل ها و فتوا ها نمی دانستند که چگونه نماز بگذارند یا حج کنند^۵. جهل، تحریف و

^۱ محمد جعفری، سید حسین، تشیع در مسیر تاریخ، ص ۲۷۷-۲۷۸.

^۲ همان، ص ۲۸۰

^۳ طوسی، پیشین، ج ۱، ص ۳۳۹

^۴ مرتضی عاملی، سید جعفر، دراسات و بحوث فی التاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۸۴-۸۵

^۵ تستری، اسدالله، کشف القناع عن وجه حجة الاجماع، ص ۶۷.

تضییع در همه مفاهیم و احکام اسلام راه یافته بود.

زهري عالم دربار اموی در این باره می گوید: «در دمشق نزد انس بن مالک (از اصحاب رسول خدا؟) وارد شدم، او در حالی که تنها بود گریه می کرد. چون علت گریه اش را جويا شدم؛ گفت: «لا اعرف شیئاً مما ادرکت الا هذه الصلاة و قد ضیعت»؛ در آنچه در عهد رسول خدا(ص) درک کرده بودم، (در بین شما) جز نماز را نشناختم که آن هم نابودشد»^۱.

حسن بصری می گفت: «اگر اصحاب پیامبر(ص) بر شما وارد شوند، جز قبله شما را به رسمیت نمی شناسند»^۲. و عبدالله بن عمرو بن عمر عاص می گفت: «اگر دو نفر از اصحاب پیامبر با کتاب خدا در یکی از دره ها خلوت کرده باشد و حالا بر مردم وارد شوند، هیچ چیز (از اعمال، عقاید و اخلاق) این مردم را به رسمیت نمی شناسند»^۳.

۲- عقیده جبر

نخستین بدعتی که معاویه به منظور ایجاد چند دستگی در میان مسلمانان پدید آورد، اعتقاد به جبر بود. معاویه با استفاده از این اندیشه انحرافی مدعی بود که «اگر خداوند مرا شایسته این حکومت نمی دید، مرا با آن رها نمی کرد و اگر خداوند از وضعیتی که ما در آن هستیم، خشنود نبود، آن را دگرگون می ساخت». از این رو عبادۀ بن صامت و گروهی از صحابه بر او اعتراض کردند. ابن مرتضی این سخن را نقل کرده و گفته است: «این سخن جبر آشکاراست»^۴.

همین عقیده بود که به سلطه امویان بر سرزمین ها قوت بخشید و به آنها امکان داد که با کمال گستاخی و بی شرمی امام حسین(علیه السلام) را به شهادت برسانند! یزید آشکارا گفت: همانا حسین را خدا کشته است و این سخن را در برابر مردم اعلام

^۱مرتضی عاملی، پیشین، همان.

^۲همان، ص ۸۱

^۳همان، به نقل از الزهد الرقائق، ابن مبارک، ص ۶۱

^۴المنیة و الامل، ۸۶

کرد. لیکن امام سجاد(علیه السلام) این سخن یزید را بدون پاسخ نگذاشت و آن را رد کرد و گفت: «پدرم را مردم کشتند». پیش از این هم عبیدالله در کوفه گفت: «مگر نه این است که خداوند علی بن الحسین را کشته است؟!»

۳- عقیده تشبیه و تجسم

دشمنان اسلام با دست اندازی به باور اصیل اسلامی، شبهه تجسیم و تشبیه را در اذهان مردم وارد ساختند تا بدین وسیله آنها را از حق دور کنند و به بت پرستی و دوران جاهلیت بکشانند. آنان با سطحی نگری آیه *قَدْ أَفْهَمَ اللَّهُ فَوْقَ أَبْصَارِهِمْ*^۱؛ «دست خدا بالای دست آنان است» به معنای دست بدن و جسم برداشت کردند که مفسران آشنا با ادبیات عرب و آموزه‌های وحیانی گفته‌اند منظور از دست خداوند قدرت خدا و حاکمیت اراده اوست.

امام سجاد(علیه السلام)، در برابر این موج کفر آمیز و ویران گر ایستاد و با ارایه دلایلش دیوار بلندی را پیش روی احیای مجدد بت پرستی برافراشت. در این راستا امام به ارائه سخنانی پرداخت که حق را به روشنی بیان کند و نشانگر یکتا پرستی و منزّه بودن خداوند از هرگونه تشبیه و تجسیم باشد. اینک نمونه ای از این سخنان را بر می خوانیم:

در حدیث آمده است که امام سجاد(علیه السلام) روزی در مسجد نشسته بود. ناگهان شنید که گروهی خدا را به آفریدگانش تشبیه می کنند. پس سراسیمه و نگران شد و برخاست و به نزد مرقد پیامبر رفت و در آن جا ایستاد و صدایش را بلند کرد. در حالی که در پیشگاه خدا دعا می کرد و در دعایش چنین می گفت: «خدایا! قدرت تو آشکار شد ولی هیبت تو نهان ماند و تو را نشناختند و بر خلاف آنچه هستی اندازه‌ات گرفتند. من - خداوندا - از کسانی که او را با تشبیه جست و جو کردند بیزارم، در حالی که هیچ چیزی همانند تو نیست - ای خدا - و آنان هرگز تو را در نمی یابند، نعمت آشکاری که آنان در اختیار دارند - اگر تو را بشناسند -

۱فتح (۴۸)، آیه ۱۰

راهنمایان به سوی توسل و در میان خلقت راهی وجود دارد که به تو برسند، آنان حتی تو را با خلقت برابر ساختند. و به همین سبب تو را نشناختند. آنان برخی از نشانه های تو را بر گرفتند و با همان نشانه ها توصیف کردند و تو از آنچه تشبیه کنندگان تو را بدان توصیف کرده اند، برتری^۱.

این مخالفت امام سجاد(علیه السلام) آن هم با این صراحت و روشنی، افزون بر تحقیق علمی و جدال عقیدتی و فکری، بعد دیگری نیز به این رویارویی و مبارزه می دهد و این همان مبارزه با دولتی است که اندیشه تشبیه و تجسیم را ترویج می کند و زمینه را برای اعلان آن در یک مکان مقدس همچون حرم شریف نبوی و در مرکز اسلام و پایتخت علمی آن، مدینه منوره، آماده می سازد.

۴- عقیده مرجئه

طرفداران اندیشه رجاء^۲ به صورت مستقیم و غیرمستقیم، در خدمت بنی امیه قرار داشته و پیروان آن بر این باور بودند که سازش با بنی امیه درست است و خلفای اموی مؤمن هستند و قیام بر ضد آنها درست نیست، به همین دلیل امویان درحالی که معتزله و خوارج و شیعه را مورد هجوم قرار می دادند، به پیروان مرجئه کاری نداشتند^۳، بلکه «ارجاء» - چنان که جاحظ از مأمون نقل می کند - به دین پادشاهان تبدیل شد^۴. امویان پس از واقعه کربلا و شهادت و اسارت خاندان پیامبر در مدینه پیامبر، هزاران تن از مردم را به خاک و خون کشید. امویان پس از این واقعه نیز به کعبه، مسجد الحرام و حرم امن الهی یورش بردند، آن را سوزاندند، حرمتش را شکستند، خون ها در آن ریختند و در دوران

۱ کشف الغمّة، ج ۳، ص ۸۹؛ صندوق، امالی، ص ۴۸۷.

۲ ارجاء» بدین معناست که اگر کسی به خدا ایمان بیاورد و آن گاه مرتکب گناهی شود که موجب کفر باشد، نمی توان حکم کافر بود او را صادر کرد، بلکه باید حکم او را به خدا واگذار و تا روز قیامت به تأخیر انداخت و

گناهان هرچه باشد، مسلمان را از مؤمن بودن بیرون نمی کند و مانع ورود او به بهشت نمی شود.

۳ ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۳۲۴

۴ الاعتبار و سلوة العارفين، ص ۱۴۱

حکومت خود، شرافت هیچ کس و حرمت هیچ چیز مقدس نگاه نداشتند.

با وجود این، مرجئه درباره امویان می گویند: آنان فرمانروایانی هستند که فرمانبرداری از ایشان واجب است و مؤمنانی هستند که نه حکم کافر بر آنان رواست، نه لعنت آنان، نه دست درازی کردن به آنان و نه قیام بر ضد آنان. این انحرافی که برای امت اسلام پیش آمد، نوعی ارتداد پنهان بود که به نام اسلام و با دست خلیفه و جنایتکارانی همانند او به این سو و آن سو پاس داده می شد. از این رو، تلاش ها و جهاد های امام سجاد(علیه السلام) توانست مسأله کافر بودن امویان و ناحق بودن حکومتشان را از خورشید هم نمایان تر سازد و حتی ابوحنیفه که به گرایش ارجاء متهم بود، مجبور شد که به مخالف بودن فرمانروایان بنی امیه با آموزه های دین فتوا دهد و خشم و عدم رضایت خود از حکومت آنان را اعلام دارد.^۱

۵- عقاید غالیان

امام هم بر جریان های منحرف فکری درون جامعه شیعه نظارت داشت و هم بر جریان های دیگر. حضرت وقتی دیدند که بعضی از شیعیان گرفتار عقیده غلو شدند و ممکن است امامان را از شأن بندگی بالاتر برده و به الوهیت آنها معتقد شوند هشدار داد و فرمود: «جمعی از شیعیان ما را در حدی دوست دارند که درباره ما چیزی که یهود درباره عزیر و نصارا درباره عیسی گفتند خواهند گفت. (ما را فرزندان خدا و شریک در الوهیت می شمارند) نه آنان از ما ایند و ما از آنانیم»^۲.

بنا به نقلی دیگر گروهی از مردم به حضور امام رسیدند و ایشان را بیش از حد ستایش کردند. امام فرمود: «شما چه دروغ می گوئید و بر خدا جرئت می ورزید! ما از صالحان قوم خود هستیم و همین که از صالحان قوم خود شمرده شویم و باشیم، برایمان کافی است»^۳.

^۱. احمد امین، ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۲۴۷

^۲. طوسی، اختیار المعرفة الرجال، ج ۱، ص ۳۳۶

^۳. ابن سعد، همان، ج ۵، ص ۱۶۵

۶- احتجاج با اهل تصوف

یکی از حکمت های سیره زهدگونه امام سجاد(علیه السلام) خط بطلان کشیدن بر روش زاهد نمایانی بود که از دنیا بریده بودند و در برابر مردم عصر خویش هیچ گونه مسئولیتی احساس نمی کردند و فقط به عبادت و ریاضت می پرداختند. در حالی که جامعه، مملو بود از انواع بدعت ها و ظلم ها و بر آنان لازم بود تا به مبارزه با این عقاید برخیزند.

حضرت علاوه با این روش عملی، سیره و روش آنها را هم باطل اعلام کرد. به طور صریح در برابر آنها ایستاد و در کلامی فرمود: «گروهی از این امت، بعد از اینکه از امامان دین و شجره نبوت جدا شدند، نحله ها و فرقه هایی شدند، گروهی خود را در اوهام رهبانیت گرفتار کردند»^۱.

همچنین در سالی که مردم مکه و حاجیان برای طلب باران به گروهی از همین زاهد نمایان متوسل شدند ولی دعایشان مستجاب نشد. امام نزد آنان رفت و تک تک آنان را مورد خطاب قرار داد و فرمود: «آیا در میان شما کسی نیست که خدای رحمان را دوست داشته باشد؟»

گفتند: «ای جوان! ما فقط وظیفه داریم دعا کنیم و اجابت در دست اوست».

امام فرمود: «از کعبه دور شوید چه این که اگر یکی از شما محبوب خدای رحمان بود، دعایش اجابت می شد.» سپس حضرت نزدیک کعبه رفت و به سجده افتاد و دعا کرد. هنوز دعایش تمام نشده بود که باران گرفت^۲.

^۱ اربلی، همان، ص ۲۹۳.

^۲ طبرسی، پیشین، ص ۳۱۶-۳۱۷.

شیوه‌های تبلیغی امام سجاد(علیه السلام)

شیوه‌های تبلیغی امام سجاد(علیه السلام) پس از واقعه کربلا و در دوران امامت چگونه بود؟

امامت حضرت سجاد (علیه السلام) در شرایط خفقان اموی، مروانی

در واپسین روز واقعه کربلا، شیعیان در بدترین شرایط، از لحاظ کمی و کیفی و نیز موقعیت سیاسی و اعتقادی، قرار گرفتند. کوفه، که مرکز گرایش‌های شیعی بود، تبدیل به مرکزی جهت سرکوبی شیعه گردید. شیعیان واقعی امام حسین(علیه السلام)، در کربلا به شهادت رسیدند و تنها یک نفر از فرزندان ذکور امام حسین(علیه السلام)، از نسل فاطمه(علیها السلام)، باقی مانده بود. زندگی امام سجاد(علیه السلام) در مدینه و دور بودن از عراق فرصت هدایت جریانات شیعی کوفه را از امام گرفته بود. در چنین شرایطی که تصور نابودی اساس تشیع وجود داشت، امام سجاد(علیه السلام) می‌بایست کار را از صفر شروع کند و مردم را به سمت اهل بیت(علیهم السلام) بکشاند.^۱

بنی مروان بعد از قتل عبدالله بن زبیر در سال ۷۳ هـ.ق، حکومت خویش را تحکیم بخشیدند و در این راه از وجود سفاکانی چون حجاج بن یوسف استفاده کردند. او برای از بین بردن دشمن از هیچ کاری ابایی نداشت؛ حتی کعبه را مورد هدف قرار داد و با گلوله‌های آتشین منجنیق، آن را ویران کرد و

^۱. دراسات و بحوث فی التاريخ و الاسلام ۱ / ۶۱

مخالفان را هرجا می‌یافت، می‌کشت.

تعداد کشته‌های او به غیر از آنچه در جنگ‌ها کشته بود به صد و بیست هزار نفر می‌رسید^۱، و وقتی که هلاک شد در زندان او پنجاه هزار مرد و سی هزار زن بود که شانزده هزار نفر آنها برهنه و عریان در زندان‌هایی بدون سقف محبوس بودند^۲، که ۳۳ هزار نفر آنها بی‌گناه بودند^۳. او کسی بود که شنیدن لفظ کافر برای او بسیار آرام بخش تر از شنیدن لفظ شیعه بود. سهل بن شعیب: روزی به حضور علی بن الحسین رسیدم و گفتم: حال شما چگونه است؟ فرمود: ... امروز وضع بر ما به قدری تنگ و دشوار است که مردم، با سب و ناسزاگویی به بزرگ و سالار ما بر فراز منبرها، به دشمنان ما تقرب می‌جویند^۴.

کنترل انحطاط اخلاقی جامعه

از حدود نیمه دوم دوران خلافت عثمان، فساد مالی و انحطاط اخلاقی در جامعه اسلامی گسترش یافت... و کم کم مجالس بزم و خوش‌گذرانی به طبقات دیگر نیز سرایت کرد.

حتی کار به جایی رسیده بود که وقتی یکی از مشهورترین زنان آوازه خوان آن عصر بنام «جمیله» قصد سفر حج کرد، در طول مسیر، آن چنان از وی استقبال شد که در مورد هیچ مفتی و فقیه و محدث و مفسر و قاضی زاهدی سابقه نداشت^۵.

کاربه حدی رسیده بود که بنی هاشم نمی دانستند چگونه نماز بخوانند و چگونه حج به جا آورند!^۶

^۱ تجارب الامم، ابن مسکویه ۲/۲۹۳.

^۲ مروج الذهب، مسعودی ۳/۲۰۴.

^۳ اخبارالدّوال ۱۳۶.

^۴ الطبیقات الکبری، ابن سعد ۵/۲۲۰.

^۵ الاغانی، ابوالفرج اصفهانی ۸/۲۰۸. س.

^۶ دراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام، سیدجعفر مرتضی، ۵۶/۱.

روش های هدایت جامعه اسلامی دوران سیاه مروانیان توسط سیدالساجدین (علیه السلام)

تاریخ گواه است که امام (علیه السلام) در طول سی و چهار سال فعالیت، شیعه را از یکی از سخت ترین دوران های حیات خویش عبور داد .

زنده نگاه داشتن یاد و خاطره کربلا

مبارزه منفی به صورت گریه و عزاداری برای شهدای کربلا در جهت زیرسوال بردن مشروعیت حکومت و زنده نگاه داشتن واقعه عاشورا در نزد افکار عمومی.

امام (علیه السلام) می فرمود: یعقوب برای یوسف، با اینکه نمی دانست حتماً مرده است، آن قدر گریه کرد تا چشمانش سفید گردید. اما من به چشمان خود دیدم که چگونه شانزده تن از اهل بیت (علیهم السلام) به شهادت رسیدند. چگونه می توانم گریه نکنم؟^۱.

روش تقیه

سپری که شیعیان در تاریخ، با استفاده از آن، حیات خویش را تضمین کرده و ائمه شیعه بارها و بارها توجه بدان را گوشزد کرده اند.

از امام (علیه السلام) پرسیدند: تقیه چیست؟ فرمود: اینکه از ستمگری سرکش بترسد که در کار خود افراط و ستم کند.^۲.

دعا و مناجات

هنگامی که جامعه دچار انحراف شده، روحیه رفاه طلبی و دنیا زدگی بر آن غلبه و فساد سیاسی و اخلاقی و اجتماعی آن را در محاصره قرار داده و از نظر سیاسی هیچ روزنه ای برای تنفس وجود نداشت، امام سجاد (علیه السلام) توانست از دعا برای بیان بخشی از عقاید خود استفاده کند و بار دیگر تحرکی در جامعه برای توجه به معرفت و عبادت و بندگی خداوند ایجاد کند.

همچنین می توان گفت که مردم می توانستند از لابه لای این تعبیرات با

۱. مختصر تاریخ دمشق ۲۳۹/۱۷

۲. طبقات الکبری، ابن سعد ۲/۵، حلیه الاولیا، ۱۴۰/۳

مفاهیم سیاسی مورد نظر امام(علیه السلام) آشنا شوند. حضرت به طور مکرر در ادعیه خود از (صلوات بر محمد و آل محمد) استفاده کرده‌اند و اساساً یکی از علائم دعا‌های درست همین است، و این در زمانی است که حتی قرار دادن نام علی بر فرزندان تقبیح می‌شد و کار امویان جز با دشنام دادن به علی(علیه السلام) نبود^۱. صحیفه سجادیه مشهور، که تنها بخشی از دعا‌های امام(علیه السلام) است^۲. نه تنها در میان شیعیان، بلکه در میان اهل سنت نیز وجود داشت^۳.

یکی از مضامین مهم سیاسی دینی صحیفه، طرح مساله امامت بود. حضرت می‌فرمایند: پروردگارا! بر پاکان از اهل بیت محمد(ص) درود بفرست، کسانی را که برای حکومت برگزیدی، و گنجینه‌های علوم خود و حافظان دینت گردانیدی و...^۴.

از جاحظ نیز نقل شده است: درباره شخصیت علی بن حسین، شیعی، معتزلی، خارجی عامی و خاصی همه یکسان می‌اندیشند و هیچ کدام تردیدی در برتری و تقدم او بر سایرین ندارند^۵.

پرورش موالی و آزادی بردگان

امام، همانند امیر المؤمنین(علیه السلام) که با برخورد اسلامی خویش بخشی از موالی عراق را که مورد شدیدترین فشارهای اجتماعی و اربابانشان بودند به سمت خویش جذب کرد، کوشید تا حیثیت اجتماعی این قشر را بالا برد. سید الاهل نوشته است: امام در حالی که نیازی به بردگان نداشت، آنها را می‌خرید

^۱. انساب الاشراف، بلاذری ۱/ ۱۸۴.

^۲. الذریعه ۱۸/ ۱۵.

^۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ۱۹۲/ ۱۱.

^۴. صحیفه سجادیه دعای ۴۷ فقره ۵۶.

^۵. عمده الطالب / ۱۹۳.

^۶. موالی جمع مولى است که گرچه تا ۲۷ معنی برای آن شمرده‌اند، اما در بحث ما یعنی در اصطلاح تاریخی آن زمان، به عجم‌ها یعنی غیرعرب‌هایی گفته می‌شد که با ورود به حوزه اسلامی و پیمان بستن با قبایل عرب در شمار قبیله آنها درمی‌آمدند، به گونه‌ای که آن قبایل عربی، هنگام معرفی، نام آنان را به نام قبیله خود اضافه می‌کردند. (نقش موالی در تشیع، نشریه پرسمان، مرداد ۸۳، ش ۲۳)

و گفته اند امام قریب به صد هزار نفر را آزاد ساخت، به طوری که در شهر مدینه، همچون یک لشکر همگی از موالی امام بودند.^۱

نشر احادیث

نقل احادیث پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) از طریق امام سجاد(علیه السلام) به طوری که شیعیان تنها آن احادیث را درست تلقی می کردند. امام(علیه السلام) در وقت گفتن اذان، جمله «حی علی خیر العمل» را در آن می آورد و وقتی مورد اعتراض قرار می گرفت می فرمود: اذان نخستین به این صورت بود^۲. اضافه بر آن، برکناری از انحرافات عراق (مانند غلات و کیسانیه و ...) موجب حفظ مبانی اعتقادی اصیل شیعه در برابر انحرافات گردید.

حضرت امام زین العابدین(علیه السلام) شخصیتی بودند که همه مردم تحت تأثیر روحیات و شیفته مرام و روش او بودند و بسیاری از اهل سنت از ایشان نقل حدیث کرده اند.

^۱. زین العابدین، سید الاهل ۴۷/۷

^۲. المصنف، ابن ابی شیهه ۲۱۵/۱

امام سجاد(علیه السلام) در مدینه

پس از واقعه کربلا، امام سجاد(علیه السلام) در مدینه چه فعالیتی داشت و چرا در برابر ظلم یزید قیام نکرد؟

امام سجاد(علیه السلام) و اهل بیت رسالت، پیام رسانی واقعه جانگداز عاشورا را در کوفه و شام، به خوبی انجام دادند و پس از بازگشت به مدینه، پیام عاشورا را به انبوه جمعیت حاضر در مدینه رساندند.^۱ امام سجاد(علیه السلام) در دوره امامت سی و چهارساله خویش، شخصیت های موثر متعددی را تربیت نمود و این گروه از شاگردان با حضور در خانه و مسجدالنبی(ص)؛ پیرامون امام(علیه السلام) حلقه زدند و در تثبیت و تبیین معارف و اندیشه شیعی، در سایه امام نقش آفریدند. آمار تربیت یافتگان مکتب امام زین العابدین(علیه السلام) تا ۱۷۱ نفر نیز ثبت نموده اند.^۲

در میان چهره های مؤثر این مکتب می توان از ابوحمزه ثمالی، ابوخالد کابلی، سعید بن جبیر و سعید بن مسیب یاد کرد.^۳

ابوحمزه ثمالی را سلمان عصر خویش می شمارند^۴؛ شخصیتی که دعای آموخته از امام سجاد(علیه السلام) از او به یادگار مانده است.

^۱. همان، ص ۱۳۹-۱۴۱.

^۲. طوسی، رجال الطوسی، ص ۸۱-۱۰۲.

^۳. ر.ک: رنجبر، نقش امام سجاد(علیه السلام) در رهبری شیعه، ص ۲۰۰.

^۴. طوسی، اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۴۵۸.

اما مردم - بر طبق عادتشان که از موقعیت های خطرناک دوری می گزینند - امام علی بن الحسین (علیه السلام) را رها کردند و از او دوری جستند و حتی کسانی که پیش از واقعه کربلا محبت خویش را نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) آشکارا ابراز می کردند، پس از این واقعه، محبت خود را پنهان می داشتند. امام سجاد (علیه السلام) از این رفتار و بی وفایی مردم، این چنین سخن می گوید: «در مکه و مدینه، حتی بیست نفر نیستند که ما را دوست بدارند». وقتی که دوستان راستین اهل بیت (علیهم السلام) در پایتخت اسلام به این اندازه اندک باشند، در شهرهایی که دور از مرکز اهل بیت (علیهم السلام) هستند، وضع چگونه خواهد بود»^۱.

از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که آن حضرت فرمود: «پدرم علی بن الحسین پس از شهادت پدرش حسین بن علی (علیه السلام)، سیاه چادری در بیابان برپا ساخت و چندین سال در این چادر اقامت گزید؛ زیرا دوست نداشت با مردم (بی وفا)^۲. معاشرت و دیدار کند. او از همان بیابان که جایگاهش بود، به عراق می رفت و پدر و جدش را زیارت می کرد و کسی از این عمل او آگاه نمی شد»^۳.

این اقدام امام سجاد (علیه السلام)، عملی شگفت انگیز در طول تاریخ امامت به شمار می رود و برای آن حضرت دو فایده داشت که هم به مصلحت امام بود و هم در روند عملکرد و برنامه ریزی او برای آینده، تأثیر داشت؛ امام (علیه السلام) از اتهام دخالت در قیام بر ضد حکومت رهایی یافت و به همین دلیل، نام او را در فهرست مخالفان قرار ندادند؛

امام (علیه السلام) با این عمل از کشته شدن بسیاری از افراد و از بین رفتن حرمت های فراوان، جلوگیری کرد. شاید ورود امام سجاد (علیه السلام) قیام های مدینه مانند واقعه حرّه، به نابودی کامل خاندان نبوی و علوی که از آرزوهای خاندان امیه بود، منجر می شد! بنابراین،

^۱. همان، ص ۶۵.

^۲. باید توجه داشت که واژه مردم «الناس» در احادیث اهل بیت (علیهم السلام)، بیشتر بر کسانی اطلاق می شود که به امامت اعتقاد ندارند.

^۳. ابن طاووس، فرحه الغری، ص ۴۳.

امام سجاد(علیه السلام) با بی طرفی خود، توانست از انجام این توطئه، جلوگیری کند.

علاوه بر اینکه امام(علیه السلام) پناهگاه بسیاری از خانواده های آسیب دیده از جنگ ها و حتی برخی از خانواده های بنی امیه بود. آن حضرت چهارصد زن عبدمنافی را تحت پوشش گرفت و آنان را سرپرستی می کرد؛ تا این که سپاهیان پراکنده شدند. از جمله خانواده هایی که امام به آنها پناه داد، خانواده مروان بن حکم و همسر او عائشه، دختر عثمان بن عفان اموی بود و به همین سبب، مروان از علی بن الحسین(علیه السلام) به خاطر این کار سپاس گزاری کرد^۱.

برخی از نویسندگان می کوشند بی طرفی امام سجاد(علیه السلام) و برخورد او با مروان و حمله نکردن سپاهیان به او را دلیلی برای عدم قیام آن حضرت بر ضد حکومت اموی قلمداد کنند؛ اما این تحلیل، برخلاف حقیقت است؛ زیرا، تمامی رفتارهای امام از حکمت و اندیشه سرچشمه می گرفت. اگر امام(علیه السلام) در قیام دخالت می کرد، از دو حال بیرون نبود؛ یا مانند دیگر جریانات آن زمان به کشتار کور و بدون نتیجه کشیده می شد و یا کسانی به پیروزی می رسیدند که هدف حقیقی شان از مکتب قرآن و اهل بیت(علیهم السلام) به دور بود. علاوه بر این، برخی از شواهد نشان می دهد که امام(علیه السلام) هدف دشمنان بوده است.

شیخ مفید می گوید: «مسرف بن عقبه به مدینه آمد؛ در حالی که می گفت: او جز علی بن الحسین(علیه السلام) را در نظر ندارد»^۲.

البته اعتقاد امویان این بود که با قتل عام کربلا، آل علی(علیه السلام) ریشه کن شده، دیگر به عنوان یک جناح مخالف، نمایان نخواهند شد و خیالشان از این جهت راحت شده بود و مردم نیز دیگر به روی کار آمدن خاندان پیامبر، امیدی نداشتند و شیعه را گروهی نابود شده می پنداشتند. در چنین اوضاع و احوالی، امام سجاد(علیه السلام) باید رسالت خطیر هدایت و رهبری شیعه را عهده دار شود و به سازمان دهی دوباره شیعیان اقدام کند. بدین منظور، آن حضرت می بایست کار را - به ویژه از

^۱. ایام الحرب فی الاسلام، ص ۴۲۲، حاشیه ۱.

^۲. مفید، الارشاد، ص ۲۹۲.

جهت مسائل اعتقادی - از صفر شروع کرده، احکام دین را از نو پایه ریزی کند؛ سپس مردم را به سوی آن هدایت کند و تحریفات گوناگون را از عقاید مردم بزداید و به‌طور کلی، همانند پیامبر، همه چیز را باید از نو پایه گذاری می‌کرد.^۱ و به همین دلیل امام(علیه السلام) بعد از بازگشت از اسارت، شروع به جذب نیرو کرد.

امام(علیه السلام) توانست در مدت امامت خویش، افراد زبده ای تربیت کند؛ کسانی همچون ابوحمزه ثمالی، سعید بن جبیر، ابو خالد کابلی^۲.

برای درک بهتر اوضاع اجتماعی، سیاسی و فرهنگی عصر امامت امام(علیه السلام) باید بدانیم که محل سکونت امام سجاد(علیه السلام)، یعنی شهر مدینه، گرچه «دار السنه» نام گرفته بود و مردم آن، زمانی میزبان پیامبر و مهاجران بودند، اما در این زمان، مردم بیشتر متأثر از ارزش های خلافت بودند؛ نه امامان شیعه(علیهم السلام) و به ویژه بعد از فاجعه حره، چنان حقارتی بر مردم آن سامان تحمیل شد که مجبور شدند به عنوان برده یزید، با مسلم بن عقبه، فرمانده نظامی یزید، بیعت کنند. بنابراین، شرایط مناسبی وجود نداشت تا امام سجاد(علیه السلام) بتواند در کمال آزادی، به تعلیم و تربیت شاگردان و نشر احکام و معارف دینی بپردازد؛ هر چند بنا بر بعضی روایات، آن حضرت با مردم و فقهای ساکن مدینه، آمد و رفت داشته است. همچنین نقل شده که علی بن الحسین(علیه السلام) هفته ای یک بار در مسجد رسول خدا(ص) می نشست و به موعظه مردم و دعوت آنان به زهد و تقوا و ترغیب به آخرت می پرداخت.

با وجود همه تنگناهای سیاسی و زیر نظر گرفتن اعمال و رفتار امام(علیه السلام) به وسیله دستگاه بنی امیه، آن حضرت فعالیتش را آغاز کرد و نهضت فکری جد بزرگوارش، امام علی بن ابی طالب(علیه السلام) را دوباره جان بخشید. آن حضرت ابتدا با اتکا به احادیث رسول خدا که از طریق امام علی، امام حسن و امام حسین(علیهم السلام) از آن حضرت نقل شده بودند، روش و سیره و فقه شیعه را پی ریزی کرد و با ترویج و

^۱. سیدجعفر مرتضی العاملی، در اسارت و بحوث فی التاریخ و الاسلام، ج ۱، مقاله امام سجاد(علیه السلام)، باعث الاسلام من جریه، ص ۸۴-۸۵

^۲. محسن رنجبر، نقش امام سجاد(علیه السلام) در رهبری شیعه، ص ۵۵

اشاعه تفکر شیعی، آن را از انهدام و انحراف و چند دستگی، نجات داد و حیاتی نو بخشید^۱.

از دوران امامت آن حضرت - که تمامی آن بعد از بازگشت از شام در مدینه گذشت - نتیجه گرفته می شود که وی لحظه ای از رسالت الهی خویش در امر امامت و نیز مبارزه با طاغوت زمان، دست بر نداشت و دوران سکوت و عزلت او در مدینه، مقدمه ای برای دوره های بعدی امامتش بوده است و این سیاست، همان چیزی است که اسماعیل بن علی ابوسهل نوبختی آن را چنین بیان کرده است: «حسین(علیه السلام) به شهادت رسید و علی بن الحسین(علیه السلام) که هنوز کم سن و سال بود - عمرش کمتر از بیست سال بود - جانشین او شد. او از مردم کناره گیری کرد. نه او به دیدار کسی می رفت و نه کسی به دیدار او می آمد؛ مگر یاران ویژه اش. او در نهایت درجه عبادت قرار داشت و بر اثر دشواری زمان و ستم بنی امیه، دانش او بسیار اندک انتشار یافت»^۲.

این سخن، شرحی برای وضعیت دوران اول امام سجاد(علیه السلام) است، اما در ادامه زندگی امام، لبریز از گفتارها، سخنرانی ها، دعاها و اندرزهای هدف دار است. بنابراین، در این دوران، سکوتی وجود ندارد. در زندگی امام سجاد(علیه السلام) سفرهای متعددی برای مراسم حج، فعالیت عملی، انفاق و آزادسازی بردگان، حضور در مسجد نبوی، سخنرانی در هر جمعه و گفت وگوهای علمی، وجود داشته است و بدین ترتیب، در این مرحله از زندگی او، خاموشی به چشم نمی خورد»^۳.

^۱ همان، ص ۱۱۵-۱۱۶.

^۲ صدوق، اکمال الدین، ص ۹۱

^۳ محمد رضا حسینی جلالی، پیشین، ص ۷۰-۷۱.

امام سجاد(علیه السلام) و مردم

بعد از واقعه کربلا، رفتار امام سجاد(علیه السلام) با مردم چگونه بود؟

گرچه امام زین العابدین(علیه السلام) بعد از واقعه جانگداز کربلا، مدت کوتاهی از مردم کناره گیری کرد، ولی با توجه به این که مسئولیت امامت و هدایت جامعه را بر عهده داشت و می دید مردم از اخلاق اسلامی تهی و غرق در گناه و شهوت رانی شده اند و در پیروی از حاکمان نالایقشان، مجذوب شده اند و کسی نیست که آنان را از خشم و غضب الهی برحذر دارد و از سیل ویرانگر گمراهی و بی خبری برهاند، از این رو، برای ارشاد مردم، راه دعا و نصیحت و اندرز را برگزید؛ تا ضمن تأمین این هدف مقدس، از ظلم و ستم حاکمان وقت نیز در امان بماند. سلوک نیکوی اجتماعی آن حضرت همواره مورد توجه مردم قرار داشت. هشام بن اسماعیل که از سوی امویان، فرماندار مدینه بود، از مقامش برکنار شد. گرچه هنگامی که وی فرماندار بود، از او یا از برخی خویشاوندانش عملی سر زد که بر خلاف خواسته امام سجاد(علیه السلام) بود، اما هنگامی که وی را برکنار کردند. روزی گذار امام به او افتاد و این پیغام را برای وی فرستاد: «برای آن چه می خواهی، از ما یاری بخواه!»

هشام گفت: «خداوند به جایی که رسالت خویش را قرار می دهد، داناتر است». امام زین العابدین(علیه السلام) با این اخلاق، توانست دل های مردم و حتی سرسخت ترین دشمنان را مجذوب خود سازد.

رفتار او سبب شد که مردم پس از واقعه کربلا و پس از آن که از اهل بیت (علیهم السلام) دور شده بودند، دوباره به آنان روی آورند».

بعضی از ابعاد وسیع این سلوک متعالی نیز هر چند در مقابل چشمان مردم نبود، اما به عنوان اسوه حسنه، جاودانه شد. امام زین العابدین (علیه السلام) روند تأمین مالی محرومان، به ویژه خانواده های شهیدان و آسیب دیدگان در میدان های مبارزه با حکومت را با دقت فوق العاده، دنبال می کرد و این کار را مخفیانه انجام می داد؛ تا آن جا که در برخی از موارد، نزدیک ترین افراد به او نیز از آن آگاهی نداشتند و علاوه بر این، فقیران نیز نمی دانستند که آن شخصی که به آنان کمک مالی می رساند، امام زین العابدین (علیه السلام) است و تنها پس از رحلت آن امام و پس از قطع شدن عطایای او از این موضوع آگاهی یافتند!

ابوحمزه ثمالی می گوید: علی بن الحسین (علیه السلام) شبانه مقدار زیادی نان بر پشت مبارک خویش حمل می کرد و در تاریکی شب، آنها را به تهی دستان می داد و می گفت: «صدقه دادن در تاریکی شب، آتش خشم خدا را خاموش می کند»^۱.

یکی از آفات اجتماعی جامعه معاصر با امام (علیه السلام) ترویج نژادپرستی بود. ستم های امویان به جایی رسید که معاویه عرب را انسان می دانست و غیرعرب را انسان نما!^۲ نابخردان از این وضعیت، بهره گرفتند و به همین علت، عرب به غیرعرب زن نمی داد^۳.

در برخی از منابع آمده است که فرماندار بصره (بلال بن ابی برده) یک غیرعرب را به سبب ازدواج با زنی عرب، کتک زد^۴. این بیماری به علمای دربار نیز سرایت کرد و آنان از سیاست حکمرانان، پیروی کردند.

احمد امین مصری می گوید: «حکومت اموی، حکومتی اسلامی نبود که در آن همه مردم برابر باشند و به شخص نیکوکار، پاداش داده شود؛ خواه وی عرب

^۱. تاریخ دمشق، ج ۷۷؛ مختصر ابن منظور، ص ۲۳۸، ج ۱۷

^۲. همان، ص ۲۸۴، ج ۱۷

^۳. وسائل الشیعه، کتاب النکاح، باب ۲۶، ج ۴، تسلسل ۲۵۰۶۰؛

^۴. طبقات ابن سعد، ج ۷، ص ۲۶.

باشد و خواه غیرعرب و فرد خلافکار مجازات شود؛ خواه عرب باشد و خواه غیرعرب و خدمات میان مردم، به طور یکسان عرضه نمی شد. حکومت، عربی بود و مسئولان حکومتی هم خدمت گزاران عرب؛ اما به حساب دیگران و در این حکومت، اندیشه جاهلی بر عرب حاکم بود و نه اندیشه اسلامی^۱. امام زین العابدین(علیه السلام) با تمام قدرت با این ارتداد اجتماعی از اسلام، به مبارزه برخاست و با تکیه بر موقعیت اجتماعی و اصالت نسبی خویش، توانست بدون مانع و دشواری، بنی امیه را مورد هجوم قرار دهد .

دکتر صبحی می گوید: «در حالی که امویان، بنیاد حکومت خود را بر پایه نژادپرستی عربی برپا کرده بودند، امام زین العابدین(علیه السلام) نوعی دموکراسی اجتماعی را در میان مردم ترویج می کرد؛ با این که در رگ هایش خون نژاد اصیل جریان داشت؛ چه از لحاظ پدری و چه از لحاظ مادری. امام(علیه السلام) با اقدامات خود، ساختار اجتماعی اسلامی را که امویان بر پایه تعصب نژادی برپا کرده بودند، لرزان ساخت^۲.

امام زین العابدین با نژادپرستی هم از لحاظ تئوری جنگید و هم از لحاظ عملی؛ و در این راستا فرمود: «نباید یکی از شما بر دیگری مباهات کند؛ زیرا شما همگی بنده اید و مولا یکی است»^۳.

^۱. ضحی الاسلام، ج ۱، ص ۱۸۷
^۲. دکتر صبحی، نظریه الامام، ج ۶، ص ۲۵۷
^۳. . بلاغه علی بن الحسین، ص ۲۱۷

امام سجاد(علیه السلام) و حاکمان بنی‌امیه

امام سجاد(علیه السلام) در برابر حاکمان بنی‌امیه چگونه برخورد می‌کردند؟

در مدت ۳۴ سال امامت امام زین العابدین(علیه السلام)، شش خلیفه بر قلمرو اسلامی حکم راندند که عبارتند از:

۱. یزید بن معاویه (۶۴-۶۱ ق.).

۲. عبدالله بن زبیر (۷۳-۶۱ ق.). ۳

۳. معاویه بن یزید (چند ماه از سال ۶۴ ق.).

۴. مروان بن حکم (نه ماه از سال ۶۵ ق.).

۵. عبدالملک مروان (۸۶-۶۵ ق.).

۶. ولید بن عبدالملک (۹۶-۸۶ ق.)^۱.

عصر امامت امام سجاد(علیه السلام) با اوج قدرت نمایی سلسله منحوس بنی‌امیه همزمان بود. دوران امام سجاد(علیه السلام) مشابه دوران آغازین دعوت پیامبر ص در مکه، یعنی آن چند سال اول بود که حتی دعوت، علنی هم نبود و دوران امام باقر(علیه السلام) را می‌توان به دوران دوم مکه، دوران علنی شدن دعوت تشبیه کرد و دوران های پس از آن را به دوران های بعدی دعوت. ازاین‌رو، تعرض

^۱. محسن رنجبر، نقش امام سجاد(علیه السلام) در رهبری شیعه، ص ۵۶.

صریح از سوی امام سجاد(علیه السلام) انجام نمی گرفت. اگر آن برخوردهای تندی که در بعضی از کلمات امام صادق و امام کاظم و امام هشتم(علیهم السلام) ملاحظه می کنیم، از امام سجاد(علیه السلام) سر می زد، عبدالملک مروان که در اوج قدرت خود بود، به آسانی می توانست بساط تعلیمات اهل بیت را برچیند^۱. از این رو، موضع گیری ها و مقابله های آن حضرت با حاکمان جور را می توان این گونه دسته بندی نمود :

۱. موضع گیری در برابر عبیدالله بن زیاد و یزید که بسیار شجاعانه و فداکارانه بود .

۲. موضع گیری در مقابل مسرف بن عقبه؛ کسی که در سال سوم حکومت یزید و به امر او، مدینه را ویران کرد و اموال مردم را غارت نمود. در این جا موضع گیری امام کناره گیری از حکومت و کمک به آسیب دیدگان بود .
۳. حرکت امام در رویارویی با عبدالملک بن مروان، قوی ترین و هوشمند ترین خلفای بنی امیه که گاهی تند و گاهی ملایم بود .

۳. آن بزرگوار در راه این هدف مقدس که عبارت است از تحقق بخشیدن به حکومت خدا در زمین و عینیت بخشیدن به اسلام، تمام کوشش خود را به کار برد و از پخته ترین و کارآمدترین فعالیت ها بهره گرفت و قافله اسلامی را که پس از واقعه عاشورا در کمال پراکندگی و آشفتگی بود، تا اندازه چشم گیری پیش برد^۲. اعتقاد امویان این بود که با قتل عام کربلا، آل علی(علیه السلام) ریشه کن شده، دیگر به عنوان یک جناح مخالف، نمایان نخواهند شد و خیالشان از این جهت راحت شده بود و مردم نیز دیگر به روی کار آمدن خاندان پیامبر ص، امیدی نداشتند و شیعه را گروهی نابود شده می پنداشتند. در چنین اوضاع و احوالی، امام سجاد(علیه السلام) باید رسالت خطیر هدایت و رهبری شیعه را عهده دار شود و به سازمان دهی دوباره شیعیان اقدام کند. بدین منظور، آن حضرت می بایست کار را - به ویژه از

۱. مقام معظم رهبری، انسان ۲۵۰ ساله، ص ۲۱۳ (با تصرف و تلخیص)

۲. همان، ص ۱۹۰

جهت مسائل اعتقادی - از صفر شروع کرده، احکام دین را از نو پایه‌ریزی کند؛ سپس مردم را به سوی آن هدایت کند و تحریفات گوناگون را از عقاید مردم بزدايد و به طور کلی، همانند پیامبر ص، همه چیز را باید از نو پایه گذاری می کرد^۱ و به همین دلیل امام(علیه السلام) بعد از بازگشت از اسارت، شروع به جذب نیرو امام(علیه السلام) توانست در مدت امامت خویش، افراد زبده ای تربیت کند؛ کسانی همچون ابو حمزه ثمالی، سعید بن جبیر، ابو خالد کابلی^۲.

برای درک بهتر اوضاع اجتماعی، سیاسی و فرهنگی عصر امامت باید بدانیم که محل سکونت امام سجاد(علیه السلام)، یعنی شهر مدینه، گرچه «دار السنه» نام گرفته بود و مردم آن، زمانی میزبان پیامبر و مهاجران بودند، اما در این زمان، مردم بیشتر متأثر از ارزش های خلافت بودند؛ نه امامان شیعه(علیهم السلام) و به ویژه بعد از فاجعه حره، چنان حقارتی بر مردم آن سامان تحمیل شد که مجبور شدند به عنوان برده یزید، با مسلم بن عقبه، فرمانده نظامی یزید، بیعت کنند .

بنابراین، شرایط مناسبی وجود نداشت تا امام سجاد(علیه السلام) بتواند در کمال آزادی، به تعلیم و تربیت شاگردان و نشر احکام و معارف دینی بپردازد؛ هر چند بنا بر بعضی روایات، آن حضرت با مردم و فقهای ساکن مدینه، آمد و رفت داشته است. همچنین نقل شده که علی بن الحسین(علیه السلام) هفته ای یک بار در مسجد رسول خدا(ص) می نشست و به موعظه مردم و دعوت آنان به زهد و تقوا و ترغیب به آخرت می پرداخت . با وجود همه تنگناهای سیاسی و زیر نظر گرفتن اعمال و رفتار امام(علیه السلام) به وسیله دستگاه بنی امیه، آن حضرت فعالیتش را آغاز کرد و نهضت فکری جد بزرگوارش، امام علی بن ابی طالب(علیه السلام) را دوباره جان بخشید. آن حضرت ابتدا با اتکا به احادیث رسول خدا(ص) که از طریق امام علی، امام حسن و امام حسین(علیهم السلام)

۱. سید جعفر مرتضی العاملی، در اسارت و بحوث فی التاریخ و الاسلام، ج ۱، مقاله امام سجاد(علیه السلام)، باعث الاسلام من جریه، ص ۸۴-۸۵.

۲. محسن رنجبر، نقش امام سجاد(علیه السلام) در رهبری شیعه، ص ۵۵.

از آن حضرت نقل شده بودند، معارف و فقه مکتب اهل بیت (علیهم السلام) را پی ریزی کرد و اسلام را از انهدام و انحراف، نجات داد و حیاتی نو بخشید.^۱ از دوران امامت آن حضرت نتیجه گرفته می شود که وی لحظه ای از رسالت الهی خویش در امر امامت و نیز مبارزه با طاغوت زمان، دست بر نداشت و دوران سکوت و عزلت او در مدینه، مربوط به دوران اول امام سجاد (علیه السلام) است، اما در دوران بعدی زندگی امام سجاد (علیه السلام) لبریز از گفتارها، سخنرانی ها، دعاها و اندرزهای هدف دار است. بنابراین، در این دوران، سکوتی وجود ندارد. در زندگی امام سجاد (علیه السلام) سفرهای متعددی برای مراسم حج، فعالیت عملی، انفاق و آزادسازی بردگان، حضور در مسجد نبوی، سخنرانی در هر جمعه و گفت و گوهای علمی، وجود داشته است و بدین ترتیب، در این مرحله از زندگی او، خاموشی به چشم نمی خورد»^۲.

یکی از روش های مبارزاتی امام سجاد (علیه السلام) با حاکمان جور، دوری گزیدن از آنان بود. آن حضرت با این سیاست، مهر بطلان بر روش حکومتی آنان می زد و از سوی دیگر، حاکمان اموی برای آن که مردم را بیشتر اغفال کنند و حاکمیت خود را مشروع و مقبول جلوه دهند، علاقه داشتند که امامان شیعه با آنان رفت و آمد داشته، هدایای آنان را بپذیرند.

عبدالملک در مراسم حج، هنگام طواف، امام سجاد (علیه السلام) را دید که پیشاپیش او مشغول طواف است و هیچ توجهی به او ندارد. عبدالملک با آن که آن حضرت را می شناخت، برای حفظ موقعیت، خود را به تجاهل زد و گفت: این کیست که پیشاپیش ما طواف می کند و به ما بی اعتنایی می کند؟

وقتی گفتند که او علی بن الحسین (علیه السلام) است، امام را احضار کرد و گفت: «ای علی بن الحسین! من که قاتل پدرت نیستم، چرا پیش ما نمی آیی؟

امام (علیه السلام) فرمود: «قاتل پدرم با عملش دنیا و آخرتش را تباه کرد و تو هم اگر دوستداری مثل او باشی، باش!»

۱. همان، ص ۱۱۵-۱۱۶

۲. محمدرضا حسینی جلالی، پیشین، ص ۷۰-۷۱

عبدالملک گفت: منظورم این بود که بیا و از دنیای ما بهره بگیر .

در این موقع امام(علیه السلام) ردایش را پهن کرد و فرمود: «خدایا! حرمت و موقعیت اولیای خود را به او نشان ده». ناگاه ردای امام پر از درهای درخشان شد و امام خطاب به عبدالملک فرمود: «کسی که نزد خدا چنین مقامی داشته باشد، چه احتیاجی به دنیای تو دارد»^۱.

از دیگر موارد و صحنه های تقابل آن حضرت با طاغیان بنی امیه، موضع امام در برابر هشام در مراسم حج بود؛ هشام بن عبدالملک در دوران خلافت پدرش به حج رفت و خانه خدا را طواف کرد و خواست که حجرالاسود را استلام کند؛ اما بر اثر ازدحام جمعیت، نتوانست این کار را انجام دهد. بنابراین، منبری برایش نهادند و او بر آن نشست. در همین حال، ناگهان امام علی بن الحسین(علیه السلام) وارد شد؛ در حالی که لنگی و جامه ای در بر داشت و از همه مردم خوش‌روتر و خوش‌بوتر بود و پیشانی مبارکش بر اثر سجده فراوان، پینه برداشته بود. امام پیرامون خانه خدا طواف می کرد و به ناگاه به جایگاه حجر رسید. در این حال مردم به خاطر هیبت و شکوه او کنار رفتند؛ تا او حجر را استلام کند. یکی از شامیان به هشام گفت: این شخص کیست که مردم این همه برای او احترام قائلند و راه را برایش باز می کنند؛ تا او به حجر برسد؟ هشام به منظور این که شامیان به امام تمایل پیدا نکنند، گفت: من او را نمی شناسم! فرزدق که در آن جا حضور داشت، گفت: من او را می شناسم؛ سپس شعری در مدح آن حضرت سرود که در یک بیت آن چنین آمده است :

هذا الذی تعرف البطحاء وطأته و البیت يعرفه والحل و الحرم

«این همان کسی است که سرزمین حجاز و بطحا جای قدم های او را می شناسد و خانه کعبه و حل و حرم، او را می شناسد»^۲.

^۱قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۵۵

^۲. محمد رضا حسینی جلالی، پیشین، ص ۲۴۳-۲۴۵

عبدالرحمن جامی (۸۹۸ ق) شاعر سنی پارسی گوی، این جریان را چنین به نظم در آورده است :

پور عبدالملک به نام هشام	در حرم بود با اهالی شام
می زد اندر طواف کعبه قدم	لیکن از ازدحام اهل حرم
استلام حجر ندادش دست	بهر نظاره گوشه ای بنشست
ناگهان نخبه نبی و ولی	زین عبّاد بن حسین علی
در کساء بها و حلّه نور	بر حریم حرم فکند عبور
هر طرف می گذشت بهر طواف	در صف خلق می فتاد شکاف
زد قدم بهر استلام حجر	گشت خالی زخلق راه و گذر
شامی ای کرد از هشام سؤال	کیست این، باچنین جمال و جلال
از جهالت در آن تعلّل کرد	وز شناسایی اش تجاهل کرد
گفت: شناسمش، ندانم کیست	مدنی یا یمانی یا مکی است
بوفراس، آن سخنور نادر	بود در جمع شامیان حاضر
گفت: من می شناسمش نیکو	زو چه پرسى، به سوى من کن رو
آن کس است این که مکّه و بطحا	زمزم و بوقبیس و خیف و منا
حرم و حلّ و بیت و رکن حطیم	ناودان و مقام ابراهیم
مروه، مسعی، صفا، حجر، عرفات	طیبه و کوفه، کربلا و فرات
هر یک آمد به قدر او عارف	بر علوّ مقام او واقف ^۱

^۱ عبدالرحمن بن احمد جامی، مثنوی هفت اورنگ ، ص ۱۴۲-۱۴۵.

امام سجاد(علیه السلام) و فاجعه حرّه

فاجعه حرّه چه بود و نقش امام سجاد(علیه السلام) در این ماجرا چگونه بود؟

امام سجاد(علیه السلام) با انجام موفقیت‌آمیز رسالت خطیر خود در رهبری قافله اسیران کربلا و به ثمر نشاندن اهداف آن نهضت با بازگشت به مدینه، زندگی سیاسی خود را در شرایط بسیار حساسی شروع نمود. یکی از وقایعی که در زمان امامت ایشان رخ داد، فاجعه حرّه واقم بود.

جریان واقعه

این حادثه از آنجا سرچشمه گرفت که پس از شهادت امام حسین(علیه السلام) موجی از خشم و نفرت در مناطق اسلامی خصوصاً در شهر مدینه که مرکز خویشاوندان پیامبر(ص) و صحابه و تابعین بود، برانگیخته شد. حاکم مدینه (عثمان بن محمد بن ابی سفیان) که در ناپختگی و جوانی و غرور چیزی از یزید کم نداشت، با اشاره یزید^۱، برای فرو نشاندن جوّ نا آرام شهر، عده‌ای از جوانان شهر را انتخاب کرد و آنها را برای مشاهده جاه و جلال یزید و بهره‌مندی از هدایای او به شام اعزام کرد. این گروه از نزدیک، خلیفه اموی و

^۱. احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۴، ص ۳۱، به نقل از مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان ص ۲۵۴، موسسه امام صادق(علیه السلام) ۱۳۷۶

وضعیت اسفبار او را در سگ‌بازی و می‌گساری و هوسرانی مشاهده کردند. گر چه عطایای یزید به آنها بسیار زیاد بود، ولی آنان پس از بازگشت به مدینه در مسجد پیامبر ص و اجتماع مردم فریاد برآوردند :

«ما از نزد مردی می‌آییم که دین ندارد، شراب می‌نوشد، نماز را رها کرده است، طنبور می‌نوازد، زنان نزد او آواز می‌خوانند و... شما شاهد باشید که ما او را با قاطعیت از خلافت خلع کردیم».

و این نقطه انفجار مدینه بود. به دنبال این جریان، مردم مدینه با عبدالله بن حنظله (غسیل الملائک) بیعت کردند و حاکم مدینه و همه بنی‌امیه را از شهر بیرون کردند^۱.

این گزارش که به یزید رسید، مسلم بن عقبه را که مردی سالخورده و از سرسپردگان دربار بنی‌امیه بود، با لشکر انبوهی برای سرکوبی نهضت به مدینه اعزام کرد. سپاه شام، مدینه را مورد حمله قرار داد و جنگ خونینی بین دو گروه در گرفت و سرانجام، طرفداران عمر بن حنظله شکست خوردند و سران نهضت کشته شدند. مسلم بن عقبه به مدت سه روز دستور قتل عام مردم و غارت شهر را صادر کرد، سربازان شام در مدت سه روز هزاران نفر از انصار و مهاجرین و مردم عادی را کشتند^۲. و جنایاتی مرتکب شدند که قلم از بیان آنها شرم دارد... و در پایان قتل و غارت، مسلم از مردم به جز امام سجاد (علیه السلام) و افراد قلیل دیگری به عنوان بردگی برای یزید بیعت گرفت^۳.

^۱. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۴۸۲، بیروت، دارالمعارف ۱۹۶۳. و ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۳ ص ۲۱۲، بیروت، دارالکتب العربی .

^۲. همان ص ۴۹۱

^۳. ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۳ ص ۲۱۸. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳ ص ۶۸-۷۱، بیروت، دارالاندلس.

مواضع امام سجاد(علیه السلام) در این قیام

۱. عدم همکاری با شورشیان^۱

بنا به گزارشات صحیح تاریخی امام سجاد(علیه السلام) از همان ابتدا با این قیام همراهی نکردند، و می‌توان دلایل زیر علت این عدم همراهی بیان کرد:

الف. با ارزیابی اوضاع، واختناق شدیدی که پس از شهادت امام حسین(علیه السلام) به وجود آمده بود، امام شکست نهضت مدینه را پیش بینی می‌کرد، و می‌دید اگر در آن شرکت جوید، نه تنها که پیروز نمی‌شود، بلکه خود و پیروانش نیز کشته می‌شوند.^۲ ابو عمره‌ندی از امام چهارم نقل می‌کند که فرمود: ما در مکه و مدینه بیست نفر دوست واقعی و فداکار نداشتیم^۳

ب. با توجه به سوابق عبدالله بن زبیر، و نفوذی که در میان صفوف شورشیان یافته بود، این نهضت نمی‌توانست یک نهضت اصیل شیعی باشد و امام(علیه السلام) نمی‌خواست امثال عبدالله بن زبیر قدرت طلب، او را پل پیروزی قرار دهند و شواهد تاریخی نشان می‌دهد سرنخ انقلاب در دست ابن زبیر جاه طلب و امثال او بود.^۴ مسعودی می‌نویسد: اخراج حاکم مدینه (در آغاز شورش) با اجازه عبدالله بن زبیر صورت گرفت.^۵ ج. چنان‌که گذشت، شورشیان عبدالله بن حنظله را به رهبری خود برگزیده بودند و هیچ گونه نظر خواهی از امام نکرده بودند. گرچه رهبران شورش افرادی صالح بودند، اما پیدا بود که این حرکت، یک حرکت خالص شیعی نیست و در صورت پیروزی معلوم نبود به نفع شیعیان تمام شود.

همان، ص ۲۱۸- و ابوحنیفه دینوری، اخبار اطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی ص ۳۱۲، نشر نی، تهران.^۱

^۲ مهدی پیشوایی، همان، ص ۲۵۸.

^۳ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۴، ص ۱۰۴ بیروت، دار الاحیاء الکتب العربیه.

^۴ مسعودی، مروج الذهب، تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید، ج ۳ ص ۸۰، بیروت، صیدا.

^۵ همان ص ۸۷.

گویا با توجه به این گونه ملاحظات بود که امام از ابتدا در شورش شرکت نکرد، و یزید که این موضوع را می دانست و از طرف دیگر فاجعه کربلا در افکار عمومی برای او گران تمام شده بود، به مسلم بن عقبه توصیه کرده بود که متعرض علی بن الحسین (علیه السلام) نشود.^۱

۲. پناه دادن به پناهندگان

مسعودی می نویسد: هنگامی که امام در کنار قبر پیامبر (ص) بود، عده ای از مردم به او پناهنده شده بودند...^۲. امام سجاد (علیه السلام) همراه خانواده اش و تعدادی از مردم مدینه برای در امان ماندن از هجوم و تجاوزات امویان، به بیرون شهر در منطقه یَنْبُع رفتند.^۳ حتی مروان بن حکم که از دشمنان امام و اهل بیت (علیهم السلام) بود، بعد از این که عبدالله بن عمر در محافظت از همسر و فرزندانش، دست رد بر سینه اش زد، آنها را به امام سپرد تا در غارت و هجوم شهر به آنان آسیبی نرسد و حضرت به آنها پناه داد^۴، هرچند طبری می خواهد این جوانمردی را بر پایه دوستی قلمداد کند، اما آنچه از تاریخ بر می آید این است که نه اینکه دوستی بین آنها نبوده است بلکه مروان یکی از دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) بوده است. (در جریان جنگ جمل و واقعه عاشورا و...).

در واقعه حرّه امام سجاد (علیه السلام) چهارصد خانواده را در کفالت خود گرفت و تا لشکر مسلم در مدینه بود هزینه آنان را می پرداخت^۵.

۳. شفاعت از عده ای از مردم مدینه

اقدام دیگر امام در این واقعه دلخراش، شفاعت ایشان از جمع زیادی از مردم

^۱. حمد بن جریر طبری، تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۴۹۳، بیروت، دارالتراث.

^۲. مسعودی، همان، ج ۳ ص ۸۰.

^۳. سید محسن امین، اعیان الشیعه، تحقیق حسن امین، ج ۱ ص ۶۳۶، بیروت، دارالتعارف.

^۴. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۴۹۳، بیروت، دارالتراث.

^۵. کشف الغمه ج ۲، ص ۱۰۷. به نقل از سید جعفر شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۱۹۰، نشر دانشگاهی ۱۳۸۸.

مدینه بود که فرمانده سپاه یزید در صدد اعدام آنها بود که به آزادی آنان منجر شد. با آن که مسلم قبل از ملاقات با امام به شدت به او و خاندانش بدگویی می کرد، با مواجهه با امام منقلب شد و به خواست ایشان تن در داد.^۱

نتیجه گیری

امام سجاد(علیه السلام) با ارزیابی اوضاع سیاسی و اختناق شدید ی که بعد از شهادت پدر بزرگوارشان به وجود آمده بود و با پیش بینی عدم پیروزی شورشیان، مصلحت دید در شورش مردم مدینه شرکت نکند و از این غائله فاصله بگیرد، و اقداماتی از قبیل پناهندگی به مردم و شفاعت عده ای از محکومان به اعدام را انجام داد.

^۱. مسعودی، همان، ج ۳، ص ۸۰. همچنین بنگرید: سید محسن امین، همان ج ۱ ص ۶۳۶

امام سجاد عليه السلام

فصل سوم

شناخت صحیفه سجادیه

آشنایی با صحیفه سجادیه

جایگاه صحیفه سجادیه چیست و به چه موضوعاتی پرداخته و چه اهدافی را دنبال می‌کند؟

با وجود متون فراوان و معتبر در عرصه دعا و نیایش که از معصومین (علیهم السلام) به ما رسیده، «صحیفه سجادیه» شناخته شده تر از بقیه متون است و در میان مؤمنان و اهل دعا به چشم دیگری به آن نگریسته می‌شود. کمتر اهل دعا و معرفت جویی را می‌توان یافت که از این کتاب مقدس، بی‌خبر باشد و یا حداقل یک یا چند عبارت از دعا‌های آن را نخوانده و یا به تأمل در آن ننگریسته باشد.

دور نیست که صحیفه سجادیه، در کنار قرآن و نهج البلاغه، جزء کتاب‌های مقدس خانگی ما پیروان اهل بیت (علیهم السلام) قرار گیرد؛ اما این برای کتابی که هم ابراز بندگی در مقابل خداوند است و هم برنامه زندگی مطلوب و آرمانی دینی، کافی و اداکننده حق آن نخواهد بود و انتظار می‌رود که نگاه جامعه اسلامی به صحیفه امام سجاد (علیه السلام)، همچون کتابی تعلیمی و آموزشی باشد که می‌تواند با پرتو افکندن بر پست و بلند حیات آدمی و عملی شدن آموزه‌هایش، سطح و سبک زندگی ما را در شیوه تعامل با خویشتن و خداوند و دیگران، ترقی و تحول بخشد.

با نگاهی گذرا به دعا‌های صحیفه امام سجاد (علیه السلام) معلوم می‌شود که این دفتر پربرگ و بار سلوک، در عین ایجاز، تمام اصول بندگی و قوانین اصلاحی و

بعضی احکام شرعی و پاره ای مسائل مربوط به ایجاد عالم و شماری از قواعد هیئت و نجوم و... را یادآوری کرده است و این همه در جهت تعلیم و تربیت بندگان خدا و آماده ساختن آنان برای وصول به مراتب والای انسانی و متخلق شدن به اخلاق خداوند بوده است؛ همچون قرآن کریم که گاهی از معارف بلند توحیدی، گاهی از سرگذشت های تاریخی، گاهی از پند و موعظه و گاهی از پدیده های طبیعی، سخن به میان می آورد و در لابه لای این مسائل، با بیان احکام عبادی از قبیل نماز، زکات، روزه، حج، جهاد و معاملات، مردم را به تقرب به خدا فرا می خواند و این، جای شگفتی نیست؛ زیرا پیشوای پروا پیشه ما، امام زین العابدین (علیه السلام)، خود زبان گویای خداوند و گنجینه رازهای او و صحیفه اش «اخت القرآن»، «قرآن صاعد» و در بردارنده انواع هدایت ها و تحول بخشی ها و سازندگی هاست.

با توجه به آن چه گفته شد، فهرست زیر که شامل بعضی موضوعات و مسائل شناختی - تربیتی صحیفه سجادیه است، بیشتر ما را با غنای محتوایی این معجزه نیایش و تعلیم، آشنا می سازد:

۱. ستایش خداوند، معرفت های ربوبی و بر شمردن آثار حمد الهی در عرصه زندگی دنیایی و آخرتی انسان .
۲. پرده برداری از منزلت های توحیدی پیامبر (ص) و اشاره به زحمت های طاقت فرسا و بی شائبه آن حضرت در احیای آیین فطری اسلام و بیان مقامات اخروی آن حضرت .

۳. معرفی فرشتگان و ذکر انواع آن موجودات پاک، معصوم و فرمانبر و مأموریت های ویژه هر کدام و هر دسته .
۴. دعا در حق پیروان پیامبران، به ویژه یاران و اصحاب رسول گرامی اسلام (ص) و بیان فضیلت های خاص ایشان و درخواست بهترین ها برای آنان .

۵. دعا در حق خود و خویشان و دوستان و طلب حاجت های معنوی برای آنان.

۶. آثار آفرینش روز و شب و برنامه وظیفه و تکالیف مؤمنان در طول شبانه روز .
۷. ترسیم وضعیت روحی بندگان مخلص خدا، هنگام دچار شدن به بلا و گرفتاری که به خدا پناه می برند و جزا و تکیه گاهی نمی شناسند .
۸. مداومت بر ذکر و یاد خدا در تمام مراحل زندگی و زمینه سازی برای «حسن عاقبت» و فرجام نیک .
۹. توبه و اعتراف به درگاه خداوند و بیان شرایط و لوازم آمرزش و رحمت پروردگار .
۱۰. فلسفه احتیاج و نیازمندی انسان به خداوند در همه شئون .
۱۱. مدح ظلم ستیزی و سرزنش ظلم پذیری، پناه بردن به خدا از ستمگری ظالمان و دعا بر ضد ایشان و راه انتقام گرفتن از آنان .
۱۲. تندرستی و بیماری و وظیفه بندگان خدا در این دو حالت و فلسفه گرفتاری ها و بیماری ها .
۱۳. شناخت شیطان و انواع راه های دشمنی و نیرنگ او و راهکارهای جهاد با آن خبیث و شیوه های طرد او .
۱۴. درخواست باران و بیان گوشه ای از مسائل و نکات علمی مربوط به جو، هواشناسی و پدیده های آسمانی .
۱۵. بیان و شمارش مکارم و ارزش های اخلاقی که بر پایه توحید ناب استوارند و باید در عرصه های مختلف اندیشه، گفتار و کردار، زندگی آدمی را متحول سازند .
۱۶. بیان حقوق پدر و مادر بر فرزندان و اشاره به وظایفی که فرزندان در قبال والدین خود بر عهده دارند .
۱۷. بیان حقوق فرزندان و وظایف پدر و مادر در مقابل آنان و این که در این تعامل، تنها جنبه های مادی و رفاه دنیایی مورد نظر نباشد و آموزش های معنوی و آخرت گرا نیز لحاظ شود .
۱۸. حقوق همسایگان و دوستان و تبیین ویژگی ها و آداب در رابطه فرد و اجتماع .
۱۹. دعا برای مرزبانان کشورهای اسلامی در همه زمان ها و بیان نکته های

ظریفِ توحیدی، اخلاقی و عرفانی مربوط به صحنه های نبرد و احکام و آداب جنگ و پیکار .

۲۰. رزق و روزی و راه های صحیح و شرعی تأمین معاش .

۲۱. دستورالعمل های اقتصادی، مسئله فقر و غنا و بدهکاری و حالات مربوط به آن .

۲۲. قضا و قدر الهی و خرسند بودن به آن و در مرتبه ای بالاتر، سپاس گزاری از خداوند به خاطر نداده ها و آن چه او به حکمت و مصلحت، از انسان دریغ داشته است .

۲۳. حق الناس و توبه و طلب آمرزش از خداوند؛ به خاطر کوتاهی در ادای این حق .

۲۴. یاد مرگ و درخواست از خداوند که اسباب غفلت و بی خبری را بزدايد و انجام اعمال شایسته ای را توفیق دهد که مایه آمادگی برای مرگ و انس و آشنایی با آن است .

۲۵. بیان فضایل و آثار وجودی قرآن، وظیفه مؤمنان در قبال کتاب خداوند و تأثیر قرائت آن در عمل، اخلاق و ذات انسان .

۲۶. برشمردن ویژگی های ماه عظیم رمضان و گزارشی از وظایف و تکالیف مؤمنان در این ماه .

۲۷. یادآوری روزهای خجسته و ویژه ای مانند جمعه، عید فطر، عید قربان و روز عرفه که با آداب و اعمال و طاعات خاص، نقشی بزرگ در جلب رحمت و مغفرت پروردگار و اصلاح حال بندگان و تصحیح رابطه ایشان با خدا دارند .

اهداف

صحیفه سجادیه، محصول معنوی دورانی خطیر و سرنوشت ساز در تاریخ اسلام است؛ دورانی که فتوحات و کشورگشایی های پی در پی مسلمانان، جامعه اسلامی را با دو خطر بزرگ مواجه ساخته بود؛ یکی ورود فرهنگ های بیگانه به حریم جامعه دینی و ضعف عقیدتی مسلمانان در مقابل آن فرهنگ ها و دیگری

موج راحت طلبی و لذت جویی و دنیا زدگی که با سرازیر شدن غنیمت های بسیار به سوی سرزمین های اسلامی، به راه افتاده بود .

از حدود سال سی ام هجری (نیمه دوم دوران خلافت عثمان)، فساد مالی و انحطاط اخلاقی در جامعه اسلامی، گسترش یافت و بزرگان و ثروتمندان قریش که درآمد کلانی از بیت المال داشتند و از حاتم بخشی های خلفای وقت نیز برخوردار بودند، به ثروت اندوزی روی آوردند و در نتیجه، رفاه طلبی، اشرافیت و تجمل پرستی رواج پیدا کرد و خریدن غلامان و کنیزان، به ویژه کنیزان خواننده و بزم آرا و گردآوردن خانه ها و مستغلات درآمدزا، امری عادی میان پول داران تلقی شد؛ تا جایی که این روش ناپسند و انحطاطی در زمان حکومت یزید به دو شهر مقدس «مکه» و «مدینه» نیز سرایت کرد و آن دو را نیز آلوده و ناپاک گردانید .

در کنار این موقعیت ناهنجار، وقتی ناآگاهی مردم از تعالیم دینی و پیدایش بدعت ها و انحراف های عقیدتی را در نظر بگیریم، عمق مصیبت و فاجعه بیشتر نمایان می شود. به گفته برخی از دانشمندان، بنی هاشم در زمان امام سجاد(علیه السلام)، نمی دانستند چگونه نماز بخوانند و چگونه حج به جای آورند و در واقع، شیعیان درباره احکام دینی جز آن چه از دیگران شنیده بودند، هیچ آگاهی دیگری نداشتند .

آن جا که فریضه ای همچون نماز که از ارکان اسلام است و هر مسلمانی باید در شبانه روز پنج بار آن را به جای آورد، در میان بنی هاشم که باید در این مسائل از همه آگاه تر و آشنا تر باشند، چنین سرنوشتی یافته بود، می توان حدس زد که آگاهی دینی دیگر مردمان و شناخت آنها از برنامه های اسلام، چه اندازه بوده است^۱.

امام سجاد(علیه السلام) با درک عمیق و همه جانبه اوضاع اجتماعی عصر خودش، با

۱. . مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، نگرشی بر زندگانی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی امامان معصوم(علیهم السلام)، ص ۲۶۴ و ۲۶۸

وجود دشواری های سیاسی و فاصله بزرگی که حاکمیت جور میان مسلمانان و پیشوای برحقشان ایجاد کرده بود، با هدف عمل به تکلیف الهی خود، قیام کرد و با بهره گیری درست و تأثیرگذار از زبان نیایش و مناجات، به تعمیق و ترویج اندیشه های دینی، همت گماشت؛ تا از این رهگذر، امت مسلمان را در برابر هجمه های فرهنگ بیگانه و امواج دین برانداز دنیاطلبی و بی بند و باری، مصونیت بخشد و فضیلت های فراموش شده دین جدش رسول خدا؟ را به یادها باز آورد و در مسیر پرپیچ و خم زندگی ها، به جریان اندازد .

اقدام امام(علیه السلام)، به حق، یک جهاد فرهنگی و یک مبارزه عظیم در راه تحقق آرمان های الهی پیامبر اکرم و احیای ارزش های اخلاقی از طریق آراسته شدن به اخلاق نیک و دوری از خصلت های ناپسند و سرانجام، رسیدن به حیات طیبه ای بود که در کلام خداوند به مردان و زنان شایسته و فرهیخته، وعده داده شده است^۱.

این پیکار معنوی، در طول قرن های متمادی، آثار و دست آوردهای مبارک و گران ارجی را باعث شد و زمینه های مناسب بسیاری برای بیدار کردن فطرت های خفته و دستگیری از فرو افتادگان در گرداب دوری از خدا و مقابله بی تسامح با سلطه گران و دشمنان درونی و بیرونی بشر، فراهم آورد.

^۱ . اشاره به آیه ۹۷ سوره نحل است که در آن آمده است: «هر مرد و زن مؤمن که کار نیک انجام دهد، او را به زندگی ای پاک، زنده بداریم و به بهتر از آن چه می کرده اند، به آنها پاداش دهیم»

سند صحیفه سجادیه و شرح‌ها و ترجمه آن

صحیفه پس از قرآن، نخستین و قدیم‌ترین مجموعه شیعی است که از اواخر قرن نخست و اوایل قرن دوم هجری، به صورت کتاب، در دست بوده است و عالمان شیعه، همواره به آن اهتمام و توجه ویژه‌ای داشته‌اند.

از صحیفه سجادیه، در اصل دو نسخه وجود داشته که یکی در اختیار امام باقر(علیه السلام) بود و پس از آن به امام صادق(علیه السلام) رسید و دیگری در دست زید بن علی(علیه السلام) بوده که در جریان مبارزه بر ضد امویان آن را به فرزندش یحیی سپرد. راوی صحیفه، متوکل بن هارون، پس از شهادت زید بن علی(علیه السلام)، در دیدار با یحیی بن زید، از صحیفه‌ای که امام صادق(علیه السلام) بر او املا کرده سخن به میان آورده است. یحیی نیز یاد آور شده که نسخه دوم صحیفه از پدرش زید به او رسیده و اکنون در اختیار اوست و یحیی برای اطمینان خاطر و مصون ماندن صحیفه از دستبرد امویان، آن را به متوکل سپرد.

متوکل پس از شهادت یحیی، در مدینه با امام صادق(علیه السلام) ملاقات کرد و پس از نقل ماجرای دیدار خود با یحیی، صحیفه سجادیه با دست خط زید بن علی(علیه السلام) را به امام(علیه السلام) نشان داد و پس از تأیید امام صادق(علیه السلام) از آن حضرت اجازه خواست که آن را با نسخه پدر بزرگوارش، امام محمد باقر(علیه السلام)، مقابله کند .

به گفته خود متوکل، آن چه امام صادق (علیه السلام) از دعا‌های صحیفه سجادیه برای او املا کرد، ۷۵ باب و دعا بوده که یازده باب آن را فراموش کرده و تنها ۶۴ دعا را به خاطر سپرده است و از آن ۶۴ دعا آن چه هم اکنون در صحیفه کامله سجادیه وجود دارد، ۵۴ دعاست که با تعداد دعاها، در نقل راوی دیگر صحیفه، یعنی «محمد بن احمد بن مسلم مطهری»، هماهنگی دارد.

گرچه بیشتر راه های نقل صحیفه به جناب یحیی، فرزند زید شهید منتهی می شود که از پدرش و او از امام زین العابدین (علیه السلام) روایت می کند، اما راه های نقل دیگری نیز وجود دارد که بعضی از محمد فرزند زید شهید و بعضی دیگر از امام صادق (علیه السلام)، صحیفه را نقل کرده اند.

در نسبت صحیفه سجادیه به امام زین العابدین (علیه السلام)، هیچ شک و تردیدی وجود ندارد و دانشمندان بزرگ و سخن شناسان زبردست، در صحت انتساب آن، اختلافی ندارند. ایشان معتقدند که هرگاه در طول قرن های پی در پی، نسخه ای از کتاب های روایی یافت شود که بر آن شرح و تعلیقه بسیار نوشته شود و پیوسته روایت شود و شاگردان در خدمت استادان خود آن را قرائت کنند و بشنوند، این خود برترین دلیل بر درستی انتساب آن است^۱ افزون بر این، شماری از عالمان، صحیفه سجادیه را با وجود شهرت و نقل های متعدد، بی نیاز از بحث سندی می دانند.

سید محمد محقق داماد می گوید: صحیفه گرامی سجادیه که به آن «انجیل اهل بیت» و «زبور آل رسول» نیز می گویند، متواتر است و آوردن سندها، تنها برای بیان طریق روایت و اجازه نقل آن است و عالمان و استادان فن، در اجازات خود، بدین شیوه عمل می کرده اند^۲.

بعضی دیگر از دانشوران، صحت و دقت و عظمت متن این صحیفه را بی نیاز از بحث سند دیده، صدور آموزه های آن را از غیر معصوم، محال دانسته اند.

۱. حسن ممدوحی کرمانشاهی، شهود و شناخت، ج ۱، ص ۲۰۴

۲. همان؛ به نقل از «معالم العلماء»، ص ۱

آیت الله العظمی بروجردی در این باره می نویسد: این که صحیفه سجادیه از امام سجاد(علیه السلام) است، تردیدی در آن نیست. روش منحصر به فرد، نظم دقیق و منطقی مطالب و مضامین عالی آن، همه گواه اعجازگون بودن این «زبور آل محمد؟» است.^۱

بی شک هر کس ذائقه سخن شناسی و معرفت به احوال اشخاص و اوضاع زمان داشته باشد، تردید نمی کند که دعاهای صحیفه، همگی به زبان چهارمین پیشوای شیعه، امام زین العابدین(علیه السلام) جاری شده و صدور آن از غیر آن حضرت، غیرممکن است .

کدام سخنور توانا و نویسنده ماهری است که تصور کند می تواند با همانند وحی الهی، همسنگی نماید و با کسی همآوردی کند که از لوح محفوظ، کمک می گرفته و خداوند متعال او را روشنی بخش و دلیل راه بندگان به سوی بهشت قرار داده و به یاری فرشتگانش، او را تأیید کرده است .

ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب» خود حکایت می کند که در بصره نزد یکی از دانشمندان، یادی از صحیفه کامله به میان آمد. وی گفت: «بنگرید تا من برای شما مثل آن را انشاء کنم؛ پس قلم به دست گرفت و سر به زیر افکند و در همان حال، با سرافکندگی از دنیا رفت»^۲.

به جهت همین حقانیت و فرزاندگی و علو مرتبه است که این صحیفه نامی، از دیرباز مورد توجه عالمان و فرهیختگان شیعه بوده و ایشان با توجه به اهمیت و جایگاه ممتاز آن در تربیت اخلاقی – دینی افراد و جوامع بشری، به شرح و تبیین و ترویج آموزه های این میراث گران بهای الهی و تکمیل تعداد دعاهای آن، همت گماشته، تألیفات پرشماری را در این زمینه از خود بر جای نهاده اند .

در این جا برای نمونه، به دو نوع از این تلاش های ماندگار، یکی «مستدرکات»^۳ و

^۱. همان؛ به نقل از «البدرا الزاهر» ص ۲۵

^۲. ابن شهر آشوب، پیشین، ج ۲، ص ۲۴۱

^۳. مستدرکات به مجموعه هایی گفته می شود که دعاهایی از امام سجاد(علیه السلام) را که در صحیفه سجادیه .

دیگری شروح و تعلیقه های صحیفه اشاره و نمونه هایی را ذکر می کنیم :

اول. مستدرکات

۱. الصحیفه الثانیه، شیخ محمد بن حسن حرّ عاملی، صاحب کتاب شریف «وسایل الشیعه».
۲. الصحیفه الثالثه، میرزا عبدالله افندی، مؤلف کتاب «ریاض العلماء».
۳. الصحیفه الرابعه، محدث بزرگ، میرزا حسین نوری .
۴. الصحیفه الخامسه، علامه سید محسن امین حسینی عاملی .
۵. الصحیفه السادسه، شیخ محمد باقر بن محمد حسن بیرجندی قائینی .
۶. الصحیفه السابعه، شیخ هادی بن عباس آل کاشف الغطاء .
۷. ملحقات الصحیفه السجادیه، شیخ محمد معروف به تقی زیابادی قزوینی؛ یکی از شاگردان برجسته مرحوم شیخ بهایی .

دوم. شرح های عربی

شیخ آقا بزرگ تهرانی، عالم و کتاب شناس معروف، در کتاب گران سنگ «الذریعه الی تصانیف الشیعه»، حدود پنجاه شرح و تعلیقه بر صحیفه سجادیه را نام برده است^۱. بی شک از روزگار تألیف کتاب الذریعه ۱۳۵۵ ق. تاکنون، شرح های متعدد دیگری نیز به نگارش درآمده که هر یک به نوبه خود کاری ارزشمند و در خور توجه به شمار می آید. در فهرست زیر، تنها از بعضی شرح های چاپ شده و در دسترس، نام آورده ایم و از آن دسته تألیفاتی که در شرح و توضیح یک یا چند دعای خاص از صحیفه نوشته شده، صرف نظر شده است :

۱. حاشیه الصحیفه السجادیه، سید محمد باقر بن محمد حسینی استرآبادی، معروف به میرداماد .
۲. تعلیقات علی الصحیفه السجادیه، ملامحسن بن مرتضی فیض کاشانی .

. نیامده، در خود جای داده اند

^۱. شیخ آغا بزرگ الطهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۳، ص ۳۳۵ تا ۳۵۹

۳. ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین (علیه السلام)، سید علی خان حسینی حسنی مدنی شیرازی که بهترین، معتبرترین و در عین حال بزرگ ترین شرح بر صحیفه سجادیه است .
۴. ریاض العارفین فی شرح صحیفه سید الساجدین، محمد بن محمد دارابی .
۵. ۵. ریاض العابدین فی شرح صحیفه مولانا و مولی المؤمنین علی بن الحسین زین العابدین (علیه السلام) ،
۶. بدیع الزمان قهپایی .
۶. آفاق الروح فی ادعیه الصحیفه السجادیه، محمد حسین فضل الله .

سوم. شرح های فارسی

۱. ترجمه و شرح مفصل صحیفه سجادیه، علامه حاج میرزا ابوالحسن شعرانی .
۲. ترجمه و شرح صحیفه کامله سجادیه، حاج سید علی نقی فیض الاسلام .
۳. دیار عاشقان، تفسیر جامع صحیفه سجادیه، حسین انصاریان.
۴. شهود و شناخت، ترجمه و شرح صحیفه سجادیه، آیت الله حسن ممدوحی کرمانشاهی.

صحیفه سجادیه از نگاه اندیشمندان

اگر چه تعالیم صحیفه سجادیه، منطبق بر آموزه های دین اسلام و در واقع، بیانگر دستورات و قوانین اسلامی در ابعاد مختلف است، اما نمی توان آن را به مردم و جامعه دینی و اسلامی منحصر کرد. به همان اندازه که اسلام، دینی جهانی و فراملی و پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم)، پیامبر و مایه رحمت برای همه مردم است، صحیفه کامله نیز چون برآمده از فطرت پاک بشری است، روی سخن با همه بشر در همه زمان ها دارد. از این رو، تأثیرپذیری از این ره آورد بزرگ معنوی و راه یافتن به دنیای سراسر نور و روحانیت آن، تنها به شیعیان و معتقدان به پیشوایی امامان معصوم(علیهم السلام) منحصر نبوده، دیگر مسلمانان و حتی غیرمسلمانان نیز از این توفیق برخوردار بوده اند. تجربه های نقل شده در این زمینه، به خوبی عمق این رابطه و پیوند را نشان می دهد:

۱. در سال ۱۳۵۳هـ مرجع فقید شیعه، حضرت آیت الله مرعشی نجفی نسخه ای از کتاب شریف صحیفه سجادیه را برای علامه طنطاوی (مفتی اسکندریه) به «قاهره» فرستاد. وی در پاسخ چنین نوشت: «نامه گرامی، مدتی پیش به ضمیمه کتاب صحیفه سجادیه از کلمات امام زاهد اسلام، علی زین العابدین، فرزند امام حسین شهید، ریحانه مصطفی، رسید.

کتاب را با دست تکریم و احترام گرفتم و آن را کتابی به حق یگانه یافتم که مشتمل بر علوم و معارف و حکمت هایی است که در غیر آن یافت نمی شود. بی شک این از شوربختی ما اهل سنت است که تاکنون به این اثر گران بهای جاوید از میراث های نبوت و اهل بیت، دست نیافته ایم. من هر چه در آن مطالعه می کنم، می بینم که سخنی بالاتر از کلام مخلوق و فروتر از کلام خالق و به راستی کتاب گران مایه و با ارزشی است»^۱.

۲. آقای «اندره کوفسکی»، دانشمند مسیحی لهستانی که کتاب صحیفه سجادیه از مرکز اسلامی آن دیار برایش ارسال شده، در نامه ای به آن مرکز می نویسد: «من در حال حاضر، مشغول مطالعه ترجمه انگلیسی صحیفه سجادیه هستم که برایم فرستاده اید و به شدت تحت تأثیر اندیشه های امام مسلمانان، امام سجاد(علیه السلام) قرار گرفته ام که افکار بلند و متعالی او در صفحات صحیفه سجادیه تبلور یافته است. مطالعه این اثر گران قدر و دقت در مضامین و معارف سرشار آن، به شدت، روح مرا متأثر و مجذوب ساخته و از نو، خدایی بزرگ به من بخشیده است»^۲.

۳. خانم «آنه ماری شیمل»، محقق و نویسنده توانای آلمانی در یکی از مصاحبه هایش با اشاره به ادیان اسلامی و می گوید: «من خودم همواره دعاها، احادیث و اخبار اسلامی را از اصل عربی آن می خوانم. بخشی کوچک از کتاب مبارک صحیفه سجادیه را نیز به آلمانی ترجمه و منتشر کرده ام. نزدیک هفت سال پیش، وقتی مشغول ترجمه دعای رؤیت هلال ماه مبارک رمضان و دعای وداع با آن ماه بودم، مادرم در بیمارستان بستری بود. من هر وقت به او سر می زدم، پس از آن که به خواب می رفت، در گوشه ای از آن اتاق به کار پاک نویس ترجمه ها مشغول می شدم. در کنار مادرم، خانمی بسیار فاضل بستری بود که

۱. صحیفه سجادیه، ترجمه سید صدرالدین صدر بلاغی، مقدمه، ص ۳۷

۲. سایت اندیشه قم، مرکز مطالعات و پاسخ گویی به شبهات؛ به نقل از «نگرشی کوتاه به عملکرد ۲۲ ساله مرکز نشر معارف اسلامی در جهان» ص ۱۳

کاتولیک مؤمن و متعصبی به نظر می آمد. وقتی فهمید من دعا‌های اسلامی را ترجمه می کنم، دلگیر شد و گفت: مگر در مسیحیت و مکتب مقدس خودمان کمبودی داریم که تو به دعا‌های اسلامی روی آورده ای؟ ترجمه ام که چاپ شد، یک نسخه از آن را برایش فرستادم. یک ماه بعد، تلفن کرد و گفت: «صمیمانه از هدیه این کتاب، سپاس گزارم؛ زیرا هر روز به جای دعای معمول خود، آن را می خوانم»^۱.

۵. کتابخانه واتیکان پس از دریافت نسخه ای از صحیفه کامله سجادیه، نامه تشکر آمیزی به «مرکز نشر معارف اسلامی در جهان» ارسال داشته، در آن می نویسد: این کتاب، حاوی مضامین عالی عرفانی است؛ پس آن را در بهترین جایگاه کتابخانه، جهت استفاده محققان قرار داده ایم^۲.

۶. آن چه در این اظهار نظرها و تجربه ها مایه شگفتی و درس است، آن است که این بزرگان پیش از آن که صحیفه سجادیه را مجموعه ای دعایی برای راز و نیاز با خداوند بدانند، آن را کتابی علمی و معرفتی یافته اند که تجلی گاه اندیشه های بلند و افکار متعالی امام سجاد(علیه السلام) است .

۷. حُسن ختام این گفتار، سخنی است از رهبر فرزانه امت، حضرت آیت الله خامنه ای است؛ کسی که خود نیایشگری راستین و متضرع به درگاه خداوند و تبیین کننده معارف دعایی اهل بیت(علیهم السلام) است و سخنان دل نشین و راهگشایش، همواره چراغ راه معرفت جوان و حقیقت طلبان بوده است. این گفته های زلال، چشم ما را از غبار نگاه عادت به صحیفه سجادیه، شست و شو داده، جور دیگر دیدنِ آن را به ما می آموزد. وی می فرماید :

۸. «اگر کسی همین صحیفه مبارکه سجادیه را نگاه کند، خلاصه و عصاره ای از تفکرات اهل بیت(علیهم السلام) در این کتاب گنجانده شده است. در صحیفه سجادیه،

^۱ بانوی شرق شناس، ترجمه محبوبه پلنگی، ماهنامه پیام زن، فروردین ۱۳۸۱، ص ۳۲.

^۲ سایت اندیشه قم، به نقل از «نگرشی کوتاه به عملکرد ۲۲ ساله مرکز نشر معارف اسلامی در جهان» ص ۱۳

ایمان عمیق، عرفان واضح و دور از ابهام، توجه کامل به مبدأ عظمت و معبود و ذات اقدس الهی، اهتمام به امور مردم مسلمان - امور آحاد مردمی که با انسان مرتبطاند - و اهمیت دادن به افتخارات اسلامی و صدر اسلام، موج می زند؛ کتاب زندگی عارفانه و عاشقانه و عاقلانه است. مجموعه ای از این هاست. و دریای مواج روایات اهل بیت(علیهم السلام) هم از طرف دیگر. این چیزهایی است که امروز دنیای اسلام به آنها نیازمند است»^۱.

با خدای متعال، رابطه برقرار کنید؛ با نماز، با نافله، با تلاوت قرآن، با دعا، با صحیفه سجادیه. این صحیفه سجادیه، پر از معارف دینی است. با این کار، بنیه دینی و انقلابی خودتان را هم محکم می کنید. جوان ما اگر بنیه دینی اش مستحکم باشد، خیلی از این کسانی که مشغول تلاشاند برای منحرف کردن ذهن ها به سمت های گوناگون، وقتی دیدند جوان ما محکم است، می کشند کنار. امروز در خیلی جاها از عرفان های مادی پوچ و بی محتوا گرفته تا ادیان منسوخ، تا سازمان هایی که اسمش دین است و باطنش سیاسی است، مشغول تلاشاند؛ مشغول کشمکشاند؛ برای این که از این مجموعه انبوه نیروی اسلامی، هر چه می توانند، بکنند و کم کنند. جوان ما وقتی بنیه فکری و اعتقادی اش محکم بود، طرف هم می فهمد که دیگر نباید دنبال جوان ما بیاید. این استحکام بنیه اعتقادی، با همین توبه ها، با همین تضرع ها و توسل به پروردگار، در همین صحیفه سجادیه به دست می آید. این دعا ها فقط یا رب یا رب گفتن نیست؛ لبریز از معارف اسلامی است که اعتقاد انسان را عمیق می کند.^۲

^۱. از سخنان مقام معظم رهبری در دیدار با مسلمانان شرکت کننده در چهارمین مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام)، ۱۳۸۶/۵/۲۸

^۲. از سخنان مقام معظم رهبری در دیدار با استادان و دانشجویان شیراز، ۱۳۸۷/۲/۱۴

امام سجاده علیه السلام و ستایش الهی

راهکارهای بیان شده در صحیفه سجادیه درباره ارتباط با خدا و حمد و

ستایش الهی

حمد و ستایش خدا

صحیفه سجادیه تابلویی است زیبا و چشم نواز که امام سجاده (علیه السلام) با هنرمندانه ترین شکل، جلوه هایی با شکوه از بندگی خالصانه برای خدا و ارتباط موحدانه با دنیای پیرامون را در آن به تصویر کشیده است. نگریستن به این شاهکار شناخت و شهود، بیننده را غرقه در احساس های متعالی و دریافت های بزرگ و الهی، با خود به دنیایی همه نور و نشاط و روحانیت ناب عروج می دهد و مهمان بساط قرب پروردگار می گرداند. در دعای اول صحیفه سجادیه به طور ویژه درباره حمد و ستایش خدا فرازهایی بیان شده است که به برخی اشاره می شود:

۱. خداوند در وصف نگنجد

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ بَلَّا أَوَّلٍ كَانَ قَبْلَهُ، وَالْآخِرِ بَلَّا آخِرٍ يَكُونُ بَعْدَهُ، الَّذِي قَصَرَتْ عَنْ رُؤْيِيهِ أَبْصَارُ النَّاطِرِينَ، وَ عَجَزَتْ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهَامُ الْأَوَافِينِ»؛ «ستایش برای خدایی است که نخستین است بی نخستینی پیش از خود، و واپسین

است بی واپسینی پس از خود، آن که دیده بینندگان از دیدنش فرو ماند و اندیشه وصف کنندگان ستودنش نتواند».

تبیین و شرح

میزان فهم آدمی در توضیح و تعریف موجودات مادی، بسته به ویژگی هایی است که از آن پدیده ها درک و دریافت می کند. ویژگی هایی همچون زمان مندی، مکان داشتن، جسمانی بودن و... اگر بخواهیم با همین ملاک ها به سراغ خداوند برویم و اوصاف و خصوصیات آن ذات یگانه را توجیه و تفسیر نماییم. بی شک به خطا رفته ایم. اول و آخر بودن، قابل مشاهده و رؤیت بودن درباره خداوند، آن گونه نیست که ما درباره خود یا دیگران می اندیشیم. خداوند اولین است و آخرین، اما نه از جهت زمانی و موقعیت قرار گرفتن در گستره گذشت زمان، بلکه اولویت و آخریت او از رابطه علت و معلولی میان خداوند و دیگر هستی ها نشأت، گیرد. خداوند اول است بدین معنا که چون پدید آورنده و مبدأ تمام آثار و جلوه های ظاهری و باطنی است، وجود چیزی پیش از او قابل تصور نیست و چون بازگشت و رجوع همه پدیده ها سرانجام به سوی اوست، در ورای او و جدای از او وجود چیزی ممکن نخواهد بود.

به همین لحاظ و نگاه، درک و دریافت خداوند و توصیف او با اندازه های مادی و ابزار محدود دنیایی همچون چشم و گوش و عقل ماده نگر و ناقص بشری، امری است محال. البته این به معنای نفی هر گونه فهم و بسته بودن مطلق راه رسیدن به خداوند نیست. آثار بی شمار الهی در جلوه های گوناگون ما را به دریافتی هر چند ناقص و محدود از آن معبود متعال می رساند، همچنان که در مرتبه ای بالاتر، اطاعت و بندگی خالصانه و تخلق به اخلاق الهی بهترین راه برای مشاهده جلال و جمال پروردگار و دیدن روی ماه خداوند خواهد بود.

۲. سپاس گزاری = انسانیت

(وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَوْ حَبَسَ عَنْ عِبَادِهِ مَعْرِفَهُ حَمَدُهُ عَلَى مَا أَوْلَاهُمْ مِنْ مِّنْهُ الْمُتَتَابِعَهُ، وَ أَسْبَغَ عَلَيْهِمْ مِنْ نِعَمِهِ الْمُتَطَاهِرَهُ، لَتَصَرَّفُوا فِي مِّنْهِ فَلَمْ يَحْمَدُوهُ، وَ تَوَسَّعُوا فِي رِزْقِهِ

فَلَمْ يَشْكُرُوهُ، وَلَوْ كَانُوا كَذَلِكَ لَخَرَجُوا مِنْ حُدُودِ الْإِنْسَانِيَةِ إِلَى حَدِّ الْبَهِيمِيَةِ، فَكَانُوا كَمَا وَصَفَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ: «إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»^۱.

«ستایش برای خدایی است که اگر در برابر نعمت های پیاپی که بر بندگانش ارزانی داشته و بخشش های مکرر که در حق آنان به اتمام رسانده، ستایش خود را به ایشان نمی آموخت، از نعمت هایش بهره می بردند و سپاسش به جای نمی آوردند و از روزی اش فراخی می یافتند و شکرانه آن نمی گزاردند. پس، از مرزهای انسانی پا به وادی حیوانی می نهادند و آنگونه می شدند که خدا در کتاب استوارش فرموده: «آنان مثل چهار پایان اند، نه بیشتر، بلکه گمراه ترند.»

تبیین و شرح

از انسانیت تا حیوان شدن یک گام بیشتر فاصله نیست و آن عدم فهم و شعور و حسن انتخاب و تکلیف پذیری است. اگر آدمی به عبادت خدا مکلف شده و پروردگار او را به بارگاه توفیق و قبول خود راه داده، همه از همین امتیاز و ویژگی های انسانی برآمده است. از جمله این تکالیف، حمد و سپاس در مقابل خداوند نعمت دهنده و به جای آوردن شکر فضل و بخششی بی دریغ را می توان بر شمرد .

در نهاد آدمی نهاده شده که نیکی و نعمت را سپاس بگذارد و کرامت و لطف خداوند را همواره در نظر داشته و بر اساس آن، وظیفه بندگی خود را ادا نماید.

اگر این ندای خرد و فطرت نادیده گرفته شود و روزمره گی انسان، همچون چریدن حیوانات در مرتع و چراگاه پر آب و علف دنیا، به غفلت و بی خبری سپری گردد، این یعنی تنزل کردن از مقام انسانی و شباهت یافتن به چهارپایان و جنبندگان حیوانی و در واقع قرار گرفتن در مرتبه ای بسیار فروتر از آنان .

بنابراین، کم ترین مرتبه شناخت آن است که مُنعم متعال را به سلطه بر هستی و دهش بی دریغ تمام و کمال نعمت ها بشناسیم و او را بر این لطف که سپاس گزاری را به ما آموخت و نپسندید که همچون حیوانات غافلانه روزگار بگذرانیم، حمد و ستایش بسیار بگوییم .

^۱ . فرقان (۲۵)، آیه ۴۴

۳. فقر با کرامت

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَعْلَقَ عَنَّا بَابَ الْحَاجَةِ إِلَّا إِلَيْهِ، فَكَيْفَ نَطِيقُ حَمْدَهُ أَمْ مَتَى نُؤَدِّي شُكْرَهُ لَا مَتَى»؛ «و ستایش ویژه خدایی است که درِ نیاز را جز به درگاهش از همه سو بر ما ببست. حال چگونه به ستودنش توان داریم؟ کی از عهده شکرش به در آییم؟ نه، کی توانیم؟»

تبیین و شرح

نخستین تکریم و عزت بخشی نسبت انسان، از سوی آفریدگار متعال بود. او بود که به زیباترین صورت، آدمی را گرامی داشت و از تحقیر شدن و واقع گشتن در موقعیت های خواری و ذلت بر کنار گذاشت. خداوند از همان روز نخست بر عهده گرفت که به عزت نامتناهی خود همه نیازهای بندگان را برآورد و آنان را به در خانه ارباب بی مروت دنیا حواله نکند .

جلوه روشن این تکریم و احترام همان فقر ذاتی انسان و دست همیشه دراز او به درگاه ربوبی است. که فرمود^۱ : (أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ)؛ «شمایان گدایان درگاه خداوندید» هیچ لحظه و آنی را نمی توانی به خاطر آوری که از عنایت پروردگار خویش بی نیاز بوه ای و خود می توانستی بی خواست و اراده و لطف او، سودی را جلب نمایی یا ضرری را از خود دور گردانی. خداوند تو را به خویشتن و به دیگر بندگان محتاج نساخت و تمام درهای نیاز را به روی تو مسدود نمود، تا با درخواست کردن از دیگران که همچون تو محتاج و فقیرند، آبروی خدا داد خود نبری و شخصیت انسانی ات را به تحمل تحقیر و منت دیگران در معرض تباهی و بی قدری قرار ندهی .

۴. آزمون طاعت

«ثُمَّ أَمَرْنَا لِيُخْتَبَرِ طَاعَتَنَا، وَ نَهَانَا لِيُتَبَلَى شُكْرَنَا، فَخَالَفْنَا عَنْ طَرِيقِ أَمْرِهِ، وَ رَكِبْنَا مُتُونَ زَجْرِهِ، فَلَمْ يَبْتَدِرْنَا بِعُقُوبَتِهِ، وَ لَمْ يِعَاجِلْنَا بِنِقْمَتِهِ، بَلْ تَأَنَّنَا بِرَحْمَتِهِ تَكْرُمًا، وَ انْتَضَرَ مُرَاجَعَتَنَا بِرَأْفَتِهِ حِلْمًا»؛ «آن گاه فرمانمان داد تا بنگرد که

۱. فاطر (۳۵)، آیه ۱۵

فرمانبرداریم یا نه و ما را نهی کرد تا بنگرد که سپاس گزاریم یا نه. پس از جاده فرمانش راه کج کردیم و بر مرکب نافرمانی اش بر نشستیم. اما در عذاب کردن ما شتاب نورزید و به انتقام از ما تعجیل ننمود. بلکه از سر بزرگواری، با رحمت خود با ما مدارا کرد و با مهربانی، بردبارانه مهلتمان داد که باز گردیم.»

تبیین و شرح

این بیان، به روشنی فلسفه امر و نهی خداوند را مطرح می کند. فرامین الهی هم روش زندگی در نظام احسن هستی را به ما می آموزد و هم دربردارنده برنامه ای است بسیار مؤثر در تکامل و تعالی انسان. نقش سوم تکالیف، به آزمون در آوردن زندگی آدمی است. یعنی سنگ محکی است که زندگی انسان را در نسبت با اطاعت از خداوند و شکر نعمت او می آزمايد .

موقعیت های خطیر و سرنوشت سازی که در صحنه این آزمون نمایان می شود، آدمی را به چالشی بزرگ می کشاند و نتیجه آن، نشان دهنده تکامل روحی و معنوی انسان است. بنده در مسیر عمل به دستورات دینی، در واقع به نوعی خودشناسی دست پیدا می کند و در می یابد که در کدامین مرتبه از مراتب قرب الهی و در چه حد از کمالات انسانی قرار گرفته است .

امر و نهی خداوند، گرچه هر دو آزمون اطاعت و بندگی است اما سرسپردن به نهی و منع های خدا و خودداری از بسیاری لذت ها و برخورداري ها، به خصوص، میزان سپاس گزاری آدمی را بیش از هر موقعیت دیگر بر ملا می سازد. شاکر بودن در عین محرومیت و ممنوعیت، مرتبه ای بلند از اطاعت و بندگی در مقابل خداوندی است که بر عذاب کردن بندگان هیچ شتاب نمی کند و با رحمت و مهربانی، به آنان فرصت رجوع دوباره می بخشد .

ما را چه به گذشتگان

«ثُمَّ لَهُ الْحَمْدُ مَكَانَ كُلِّ نِعْمَةٍ لَهُ عَلَيْنَا، وَ عَلَى جَمِيعِ عِبَادِهِ الْمَاضِينَ وَ الْبَاقِينَ، عَدَدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ مِنْ جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ، وَ مَكَانَ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا عَدَدُهَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً، أَبَدًا سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛ «پس ستایش او را به جای

هر نعمت

که بر ما و تمام بندگان گذشته و زنده خود ارزانی داشته است، و به‌شمار همه پدیده‌ها که در احاطه علم اوست، و به جای هر یک از نعمت‌ها، به چندین برابر، بی‌آغاز و انجام، تا هنگامه رستاخیز.»

تبیین و شرح

راستی حمد و سپاس خداوند در برابر نعمت‌های مربوط به امت‌های گذشته به چه معناست و چه ضرورتی دارد؟ در این باره نکته جالب و ارزنده‌ای وجود دارد. نظام هستی دارای یک حقیقت به نام «وجود» است و ذره ذره موجودات آن در ارتباط با یکدیگر و از هستی هم متأثرند. اگر در فضای نامتناهی میلیون‌ها سال قبل، اتفاقی رخ داده باشد، همچون به وجود آمدن انبوه توده‌های گاز به صورت منظومه‌ها و کهکشان‌ها، آن اتفاق در امروز تأثیر تمام دارد. همچنان‌که رخدادهای امروز دنیا، در همان کهکشان‌ها و حوادث آینده بی‌تأثیر نخواهد بود. یک حرکت کوچک در گوشه‌ای از هستی بی‌کران چنان سنگ ریزه‌ای است که در استخری افکنده شود. موج‌هایی ایجاد می‌کند و تأثیراتی در طول موج‌های مختلف بر جای می‌نهد.

بنابراین، نعمت‌های جاری در گذشته بشر قطعاً در وجود نعمت‌های اکنون نقش‌آفرین بوده، همچنان‌که نعمت‌های کنونی ما، در امور آینده بشر تأثیر بسزا خواهد داشت. ما نعمت‌های حال خود را مرهون نعمت‌های دیروز گذشتگان هستیم و این می‌طلبد که خداوند را حتی نسبت به لطف و عنایتی که به گذشتگان داشته و نعمت‌هایی که به آنان ارزانی فرموده، سپاس‌گزار باشیم. و از آنجا که نعمت‌های آینده در گرو نعمت‌های اکنون است، شکر و سپاس ما به نعمت‌های فردا نیز راه می‌یابد و تا روز قیامت پاینده و برقرار می‌ماند.

امام سجاد علیه السلام و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

در باره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

چه ویژگی های برجسته ای در صحیفه سجادیه بیان شده است ؟

دعاهای صحیفه سجادیه لبریز از صلواتها و درودهای فراوان بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و خاندان پاک ایشان است. اما در دعای دوم، برخی از ویژگی های مهم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بیان شده است که به برخی اشاره می شود:

۱- حق مداری

وَكَاشَفَ فِي الدُّعَاءِ إِلَيْكَ حَامَتَهُ، وَ حَارَبَ فِي رِضَاكَ أَسْرَتَهُ، وَ قَطَعَ فِي إِحْيَاءِ دِينِكَ رَحِمَهُ، وَ أَقْصَى الْإِدْنَيْنِ عَلَى جُحُودِهِمْ، وَ قَرَّبَ الْأَقْصَيْنِ عَلَى اسْتِجَابَتِهِمْ لَكَ؛ «و در دعوت [مردمان] به سوی تو، آشکارا با خویشانش در افتاد و برای خشنودی تو، با خاندانش به پیکار برخاست و به زنده کردن دینت، از بستگانش بُرید و نزدیکان را به انکار کردنشان، از خود براند و دور افتادگان را به فرمان بردن از تو، به خود نزدیک ساخت».

تبیین و شرح

این فراز از دعا، یک نکته مهم و کلیدی را در رابطه با رهبری جامعه دینی و حق مداری، گوشزد می کند و آن اینکه: راهبران دلسوز و پیشوایان راستین، برای هدایت مردم و باز داشتن آنها از کجی ها و انحرافات، جز حق و ملاک قرار دادن آن را نباید در نظر آورند. حق محوری، بهترین وسیله سنجش صداقت در افراد

به خصوص داعیه داران پیشوایی مردم است .

پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) نمونه ای روشن و عالی در این زمینه به شمار می آید. ایشان در راه تبلیغ دین خدا و اعتلای کلمه توحید، با قوم و خویشان خود که با آنان رابطه عاطفی و احساسی شدیدی داشت و همواره از حمایت و دفاع آنان برخوردار بود، به نبرد پرداخت و قومیت گرایی و عصبیت قبیله ای هرگز آن حضرت را در پیمودن آن راه به تردید نیفکند و لحظه ای ایشان را از حرکت در مسیر حق بازداشت . ملاک دوستی ها و دشمنی ها در دین مبین اسلام، معیارهای متعارف عرفی نیست. منافع شخصی، خانوادگی، حزبی و جناحی در این میان، بی اعتبارترین امور است. آنچه پایه گذار عواطف دینی و گرایش های جمعی به شمار می آید، همان ملاک قرآنی، یعنی ایمان به خدا و عمل به دستورات اوست که فرمود:

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ)^۱.

«مؤمنان با هم برادرند».

«اویس قرنی» در «یمن» زندگی می کرد و هرگز موفق به دیدار رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) نشد، اما نزدیک ترین فرد به آن حضرت به شمار می آمد. در حالی که افرادی چون ابوجهل و ابولهب که هم قبیله و هم خون پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) بودند، با آن حضرت به مخالفت پرداختند و مطرود و منفور ایشان شدند . نزدیک ترین روابط و شدیدترین احساسات آن گاه که در تقابل با خواست پروردگار و تعالیم او قرار بگیرد، رنگ می بازد و از درجه اهمیت و اعتبار ساقط می شود. ازاین روست که خداوند در قرآن، در پاسخ احساس پدرانه نوح به فرزندش، آن فرزند را عملی ناشایست و بی ارتباط با خاندان نبوت می داند و در جای دیگر با نادیده گرفتن عشق و علاقه ابراهیم به اسماعیل، فرمان ذبح فرزند به دست پدر را صادر می کند .

۱. حجرات (۴۹)، آیه ۱۰

۲- رنج رسالت

«وَأَذَابَ نَفْسِهِ فِي تَبْلِيغِ مِلَّتِكَ، وَ شَغْلَهَا بِالنُّصْحِ رِسَالَتِكَ، وَ أَتْعَبَهَا بِالِدُّعَاءِ إِلَى لِأَهْلِ دَعْوَتِكَ»؛ «و خویشتن را در رساندن پیغام رنجور ساخت و در دعوت مردمان به آیینت، آن را به زحمت انداخت و دعوت شدگان را به پند و اندرز نواخت».

تبیین و شرح

نخستین مبلغ دین اسلام، یعنی رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) در راه رساندن پیام پروردگار به بندگان و به راه آوردن ایشان از گمراهی‌ها و کج رفتاری‌ها، آزار و اذیت بسیار دید و رنج‌های طاقت فرسای بی شماری را بر خود هموار نمود. بی کم‌ترین چشمداشت، هستی خود را به پای هدایت مردمان فانی کرد و تا شب زدگان و عادت کردگان به تاریکی و ظلمت چشم باز کنند و جمال دل‌آرای خورشید حق را بنگرند، همچون شمع سوخت و قطره قطره ذوب گردید .

این سیره پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) یادآور و آموزنده یکی از مهم‌ترین شرایط در امر تبلیغ دین است. یعنی همه کسانی که داعیه رسالت‌گزاری و میراث‌داری آن حضرت و دیگر پیشوایان معصوم(علیهم السلام) را دارند تنها در صورتی به نتیجه کار خود و رسیدن به هدف امیدوار توانند بود که همچون رسول خدا(علیهم السلام) خود را برای هر گونه رنج و سختی آماده نمایند و از مواجهه با هیچ مشکلی پرهیز نداشته باشند. یعنی نه تنها در برابر مصیبت‌هایی که بر آنان وارد می‌شود، مقاومت ورزند، بلکه باید خود را در این راه رنجور بدانند و از هر امکان توان‌خویش برای خیرخواهی در حق بندگان خدا دریغ ننمایند و این در وجود ایشان به یک خوی و عادت معمول تبدیل شود .

۳- جهاد مقدس

«حَتَّى اسْتَتَبَ لَهُ مَا حَاوَلَ فِي أَعْدَائِكَ، وَ اسْتَتَمَ لَهُ مَا دَبَرَ فِي أَوْلِيَائِكَ، فَنَهَدَ إِلَيْهِمْ مُسْتَفْتِحاً بِعَوْنِكَ، وَ مُتَّقَوِيّاً عَلَى ضَعْفِهِ بِنَصْرِكَ، فَغَزَاهُمْ فِي عَقْرِ دِيَارِهِمْ، وَ هَجَمَ عَلَيْهِمْ فِي بُحْبُوحَةِ قَرَارِهِمْ، حَتَّى ظَهَرَ أَمْرُكَ، وَ عَلَتْ كَلِمَتُكَ (وَلَوْ كَرِهَ كَرِهَ

الْمُشْرِكُونَ^۱؛ «سرانجام [با جهاد در راه تو] آنچه در حق دشمنانت خواسته بود، مدام و محقق شد و تمام آنچه درباره دوستانند اندیشیده بود، برایش به انجام رسید. پس به [جنگ]شان برخاست در حالی که به یاری تو خواهان پیروزی بود و با نیروی تو برناتوانی خویش چیرگی می خواست. در دلِ خانه هاشان، با آنان به نبرد پرداخت و ناگاه، در استرحت گاهشان بر آنان تاخت؛ تا فرمان تو آشکار گردید و کلمات برتری یافت «گرچه مشرکان نپسندیدند.»»

تبیین و شرح

یک تفاوت اساسی میان جنگ های پیامبران الهی و دیگر جنگ های بشری آن است که پیروزی و فتح و کشورگشایی در هر کدام معنای خاصی دارد. معمول جنگ ها و خون ریزی هایی که در عالم رخ می دهد، نشأت گرفته از خوی هواپرستی و خودخواهی عده ای ستم پیشه و هوسران است که برای ارضای حس قدرت طلبی و سلطه گری خود، به جان و مال و ناموس مردمی چنگ می اندازند، کشوری را فتح یا حکومتی را سرنگون می کنند و خود، با واسطه یا به طور مستقیم بر آن حاکم می شوند. انگیزه ها و اهداف، تماماً در این جنگ ها خودکامانه و هوس پرستانه است هر چند برای فریب و از سرنیرنگ، شعارهای عدالت و صلح و بشر دوستی نیز داده می شود .

اما در مقابل، فتح و پیروزی در مکتب پیامبران دارای انگیزه ها و اهداف متعالی و در جهت تکامل و ترقی بشریت است. آنها با فتوحات و کشورگشایی های خود، در واقع می خواستند موانع رشد و هدایت انسان و رسیدن او به کمال را بردارند. کشورگشایی آنها همان بند گشودن از دست و پای بشر و آزاد کردن او از چنبره ظلم و ستم زورگویان و هواهای نفسانی بود. بنابراین چاره ای جز این نبود که بهترین و گزیده ترین بندگان خدا با عده ای هوسران خودخواه به مبارزه برخیزند تا بدین وسیله، موانع برداشته شود و حاکمیت خدا جایگزین حکومت جاهلان شود .

^۱. توبه (۹)، آیه ۳۳.

پیامبر ما نیز در جنگ های متعدد خود، همین چشم انداز گسترده و حیاتی را پیش رو داشت و آنگاه که مسلمانان را در همه تاریخ پس از خود به جهاد و مبارزه فرا می خواند، به هدفی جز نابودی اسباب و عوامل گمراهی و هموار شدن راه هدایت مردم، و در نهایت اعتلای کلمه حق نمی اندیشید .

۳- شفاعت رهبری

«وَعَرَّفَهُ فِي أَهْلِ الطَّاهِرِينَ وَ أُمَّتِهِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حُسْنِ الشَّفَاعَةِ أَجَلًا مَا وَعَدْتُهُ»؛ «افزون بر آنچه به او وعده فرموده ای، شفاعت نیکویش را در حق خاندان پاک و امت با ایمانش پذیرا باش.»

تبیین و شرح

تلقی نادرستی که در ذهن عامه مردم از شفاعت وجود دارد این است که شخصی گنهکار بتواند وسیله ای فراهم نماید و با آن از نفوذ حکم الهی جلوگیری کند؛ درست آن گونه که در میانجی گری ها و پارتی بازی های جوامع منحط بشری دیده می شود. بسیاری از عوام مردم شفاعت انبیاء و ائمه (علیهم السلام) را چنین می پندارند که تصویری است باطل و در واقع شرک در ربوبیت است .

شفاعت به معنای صحیحش، بر دو گونه است:

۱. شفاعت رهبری، ۲. شفاعت مغفرت (رفع عذاب و آمرزش گناهان)

شفاعت رهبری آن جایی است که انسانی سبب هدایت و رستگاری انسان دیگری شود، که این رابطه در قیامت به صورت عینی در می آید و «هادی» پیشوا و امام قرار می گیرد و «هدایت شده» به صورت پیرو و مأموم ظاهر می شود .

به همین معنا از شفاعت، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شفیع امیرمؤمنان و فاطمه زهرا (سلام الله علیه) است و آن دو، شفیع امام حسن و امام حسین (علیه السلام) هستند و هر امامی شفیع امام پس از خود است، و حتی عالمان از کسانی که شاگرد تعلیم و هدایت ایشان بوده اند، به همین معنا، شفاعت می کنند^۱ .

^۱ مجموعه آثار، شهید استاد مطهری، ج ۱، ص ۲۵۰.

با توجه به اینکه امام سجاد(علیه السلام) شفاعت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) را در حق خاندان پاک و امت مؤمنش درخواست کرده، معلوم می شود که این شفاعت - لااقل درباره اهل بیت ایشان - همین شفاعت رهبری و ولایت است. اگر چه درباره مؤمنان هر دو نوع شفاعت، می تواند مورد نظر باشد. نکته مهم در شفاعت مغفرت آن است که سنخیت و هماهنگی روحی و معنوی میان شفاعت کننده و شفاعت خواه شرط اساسی است.

گناه کاری توأم با بی باکی و سرکشی که هیچ گونه انفعال روحی و پشیمانی را در پی نداشته باشد، این سنخیت و هماهنگی را از میان می برد و زمینه شفاعت را یکسره بر می چیند. آن که در پی شفاعت ائمه(علیهم السلام) است باید بکوشد با جبران گذشته زشت خود هر چه بیشتر خود را به ایشان نزدیک سازد و با آنان شفیع و همراه گردد تا شفاعت مغفرت، و بالاتر «شفاعت رهبری» ایشان را شامل حال خود نماید.

نجات و هدایت

آموزه‌های صحیفه سجادیه برای نجات و هدایت انسان

امام سجاد(علیه السلام) در راز و نیازهای خود با خداوند، دعا‌های فراوانی برای نجات و هدایت خود و دیگران مطرح کرده است که به چند فراز آنها در دعای پنجم صحیفه سجادیه اشاره می‌شود:

۱- در پناه حق

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ اكْفِنَا حَذَّ نَوَائِبِ الزَّمَانِ، وَ شَرَّ مَصَائِدِ الشَّيْطَانِ، وَ مَرَارَه صَوْلَهُ السُّلْطَانِ»؛ «خداوندا! بر محمد و خاندانش درود فرست و سر سخی ناگواریهای زمان و گزند دام‌های شیطان و تلخاکی قهر سلطان را از ما بردار».

تبیین و شرح

دنیای پیرامون ما آکنده از حوادث و رخداد‌های کوچک و بزرگ و برخوردهای سهمگین و غیرقابل تصور در پهنه هستی است. از این حوادث و رویدادها و تلاقی‌ها آنچه به اختیار ما باشد که بتوانیم آنها را پیش‌بینی کنیم و در مقابلشان مانعی به وجود آوریم، بسیار بسیار اندک و ناچیز است؛ در حدّ صفر و هیچ .

با این وصف، برای به سلامت ماندن در هجوم نابرابر این همه حوادث و جریان‌ات شکننده، و در عین حال خارج از اختیار، چه باید کرد؟ خود را رها

کنیم تا هر چه پیش آید، خوش آید و هست و نیست ما را با خود ببرد و به نابودی کشاند، یا نه می توان دستاویز و پناهگاه مطمئنی یافت و بدان پناهنده شد؟ آری خداوند که ناچیزترین حرکت و جنبش در عالم به خواست و اراده اوست، می تواند ما را نگه داری کند و به حکمت و مصلحت خویش، از گزند آفات و ناملایمات در امان بدارد. پس چاره آن است که مدام از خداوند بطلبیم که مأموران نظام هستی، شرور و بدی های عالم را از ما دور کنند و خود به یمن رحمت و مغفرت خویش، ما را عافیت و سلامت ببخشد .

دو نمونه از مشکلات زندگی انسان که امام(علیه السلام) یاد می کند، یکی دام های متعدد شیطان و دیگری خشم و سلطه گری قدرت های ظالم و زورگوست. بسته به موقعیت و شرایط هر کس، شیطان برای به دام افکندن او، وسیله و ابزار خاصی به کار می برد و از همه سو تیرهای زهرآلود خویش را به سویش رها می سازد، بلکه یکی به هدف خورد و کارگر افتد. بیچاره انسان که نمی داند کدام یک از دام های شیطان را بیاید و در بارش تیرهای گناه و معصیت به کجا بگیرد. همچنان که مصون ماندن از سوء نیت ها و خوی قدرت طلبی نظام های سلطه که با جنگ و خون ریزی و بی خانمانی توأم است، در توان هر مردم و جامعه ای نیست و جز با استمداد از پروردگار متعال ممکن نخواهد بود .

۲- مدیریت الهی

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ مَنْ وَ الْبِتَ لَمْ يَضُرُّهُ خِذْلَانُ الْخَاذِلِينَ، وَ مَنْ أَعْطَيْتَ لَمْ يَنْقُصْهُ مَنَعُ الْمَانِعِينَ، وَ مَنْ هَدَيْتَ لَمْ يَغْوِهِ إِضْلَالُ الْمُضِلِّينَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ أَمْنَعْنَا بَعْزَكَ مِنْ عِبَادِكَ، وَ أَعْنِنَا عَنْ غَيْرِكَ بِإِرْقَادِكَ، وَ اسْلُكْ بِنَا سَبِيلَ الْحَقِّ بِإِرْشَادِكَ»؛ «خدایا! هر که را تو یاری کنی، یاری نکردن دیگران ضرر نرساند، هر که را تو عطایی دهی، تنگ چشمی دیگرانش نکاهد، و هر کس را تو به راه راستبری، بیراه کردن گمراهان منحرف نسازد. پس بر محمد و خاندانش درورد فرست و به عزّت خویش از ما در برابر بندگان [بد خواست] حمایت کن، و با بخشش خود، از غیر خویش بی نیازمان گردان، و به هدایت ما را به راه حق و راستی انداز.»

تبیین و شرح

در تعالیم ناب دینی ما، هیچ کس جز خداوند، و رسول خدا(ص) و جانشینان او، به خودی خود حق ولایت و امر و نهی دیگران را ندارد. اما باید دانست که ولایت دو گونه است :

۱. سرپرستی و مدیریت اجتماعی که خداوند بر عهده پیامبران و امامان(علیهم السلام) نهاده تا با دریافت وحی الهی و رساندن آن به مردم، عملاً امور اجتماعی جامعه را در عرصه های مختلف سرپرستی کنند. این وظیفه، به نص خود ایشان، پس از آنان به عالمان متقی و صالح و عادل سپرده شده تا با تبلیغ و اجرای دستورات خداوند، خیمه دین را پیوسته سرپا نگاه بدارند و تا همیشه پاسدار مرزهای آیین محمدی باشند .

۲. سرپرستی و مدیریت آفرینش که مختص خدای تعالی است. بدین معنا که تنها خداوند، روزی دهنده و برآوردن نیازهای آفریده هاست و کسی در این امر، شریک او نیست. البته خداوند می تواند جلوه هایی از این ولایت را به بعضی بندگان خاص خود عطا فرماید. جدای از این اعطا، هیچ کس در این باره استقلالی ندارد و همگی محکوم ناتوانی و ضعف و سلسله حوادث عالم هستیم. با وجود ولایت و سرپرستی خداوند، بی شک هیچ ناکامی و محرومیتی باقی نمی ماند و در برابر هدایت و بخشش و حمایت و غنا بخشی او، هیچ معارض و مانعی تاب مقاومت ندارد .

۳- راه کار سلامت

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْ سَلَامَهُ قُلُوبَنَا فِي ذِكْرِ عَظَمَتِكَ، وَفَرَاغَ أُبْدَانِنَا فِي شُكْرِ نِعْمَتِكَ، وَانْطِلَاقَ أَلْسِنَتِنَا فِي وَصْفِ مَنِّتِكَ»؛ «خداوندا! بر محمد و خاندانش درود فرست و سلامت قلوب ما را در یاد کرد عظمت خود، و آمادگی بدن هامان را در سپاس گزاری از نعمت هایت، و زبان آوری مان را در توصیف لطف و منت هایت قرار ده».

تبیین و شرح

«سلامت» معنایی است در مقابل انحراف از یک امر فطری یا طبیعی که در زبان مردم، به آن «مرض» یا «بیماری» گفته می شود. سلامت و بیماری هر چیزی،

در نسبت با همان چیز معنای خاصی می یابد. بیماری تن وقتی است که حرارت بیش از حدّ، از بدن بیرون رود و بیماری روح به دور شدن از فطرت نخستین و رویگردانی از توحید و گرایش به عبودیت در مقابل خدایان دروغین درونی و بیرونی است .

آدمی پیوسته در معرض این خطر است که فطرت یگانه پرست خود را به فراموشی سپرده، طوق بندگی خدایان خود ساخته یا دیگر پرداخته را بر گردن اندازد. برای ایمنی از این خطر، راه کاری که امام سجاد(علیه السلام) نشان می دهد عبارت است از یاد عظمت پروردگار، همیشه مشغول بودن به شکر و سپاس، و توصیف و تمجید نعمت های الهی. این اعمال، بهترین راه برای زدودن غبار غفلت از آینه زلال روح و بازگشت به فطرت اولیه، و تضمین کننده سلامت قلب و دل است .

همچنین امام سجاد(علیه السلام) در دعای بیستم، راهکارها و هشدارهای فراوانی برای رشد و هدایت انسان بیان فرموده است که به چند نمونه آن اشاره می شود :

فراغت معنوی

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اكْفِنِي مَا يَشْغَلُنِي الْاهْتِمَامُ بِهِ، وَ اسْتَعْمِلْنِي بِمَا تَسْأَلُنِي غَدًا عَنْهُ، وَ اسْتَفْرِغْ أَيَّامِي فِيمَا خَلَقْتَنِي لَهُ»؛ «خدایا ! بر محمد و خاندانش درود فرست و مرا از هر چه پرداختن به آن از تو باز می دارد، کفایت کن و به کاری وادار که فردا درباره آن از من خواهی پرسید و روزهای عمرم را در آنچه برای آن آفریده ای مرا به کار بند».

تبیین و شرح

همواره در مسیر رشد و تعالی انسان موانع و باز دارنده هایی وجود دارند که شخص را در ادامه راه با مشکلات و دغدغه های مختلف روبه رو می سازند این موانع گاه درونی و منشأ گرفته از خصوصیات و ویژگی های فردی اند و گاه از بیرون وجود آدمی بر او تحمیل می شوند و تمام همت و توان شخص را به خود مشغول می دارند. کارهای روزمره، و حوادثی که در اطراف انسان واقع می شود، فراغتی باقی

نمی گذارد که بنده مقداری از وقت خود را به ضرورت‌های حیات معنوی و الهی خود صرف نماید و به اموری بپردازد که فردای قیامت درباره آنها مورد بازخواست قرار می‌گیرد. بی شک در این دنیای پر آشوب، و هجمه بی امان اخبار و رویدادهای مهم و غیرمهم، درخواست اوقات فراغت که ذهن و زبان آدمی آسوده خاطر به اصیل‌ترین مسئله حیات یعنی ارتباط و توجه به خداوند متعال مشغول گردد، یک درخواست لازم و فوری است. وگرنه با این همه وسوسه‌ها و فریبندگی‌های بیرونی و عوامل بازدارنده درونی همچون طمع و خودخواهی و لذت جویی و زیاده طلبی و آرزوهای طولانی دیری نخواهد گذشت که خدا و معنویت و ارزش‌های اخلاق را جز در پستوی تاریک روح آدمی سراغ نتوان گرفت و بر ظاهر و باطن زندگی، جز دنیاپرستی و کام جویی هرچه بیشتر از مواهب مادی اثری باقی نماند.

چراگاه شیطان

«وَعَمْرُنِي مَا كَانَ عُمْرِي بِذَلِكَ فِي طَاعَتِكَ، فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَأَفْضِنِي إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ مَقْتُكَ إِلَيَّ، أَوْ يَسْتَحْكِمَ غَضَبُكَ عَلَيَّ»؛ «و تا زمانی زنده‌ام بدار که عمرم در اطاعت از تو به کار آید. پس هر گاه زندگی‌ام چراگاه شیطان شود، جانم را بستان، پیش از آنکه بیزاریت بر می‌تازد و خشم مرا به خاک اندازد».

تبیین و شرح

صحنه زندگی یکایک ما، عرصه چالش و درگیری مداوم نیروهای خیر و شر و ارزش‌ها و ضد ارزش‌هاست. آنچه در نهایت از درون این مواجهه سر برمی‌آورد، یکی از این سه امر است: غلبه نیروهای خیر، غلبه نیروهای شر، چالش مستمر، همراه با غلبه نسبی و گاه به گاه یکی از دو طرف، و همان که قرآن فرمود:

(خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا)؛ «کارهای شایسته و ناشایسته را به هم می‌آمیزند».

بدترین حالت برای انسان و حیات روحی او آن است که در این رویارویی،

۱. . توبه (۹)، آیه ۱۰۲

نیروهای شر، یکسره بر جان و دل او حاکم شوند و با عقب راندن نیروهای خیر، عمر و زندگی‌اش را دستخوش بی‌ثباتی و در جهت عکس رشد و کمال مطلوب، به قهقرا و نابودی بکشانند؛ چندان که دیگر هیچ امیدی به بهبودی حال وی و بازگشت به سوی زندگی خوب و سالم در او نباشد .

در این حالت، هر چه بر عمر آدمی بگذرد و هر چه فرصت‌های بیشتری از زندگی و برخورداری از امکانات و نعمت‌های مادی در اختیار وی قرار گیرد، جز بر انحراف و کج روی و دور شدن شخص از خداوند افزوده نمی‌شود؛ در واقع صحنه چنین زندگی‌ای تبدیل می‌شود به چراگاهی امن و امان برای شیطان که هر چه بخواهد در آن می‌چرد و روز به روز فربه‌تر و توانمندتر می‌گردد .

زندگی افراد شرور، تبهکاران و جنایت پیشگامان نمونه‌هایی از همین دست حیات نامطلوب است که باقی بودنشان به معنای تباهی و فساد روز افزون برای خود و جامعه بشری است .

پس چه خوب که اگر عمر طولانی از خداوند می‌طلبیم با این نگاه باشد که آن را به اطاعت و بندگی پروردگار سپری نماییم. در غیر این صورت، روزگاری که با معصیت و سرسپردن به فراخوان وسوسه انگیز شیطان‌های جنی و انسانی بگذرد، همان بهتر که پیش از فرود آمدن خشم و عذاب الهی، به سر آید و دامنش برچیده شود .

همرنگ جماعت

«اللَّهُمَّ لَا تَدَعْ خَصْلَهُ تُعَابُ مِنِّي إِلَّا أَصْلَحْتُهَا، وَلَا عَائِبَهُ أُؤَنِّبُ بِهَا إِلَّا حَسَّنْتُهَا، وَلَا أَكْرُمَهُ فِي نَاقِصِهِ إِلَّا أَتَمَمْتُهَا»؛ «خدایا! هر خوبی ناپسند مرا که بر من عیب گیرند، اصلاح کن و هر کاستی مرا که بدان سرزنش کنند، نیکو گردان و هر فضیلت که در من ناقص است به کمال رسان».

تبیین و شرح

زندگی جمعی از ضرورت‌های اولین برای هر انسان است. این ضرورت به نوبه خود بایسته‌های دیگری را در زمینه‌های مختلف در پی دارد. از جمله، ضرورت

رعایت آداب و فرهنگ مقبول اجتماعی. این آداب هر چند به خودی خود ارزش و امتیازی ندارند، اما به لحاظ نگاه جامعه و مردم لازم است رعایت شود تا شخص در میان مردم انگشت نما نگردد و موقعیت و اعتبارش دستخوش بدبینی و بی توجهی دیگران قرار نگیرد. آدابی همچون شیوه احترام گذاشتن، مهمانی دادن، غذا خوردن، لباس پوشیدن و موارد دیگری از این دست، که از این جهت باید به چشم حرمت و رعایت نگریسته شود. البته این مراعات‌ها تا آنجاست که به مخالفت با حکم عقل و آموزه‌های مسلم دینی منجر نشود، که در این صورت نه تنها کار پسندیده‌ای نخواهد بود که باید از آن پرهیز کرد هر چند این پرهیز دارای پیامدهای بد و به زیان شخص باشد.

ناگفته نماند که این موضوع غیر از پدیده ناهنجار «مد» و «مدگرایی» است که در میان قشر خاصی از جامع رواج دارد و از آنجا به دیگر لایه‌های اجتماعی نیز سرایت می‌کند. منشأ این مسئله، بی شک سیاسی است و نظریه پردازان نظام سلطه در جهت تنظیم برنامه‌های استعماری خود، و تشخیص میزان تأثیرپذیری و انفعال ملت‌ها از آن به فراوانی کمک می‌گیرند و به خصوص در کشورهای اسلامی، بر ترویج آن سعی و اصرار بیشتری دارند. در دو فراز آخر، امام سجاد (علیه السلام) پس از اینکه از خداوند می‌خواهد زشتی‌ها و ضد ارزش را که مایه سرزنش و ملامت است در او به ارزش‌ها و زیبایی‌ها دگرگون سازد، ما را به نکته‌ای بسیار مهم و عالی در باب فضایل رهنمون می‌شوند. در نگاه آن حضرت صرف وجود فضایل در شخص، مطلوب و کافی نیست، بلکه هر کس باید بکوشد ارزش‌های وجودی خود را هم از جهت تعداد و هم به لحاظ کیفیت تکمیل نماید. سیر رشد و کمال انسانی را ایستایی و حد یقف نیست و هرگونه توقف و در جا زدن به منزله عقب گرد کردن و تن داده به زیان جبران‌ناپذیر است.

آثار ایشار

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ سَدِّدْنِي لِأَنْ أَعَارِضَ مَنْ غَشَّنِي بِالنُّصْحِ، وَ أَجْزِيَ مَنْ هَجَرَنِي بِالْبُيْرِ، وَ أَثِيبَ مَنْ حَرَمَنِي بِالْبَذْلِ، وَ أَكْفِي مَنْ قَطَعَنِي

بِالصَّلَةِ، وَ أَحَالَفَ مَنْ اغْتَابَنِي إِلَى حُسْنِ الذِّكْرِ، وَ أَنْ أَشْكُرَ الْحَسَنَةَ وَ أَغْضِي عَنِ السَّيِّئَةِ»؛ «خدایا بر محمد و خاندانش درود فرست و مرا بر آن دار که با آن که بدخواهی می‌کند، با خیر خواهی روبه رو گردم و در حق آن که از من کناره گیرد، نکویی کنم و به کسی که مرا محروم می‌دارد، بخشش نمایم و آن را که از من بُرد، به پیوند آشتی جزا دهم و با آن که غیبت می‌کنم، به یاد کرد نیک مواجه شوم و خوبی را سپاس گویم و از بدی چشم‌پوشم».

تبیین و شرح

گذشت اخلاقی در نظام تربیتی، در نوع خود از تعالیم ویژه مکتب تربیتی اسلام به شمار می‌آید. انتقام در مقابل بدی کردن دیگران، جز فرونشاندن آتش خشم و فربه کردن قوه غضبیه اثر مستقیم دیگری بر فرد نمی‌گذارد. بلکه گاهی روح خود محوری و دیگر گریزی را دامن می‌زند. اما گذشت اخلاقی همچون یک روش تربیتی، افزون بر جنبه درمانی برای طرف مقابل، او را عمیقاً متأثر می‌سازد و به او می‌فهماند که چشم‌پوشی از خطای دیگران امری است ممکن و قرار گرفتن در مسیر هدایت را آسان‌تر می‌کند و تعالی اخلاقی را در پی می‌آورد. از دیگر سو، نادیده گرفتن خطاهای دیگران و بالاتر، خوبی کردن به آنها، چنان تأثیرات ژرف و عظیمی دارد که در حالت عادی، برای رسیدن به آنها، سال‌ها ریاضت و مراقبت و رنج‌های روحی نیاز است. سرگذشت شماری از اولیاء خدا شاهدهی است بر این مطلب که گذشت و نادیدن خود و توجه نکردن به احساس و خواست شخصی در قبال ظلم و بدی دیگران، باب‌های بزرگی از سیر و سلوک را به روی فرد می‌گشاید و او را به مراتب بلند دوستی و محبت الهی بالا می‌برد^۱.

پیامد اسراف

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اَمْنَعْنِي مِنَ السَّرَفِ، وَ حَصِّنْ رِزْقِي مِنَ التَّلَفِ، وَ وَفِّرْ مَلَكَتِي بِالْبَرِّكَهْ فِيهِ، وَ أَصِبْ بِي سَبِيلَ الْهِدَايَةِ لِلْبِرِّ فِيمَا أَنْفَقُ مِنْهُ»؛ «خدایا! بر محمد و خاندانش درود فرست و مرا از اسراف بر حذر دار و روزی‌ام را از

۱. دو نمونه از این تحول روحی را بنگرید به شهود و شناخت، ج ۱، ص ۲۳۳

تباهی ایمن گردان و دارایی‌ام را به برکت بیفزای، و در آن خیر و نیکی که در حق دیگران کنم، راه درست را به من بنمای.»

تبیین و شرح

افراط و تفریط در خرج کردن مال و نیز تلاش بیش از حد نیاز در امر معاش، از ضد ارزش‌های معمول زندگی امروز ماست. هم بیش از اندازه هزینه می‌کنیم و در نتیجه، بیش از توان و فرصت زندگی خود به کار مشغول می‌شویم و مجالی برای بسیاری مسائل حیات فردی و اجتماعی باقی نمی‌گذاریم.

اسراف یک پدیده نامطلوب و از عوامل اساسی فقر و بیچارگی به شمار می‌آید.

در تعالیم دینی ما نه اسراف امر پسندیده‌ای است و نه خست و حتی هزینه عادی زندگی را معطل گذاردن. تعادل و میانه روی در دخل و خرج بهترین راه کار برای تنظیم برنامه مالی و علاج دو خصلت ناروای اسراف کاری و بخل ورزیدن تواند بود تا از این رهگذر، به پرداخت‌های واجب و مستحب مالی توفیق یابیم و زندگی‌ای بدون بدهکاری و فقر و کمبود داشته باشیم.

سه درخواست نگه داری مال و برکت یافتن دارایی و انفاق بجا و مناسب، گویای این حقیقت است که پرهیز از اسراف دژ مستحکمی است که دارایی مشخص را از هرگونه تلف و نابودی در امان می‌دارد و باعث برکت یافتن آن می‌شود. و آخر اینکه انفاق مال اگر در مسیر درست خود به جریان نیفتد و در مواردی که سزاوار نیست، هزینه شود و به افراد و مؤسسات غیرمستحق تعلق گیرد، نمونه آشکار اسراف است.

در تند باد شبهات

«وَوَقَّفَنِي إِذَا اشْتَكَتْ عَلَى الْأُمُورِ لَاهْدَاهَا، وَإِذَا تَشَابَهَتِ الْأَعْمَالُ لَزُكَاهَا، وَإِذَا تَنَاقَضَتِ الْمِلَلُ لَأَرْضَاهَا»؛ «و چون امور بر من پوشیده و مشکل شود، به درست‌ترین امر و چون کارها به یکدیگر در علم آمیزد، به پاک‌ترین آنها و چون مذاهب به ناسازگاری افتند، مرا به بهترین و پسندیده‌ترین مذهب موفق بدار.»

تبیین و شرح

این بخش از دعای مکارم الاخلاق وصف حال روشن و گویای روزگار امروز ماست. روزگاری از همیشه ابهام آمیزتر و غبار آلوده تر با آیین‌های و مسلک‌های گوناگون که هر یک دیگری را نفی می‌کند و به دروغ، خود را مناسب‌ترین راه حل مشکلات زندگی روحی و مادی بشر می‌نمایاند.

آن‌گاه که امور مبهم خود نمایی کنند و راه‌ها با غبار دسیسه‌ها و نفاق‌ها به تیرگی گراید، معیار درست و آشکار هدایت، تنها وسیله‌ای است که می‌تواند انسان را از کژراهه‌ها در امان بدارد به راستی آن معیار حق که هیچ کجی نمی‌پذیرد و هر ناراستی را به راستی می‌آورد، کدام است؟

با نگاهی گذرا به تاریخ، به راحتی می‌توان دریافت که چگونه امواج شبهات و تردیدها، یکباره متوجه جامعه اسلامی شده، چنان طوفانی سهمگین، هربار گروهی بزرگ از مردم نادان و سستی ایمان را در کام خود فرو برده با سست کردن بنیان‌های اعتقادی و تحقیر مقدسات، آنها را به صورت وجودهایی پوچ و بیهدف و موانعی بر سر راه تعالی و رشد دیگر افراد در آورده است .

چاره کار جز آنچه بزرگان و راه رفتگان توصیه کرده‌اند، چیز دیگری نیست. تمسک به ریسمان هدایت اهل بیت، محکم کردن مبانی اعتقادی و استمداد و یاری طلبیدن از لطف و عنایت خدای سبحان، ما را در برابر سخت‌ترین تند بادهای شبهه و ابهام و تردید حفظ می‌کند و به درست‌ترین و پاک‌ترین و پسندیده‌ترین امور و اعمال و روش‌ها راه می‌نماید.

دعا برای مرزبانان

امام سجاد(علیه السلام) درباره مرزبانان چه دعاهایی و درخواست‌هایی از خداوند داشته است؟

امام سجاد(علیه السلام) در دعای بیست و هفتم برای مرزبانان دعا کرده است که بیانگر شرایط مرزبانی می‌باشد و ما به چند نمونه آن اشاره می‌کنیم:

مرزبان تمام عیار

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ عَرِّفْهُمْ مَا يَجْهَلُونَ، وَ عَلِّمْهُمْ مَا لَا يَعْلَمُونَ، وَ بَصِّرْهُمْ مَا لَا يَبْصُرُونَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ أَنْسِهُمْ عِنْدَ لِقَائِهِمُ الْعَدُوَّ ذِكْرَ دُنْيَاهُمْ الْخَدَاعَةَ الْغُرُورَ، وَامْحُ عَن قُلُوبِهِمْ خَطَرَاتِ الْمَالِ الْفِتُونِ»؛ «خدایا! بر محمد و خاندانش درود فرست و به مرزبانان آنچه را آشنا نیستند، بشناسان و آنچه را نمی‌دانند، بیاموز و آنچه را نمی‌بینند، بنمایان. خدایا! بر محمد و خاندانش درود فرست و هنگام روبه‌رو شدن با دشمن، یاد دنیای پرفریب و مغرور کننده را از خاطرشان ببر و اندیشه مال فتنه انگیز را از دل‌هاشان بزدار».

تبیین و شرح

اسلام دارای مرزهای عقیدتی و معنوی، سیاسی و اجتماعی، فرهنگی و تربیتی و اقتصادی و طبیعی است. هر یک از این مرزها، مرزبانان خاص خود را دارد که با بردوش کشیدن بار این مسئولیت خطیر، راه ورود دشمنان به مرزهای مادی و معنوی اسلام را سد می‌کنند و جامعه اسلامی را در برابر هجوم آنان مصونیت می‌بخشند.

از اولین و مهم‌ترین شرایط مرزبانی، آگاهی و دانش کافی به اهداف و انگیزه‌ها، و اطلاع درست و عمیق از فنون رزمی و ترفندهای جنگ و مقابله با دشمن را می‌توان نام برد. مرزبانی که نمی‌داند چرا، برای چه و چگونه باید مرزبانی کند، و شیوه کار خویش را به درستی نمی‌شناسد، بی‌شک مرزبان مفید و کارایی نخواهد بود و به عنوان یک نقطه ضعف بزرگ، موجب سستی و اخلال در کار پاسداری از مرزها خواهد شد.

از این ضروری‌تر تمرکز حواس و توجه همه جانبه به وظیفه است که برنده ترین جنگ افزار در صحنه رویایی با دشمن به شمار می‌آید. عوامل متعددی وجود دارد که می‌تواند این تمرکز و توجه را به هم ریخته، فکر و ذهن رزمنده و مرزبان را به اموری که با کار او در تضاد است، مشغول سازد. فریفته شدن به جلوه گری های گول زننده دنیا، و مال دوستی و ثروت اندوزی، بی‌شک از خطرناک‌ترین این عوامل است. اگر مرزبانی عنان توجه و اندیشه‌ی خود را به دنیا و لذت‌های آن بسپارد، به زودی انگیزه و توان مرزبانی را از دست می‌دهد و با عنصری ناسودمند، بلکه زیان‌آور و آلت دست دشمن تبدیل می‌شود که به تهدید و تطمیع، از او برای رخنه در صف مستحکم دیگر مرزبانان و شکست دادن ایشان سود خواهند جست.

راز یک نفرین

«اللَّهُمَّ عَقِّمِ أَرْحَامَ نِسَائِهِمْ، وَ يَبِّسْ أَصْلَابَ رِجَالِهِمْ، وَ اقْطَعْ نَسْلَ دَوَابِّهِمْ وَ أَنْعَامِهِمْ، لَا تَأْذَنْ لِسَمَائِهِمْ فِي قَطْرِ، وَ لَا لِأَرْضِهِمْ فِي نَبَاتٍ»؛ «خدایا! زهدان زنانشان را عقیم‌ساز و پشت مردانشان را بخشکان و نسل چهارپایان سواری و شیرده آنان را برانداز و آسمانشان را به باریدن قطره‌ای حتی، و زمینشان را به رویاندن بوته‌ای گیاه رخصت مفرما».

تبیین و شرح

این نفرین سخت و شکننده که بر زبان امام (علیه السلام) جاری شده، در واقع چیزی جز درخواست هدایت و رستگاری برای بندگان خدا و برطرف شدن موانع خداگرایی و بازگشت به فطرت انسانی، نیست. کفر و الحاد سنگلاخی بزرگ بر سر راه

انسانیت در رسیدن به قله‌های بلند سعادت و قرب به پروردگار است. تا این موانع وجود داشته باشد، عمیق‌ترین اندیشه‌های توحیدی و سرسختانه‌ترین مبارزات حق طلبانه ثمر نخواهد داد و هر حرکت و تلاشی در این راه با شکست روبه‌رو خواهد شد. بنابراین برای کافران و خداناباوران دو راه بیشتر قرارداد نشده: یا خود را از مواجهه با اسلام و حرکت‌های توحیدی به کنار کشند (یعنی یا ایمان بیاورند تا تسلیم گردند) یا منتظر بمانند که به شمشیر بران حق باوران نابود و هلاک شوند.

آرزوی امام سجاد(علیه السلام) در این مقطع از دعا، کاملاً با اهداف پیامبران و پیشوایان معصوم(علیهم السلام) در جنگ‌ها و مبارزات همسان و هم‌طراز است. خواسته همه ایشان آن است که هیچ مانع و بازدارنده‌ای جامعه بشری را در پذیرش دعوت حق و افتادن به مسیر بندگی و عبودیت خدا پیش نگیرد و نور هدایت الهی چنان در جهان تابیدن گیرد که تمام انسان‌ها در کمال آزادی و رها از هر قید و بند شیطانی، جز در برابر آفریدگارشان جبهه سپاس و ستایش بر زمین نسایند و جز او را سزاوار چاکری و فروتنی و فرمانبرداری ندانند.

شرایط مرزبانی

«وَ أَثَرُ لَهُ حُسْنُ النَّيِّهِ، وَ تَوَلَّاهُ بِالْعَافِيهِ، وَ أَصْحَبَهُ السَّلَامَةَ، وَ أَعْفَاهُ مِنَ الْجُبْنِ، وَ أَلْهَمَهُ الْجُرْأَةَ، وَ أَرْزَقَهُ الشَّدَّةَ، وَ أَيْدَهُ بِالنُّصْرَةِ، وَ عَلَّمَهُ السَّيْرَ وَ السُّنْنَ، وَ سَدَّدَهُ فِي الْحُكْمِ، وَ أَعَزَّهُ عَنْهُ الرِّيَاءَ، وَ خَلَّصَهُ مِنَ السُّمْعَةِ، وَ أَجْعَلَ فِكْرَهُ وَ ذِكْرَهُ وَ ظَعْنَهُ وَ إِقَامَتَهُ فَيْكَ وَ لَكَ»؛ «خوش بینی را به او الهام کن و او را تندرستی ببخش و همواره سلامت‌ش بدار، و ترس را از دلش بیرون بران و او را دلیری و شجاعت و سرسختی عطا فرما و به یاری خود، قوتش بیفزای و احکام جهاد و سنت‌های خود را به او بیاموز و باورش را مستحکم ساز و ریاکاری را از او دور بدار و از طاعت نمایی خالصش گردان و اندیشه و یادکرد و جنبش و آرامش او را در راه خود و برای خود قرار ده».

تبیین و شرح

مرزرداری و محافظت از سرزمین‌های اسلامی، به شرایط ویژه‌ای نیازمند است و

نظام تربیتی خاصی را می‌طلبد. این نظام و برنامه با آنچه در نیروهای نظامی و امنیتی دیگر کشورها به خصوص دولت‌های مادی و سرمایه‌داری، عملی می‌شود، به کلی تفاوت دارد؛ زیرا یکی مبتنی بر اندیشه توحیدی و خداپاورانه است و دیگری بر اساس اندیشه‌های مادی و ماده پرستانه .

پاسبان مرزهای عقیدتی و طبیعی اسلام باید نیت خود را از هرچه غیرخدا پاک و پیراسته سازد، دارای روح و جسمی سالم و آماده برای جهاد و تلاش و تکاپو باشد، پردل و با جرأت و خالی از ترس، تنها از خداوند یاری بجوید، آداب و سنت‌های پیکار در راه حق را بداند و هرگونه ریاکاری و طاعت‌نمایی را از خود دورسازد و هر قدم و اقدامش تنها برای جلب خشنودی خدا و رسیدن به بهشت رضوان او باشد .

نه تنها هر مرزبان و رزمنده‌ای، که هر قوم و ملتی در صورت آراسته شدن به این ویژگی ها، از جهت روحی به چنان علو و برتری‌ای نائل می‌شود که هیچ قدرت و ارتشی توانایی نفوذ در آن را نمی‌یابد و هیچ گونه وسوسه و نیرنگی بر او کارساز نمی‌افتد. چرا که اعتماد و اطمینانش به یاری خداوند است و به قدرت و عزت و نفوذناپذیری او پشت گرمی دارد .

پاداش، برای «ای کاش»

«اللَّهُمَّ وَ أَيْمًا مُسْلِمٍ أَهَمَّهُ أَمْرُ الْإِسْلَامِ، وَ أَحْزَنَهُ تَحَزُّبُ أَهْلِ الشَّرْكِ عَلَيْهِمْ، فَتَوَى غَزَوًا، أَوْ هَمَّ بِجِهَادٍ، فَقَعَدَ بِهِ ضَعْفٌ، أَوْ أَبْطَأَتْ بِهِ فَاقَهُ، أَوْ أَخْرَهُ عَنْهُ حَادِثٌ، أَوْ عَرَضَ لَهُ دُونُ إِرَادَتِهِ مَانِعٌ، فَكَتَبَ اسْمَهُ فِي الْعَابِدِينَ، وَ أَوْجِبَ لَهُ ثَوَابَ الْمُجَاهِدِينَ، وَ اجْعَلْهُ فِي نِظَامِ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ»؛ «خداایا! هر مسلمانی که کار اسلام دل نگرانش نماید و گردآمدن مشرکان بر ضد مسلمانان او را اندوهگین سازد، پس خواهش جنگ در دلش پدید آید یا عزم جهاد کند، اما ضعف و سستی‌ای زمین گیرش کند، یا تنگدستی‌ای او را به درنگ وادارد، یا رویداد دیگری عزمش را به واپسین اندازد، و یا چیزی میان او و تصمیمش مانع شود، نامش را در زمره عابدان بنگار و او را پاداش مجاهدان ببخش و در صف شهیدان و نیکانش درآور.»

تبیین و شرح

پاداش برای کار نکرده در نگاه نخست امری غیرمعقول و توجیه‌ناپذیر دیده می‌شود. عرف مردم، ملاک ارزش‌گذاری و پاداش دهی را کار و عملکرد شخص می‌دانند نه آرزو و ای کاش گفتن او. حال، چگونه است که امام (علیه السلام) از خدا می‌خواهد که آرزومندان جهاد و شهادت را که به آن توفیق نیافته‌اند، پاداشی همسان پیکارگران عطا فرماید و آنها را در مسلک شهیدان و نیکان درآورد؟!

پاسخ این شبهه، در گرو بیان دو نکته اساسی مربوط به نظام تربیتی اسلام است :

الف. تمام تعالیم و دستورات آیین مقدس اسلام، جهت تربیت فرد و شکوفاسازی استعدادها و قابلیت‌های نهفته او تدارک و تدوین شده است و هدف اعلای این دین، انجام دادن اعمال و گزاردن تکالیفی است که این خاصیت و فایده را دارد. بنابراین، اگر کسی بخواهد، با قصدی صادقانه و راستین، تکلیفی را انجام دهد، اما به هر دلیلی به آن توفیق نیابد، خداوند رشد و تعالی‌ای را که لازمه گزاردن آن تکلیف است، در آن شخص پدید آورد و او را همچون به جای آورندگان خالص و مخلص آن تکلیف، پاداش می‌دهد. زیرا غرض اصلی از تشریع دستورات دینی، همان ترقی روحی و معنوی است که در اینجا با نیتی خالصانه تحقق پیدا کرده، پس ثواب خداوند را نیز به دنبال خواهد داشت .

ب. داوری خداوند درباره بندگان برحسب ادعاهای و گواهان و سوگندها نیست که با نظر به قلب و دل ایشان است. می‌نگرد که بنده‌اش در هرکاری، چه اندازه راستی و خلوص و خواست پروردگارش را هزینه کرده و چه هدفی را در نظر داشته است .

از این روست که خروارها عبادت و طاعت که به قصد ریا و جلب نظر دیگران و رسیدن به متاع قلیل دنیا انجام شود، دربارگاه قبول پروردگار به پیشیزی نمی‌ارزد و اندک کاری که رنگ خدایی داشته باشد، بر بال فرشتگان به بالاترین مراتب قرب پروردگار اوج داده شده، پذیرفته می‌شود.

امام سجاد(علیه السلام) و اهمیت توبه

امام سجاد(علیه السلام) درباره اهمیت توبه و نقش آن در زندگی انسان چه فرموده‌اند؟

امام سجاد(علیه السلام) در دعای سی و یکم زمینه‌های خطر برای انسان و راه‌های نجات و توبه را بیان فرموده‌اند که به چند نمونه آن می‌پردازیم:

گرداب گناه

«هَذَا مَقَامٌ مَنْ تَدَاوَلَتْهُ أَيْدِي الذُّنُوبِ، وَقَادَتْهُ أَرْزَمَةُ الْخَطَايَا، وَاسْتَحْوَذَ عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ، فَقَصَرَ عَمَّا أُمِرَتْ بِهِ تَفْرِيطاً، وَتَعَاطَى مَا نَهَيْتَ عَنْهُ تَغْرِيراً»؛ «این [جا که من ایستاده‌ام] موقعیت کسی است که دست گناهان او را بازیچه ساخته و مهار خطاها او را به هر سوکشانده و شیطان به او دست یافته، و او به سهل‌انگاری و سستی، از عمل به آنچه فرموده‌ای، کوتاهی کرده و با فریب خوردن، آنچه را نهی کرده‌ای مرتکب شده است».

تبیین و شرح

بهانه عده‌ای برای گناه کردن این است که می‌گویند: این یک - دو گناه ما به جایی بر نمی‌خورد و مشکلی پدید نمی‌آورد. آیا به راستی چنین است و نفس انسان پس از یکی - دو گناه، به همان مقدار بسنده می‌کند و شخص را رها می‌کند؟ عبارت نخستین دعای توبه امام سجاد(علیه السلام) غیر این را می‌گوید. بنده سهل‌انگار و بی‌توجه به امر و نهی الهی، هرگاه پس از نافرمانی،

به خود نیاید و موقعیت خطرناک خویش را زود دریابد، بی‌شک اسیر و گرفتار می‌شود. هر گناهی او را به دست گناهی دیگر می‌سپارد و افسار خطاها او را به این طرف و آن طرف می‌کشاند و کار به آنجا می‌رسد که شخص چون لختی به خود می‌آید، در غرقابی مهیب از گناهان مختلف فروافتاده و هیچ راه بازگشتی ندارد و هرچه بیشتر دست و پا می‌زند، فروتر می‌رود و به نابودی نزدیک می‌شود. حال و روز آخرتی این‌گونه افراد، همان است که خدای تعالی در کتاب خود فرموده:

(كَلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا) ^۱.

«هرگاه بخواهند که از آتش بگریزند و از غصه آن رهایی یابند، بدان برگردانده شوند».

پس بهتر که هرگز گرد گناه نگردیم، و اگر مرتکب معصیتی شدیم، با توبه‌ای راستین آثار زشت و نامبارک آن را از وجود خویش بزدايیم تا بوی زنده گناه، گناهان دیگر را به سراغ ما نیاورد.

راه‌های گریز

«اللَّهُمَّ وَثِّبْ فِي طَاعَتِكَ نِيَّتِي، وَ أَحْكِمْ فِي عِبَادَتِكَ بَصِيرَتِي، وَ وَفِّقْنِي مِنَ الْأَعْمَالِ لِمَا تَغْسِلُ بِهِ دَنَسَ الْخَطَايَا عَنِّي، وَ تَوْفِّقْنِي عَلَى مِلَّتِكَ وَ مِلَّةِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا تَوَقَّيْتَنِي»؛ «خدایا! قصد مرا در اطاعات خود محکم‌ساز، و بصیرتم را در پرستش خود قوی گردان و مرا به کارهایی موفق بدار که با آنها پلیدی گناهان را از من بشویی، و چون مرا بمیرانی، بر آیین خود و آیین پیامبرت محمد(ص) بمیران».

تبیین و شرح

به سلامت گذشتن از پرتگاه‌های دهشت بارگناه، بی‌شک جز با دستگیری و توجه ویژه خدای تعالی ممکن نخواهد بود. عواملی چند این عنایت خاص را در حق بنده به سامان می‌رساند که در دعای امام سجاد(علیه السلام) به آنها اشاره شده است:

^۱ حج، آیه ۲۲

الف. ثبات واستواری نیت و اراده قوی، بهترین وسیله برای تحصیل تقوا و پرهیزگاری است. در این راه، سستی و کاهلی همچون مانعی بزرگ، شخص را از رسیدن به منزل مقصود باز می‌دارد و بر احتمال سقوط‌های مکرر او می‌افزاید.

ب. اگر عبادت خدا با بصیرت و فهم درست مسائل توأم گردد، امید آن هست که انسان در پرتو آن عبادات، راه را بیابد و با درک موقعیت‌های خطر، از بیراهه رفتن در امان بماند.

ج. در جریان زندگی، ظلمت‌ها و تیرگی‌هایی ممکن است قلب آدمی را مکدر ساخته باشد. شست‌وشوی این کدورت‌ها برای دریافت نور معنویت و آراسته شدن به زیور ایمان، یک ضرورت است. عبادت‌های واجب و مستحب، خیرات، فعالیت‌های مخلصانه اجتماعی و... زمینه‌های این طهارت و پاکی را مهیا می‌سازد.

د. پیروی از عصمت و حیانی و حضور دائم در مکتب تربیتی - تعلیمی اهل بیت (علیهم السلام) زندگی انسان را رنگ‌وبوی دیگری می‌بخشد که آکنده از رشد و تکاپو در جهت اهداف عالی خلقت است و با حیات حیوانی معمول انسان‌ها فرسنگ‌ها فاصله دارد. چنین زندگی‌ای بی‌شک با انواع مصونیت‌ها و پاکیزه‌ها و کرامت‌های انسانی آمیخته است و راه دشوار پیمای آینده را پیش‌پای آدمی هموار می‌گرداند.

توبه بی‌بازگشت

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ فِي مَقَامِي هَذَا مِنْ كِبَائِرِ ذُنُوبِي وَ صَغَائِرِهَا، وَ بَوَاطِنِ سَيِّئَاتِي وَ ظَوَاهِرِهَا، وَ سَوَالِفِ زَلَّاتِي وَ حَوَادِثِهَا، تَوْبَهُ مَنْ لَا يَحْدُثُ نَفْسَهُ بِمَعْصِيَةٍ، وَ لَا يَضْمُرُ أَنْ يَعُودَ فِي خَطِيئَةٍ»؛ «خداایا! من در این موقعیت خود، از گناهان بزرگ و کوچک، و بدیهای پنهان و آشکار، و لغزش‌های گذشته و اکنون خود به سوی تو باز می‌گردم، چونان کسی که دیگر به هیچ گناهی نیندیشد و انجام دوباره هیچ معصیتی را به ذهنش خطور ندهد».

تبیین و شرح

گناه از هر نوع و هرگونه که باشد، مانع راه است. کسی که قصد بازگشت به سوی خداوند را کرده، باید خاطر خود را از هر گناهی آسوده نماید؛ ظاهری

و جوارحی باشد، یا باطنی و عقیدتی، بزرگ باشد و در خور عذاب سنگین الهی یا کوچک، کهنه باشد یا جدید، تفاوت نمی‌کند. سالک باید مسیر سلوک خود را یکسره از خار و خاشاک معصیت بپیراید. وگرنه دغدغه گناهان می‌تواند او را در این بازگشت دچار تردید و دودولی کند و از پذیرش الطاف کرامند خداوندی محروم سازد. نکته دیگر که مهم‌تر است اینکه توبه واقعی نه تنها با گناه کردن سازگاری ندارد، که فکر و خیال گناه نیز توبه را در معرض شکنندگی و گسست قرار می‌دهد. بنده‌ای که پس از توبه، باز اندیشه تمرد و طغیان در سر می‌پروراند، خود را دست انداخته و به تمسخر گرفته است. یعنی در واقع هنوز عبودیت و خداترسی در جان‌ش استقرار نیافته و به نوعی گناه باطنی گرفتار می‌باشد. پس ضرور است که از این گناه هم توبه نماید، تا خداوند وعده پذیرش توبه را در حق او محقق سازد و بازگشت وی را آغوش بگشاید. بی‌شک تا انسان طعم محبت معبود راستین را نچشد و عشق به حضرت حق در جان‌ش ننشیند، هرگز از نافرمانی او در امان نخواهد بود.

محبت زدا

«اللَّهُمَّ وَ إِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ مِنْ كُلِّ مَا خَالَفَ إِرَادَتَكَ، أَوْ زَالَ عَنْ مَحَبَّتِكَ، مِنْ خَطَرَاتِ قَلْبِي، وَلَحَظَاتِ عَيْنِي، وَحِكَايَاتِ لِسَانِي»؛ «خدا! من از هر آنچه با خواسته‌ات ناساز آید و دوستی‌ات را نشاید، به درگاهت توبه می‌کنم؛ از هر اندیشه [ناپسند] دلم، و گوشه‌نگری‌های چشمم، و واگفته‌های زبانم».

تبیین و شرح

خداوند در قلب و دل هر انسانی ذره‌ای از محبت خود را به ودیعه نهاده. یعنی فطرتاً او را به گونه‌ای آفریده که نسبت به آفریدگار احساس محبت و دوستی دارد و در پی جلب خرسندی اوست. می‌ماند که انسان با این محبت چه کند و در بازار مکاره دنیا با آن چه معامله نماید.

از اموری که این علاقه الهی را در دل‌ها متزلزل می‌سازد و گاه آن را ریشه‌کن می‌کند، گناه و معصیت است. در این شکی نیست. نمی‌توان هم محبت و دوستی خدا را ادعا کرد و هم به خواست و اراده او پشت نمود و نافرمانی‌اش کرد.

در میان گناهان، گناهان پنهانی و دور از چشم و اطلاع دیگران، در ضربه زدن به این محبت کارایی بیشتر دارد. چون شخص به هنگام ارتکاب این گناهان، تنها با خدای خویش که او را می‌نگرد و گنااهش را می‌بیند، مواجه است. در این وضعیت، اگر گناهکار به خود آید و از گناه دست بردارد، خود نشانه‌ای بر وجود آن محبت در دل وی است اما اگر همچنان ادامه دهد، معلوم می‌گردد که آتش دوستی پروردگار در دل او در حال فرو مردن است. اینجاست که بنده، خالی از محبت خدا و بی‌سپر بلا با خشم و عقوبت الهی تنها می‌ماند و هیچ روی رهایی به خود نمی‌بیند.

امام سجاده (علیه السلام) و قضای الهی

امام سجاده (علیه السلام) درباره رضایت‌مندی از خدا (مقام رضا) و صفات بندگی چه توصیه‌هایی را بیان فرموده‌اند؟

امام سجاده (علیه السلام) در دعای سی و پنجم درباره مقامات بندگی و رضایت‌مندی از خدا چندین فراز فرموده‌اند که به چند نمونه آن اشاره می‌شود:

عارف خرسند

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَضِيَ بِحُكْمِ اللَّهِ، شَهِدْتُ أَنَّ اللَّهَ قَسَمَ مَعَايِشَ عِبَادِهِ بِالْعَدْلِ، وَأَخَذَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ بِالْفَضْلِ»؛ «ستایش خدا را از سرخشنودی به حکم و فرمان او. گواهی می‌دهم که خداوند روزی بندگانش را به عدالت تقسیم کرده و با تمام آفریدگانش به احسان بی‌استحقاق رفتار نموده است.»

تبیین و شرح

طرز نگاه انسان به جهان و مدیریت الهی حاکم بر آن، در خشنودی یا ناخرسندی او نسبت به حوادث و مقدرات نقش اساسی دارد. خداشناسِ راستین، جریان حاکم بر هستی را قضای الهی می‌بیند و معتقد است که تا چیزی مقدر نشده باشد، واقع نمی‌شود. از این‌رو پیوسته در مقابل قضا و قدر خداوند تسلیم و راضی است، هیچ اعتراضی ندارد و کلمه ای چون «ای کاش» در زندگی او کمترین کاربرد را دارد.

البته این به معنای دست روی دست گذاشتن و خودداری از حرکت و تلاش

برای دگرگون کردن وضعیت های نامطلوب نیست. همه وظیفه دارند زندگی مادی و دنیایی خود را در حد اعتدال و آن اندازه که برایشان مایه بی نیازی و آرامش خاطر باشد، سرو سامان دهند و به بهانه رضایت به قضا و قدر خداوند، از آن شانه خالی نکنند. اما پس از سعی و پشتکار لازم، نباید تفاوت ها، و سطح مختلف برخورداری ها موجب تشویش و اضطراب و ناخرسندی گردد و فرد را به دامن ناهنجاری های اخلاقی و رفتاری و مخالفت با تعالیم دینی اندازد و خدای متعال را به بی عدالتی و ستم در حق بندگان متهم شود.

تعلیم برتر

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَ لَا تَفْتِنَنِي بِمَا أُعْطِيَنَّهُمْ، وَ لَا تَفْتِنَهُمْ بِمَا مَنَعْتَنِي، فَأَحْسُدَ خُلُقَكَ، وَ أَعْطِ حُكْمَكَ»
«خداایا! بر محمد و خاندانش درود فرست و مرا به آنچه به دیگران عطا کرده ای، میازمای و آنان را به آنچه مرا داده ای، به فتنه مینداز، تا [سبب شود که] بر آفریدگانت رشک بَرَم و حُکمت را سبک شمارم.»

تبیین و شرح

مهم ترین تفاوت میان تعالیم اوصیائی و توصیه های عالمان اخلاق در باب تربیت و تهذیب نفس، در شیوه های ارائه شده برای رسیدن به هدف است. دستورهای مبنی بر تمرین و ریاضت و نفس ستیزی و مراقبت های سخت گیرانه در افعال و گفتار و حالات روحی که در نگاشته های اخلاقی آمده، هم زمان بر است و هم نتیجه چندان رضایت بخشی ندارد. مثلاً شخص باید برای درمان حسادت خود، تمرین ها و تحمل ها و پذیرش محرومیت ها را به جان بخرد و مدت زمان طولانی را به این امر مشغول باشد و آن گاه پس از پیمودن این راه دور و دراز چون بنگرد، آنچه به دست آورده نامطمئن و غیر قابل اعتماد است.

اما اگر همین فرد، نگاه و حرکت خود را در زندگی بر این اساس قرار دهد که نظام هستی با همه زیر و بالا و خرد و کلانش، در دست قدرت خداوند و تحت علم فراگیر اوست و در مدیریت حکیمانه و مدبرانه او بر ذره ذره عالم هیچ گزاف و ستمی وجود ندارد، خود به خود این باور بسیاری از مفاسد اخلاقی همچون حسادت و دشمنی و بدخواهی و بدگمانی و... را از وجود او ریشه کن می سازد و

وی را به تربیتی قابل اعتماد و آرامش بخش می‌رساند.

چنین کسی در مواجهه با کمبودها و نداری‌ها، پروردگار خویش را به ستم و بی‌عدالتی نسبت نمی‌دهد و بندگان او را به خاطر دارایی و رفاهشان به چشم حسادت و خشم نمی‌نگرد و به غایت، راضی و خرسند است. درین بازار اگر سودی ست با درویش خرسند است

خدایا منعم گردان به درویشی و خرسندی

شکر نداده‌ها

«وَاجْعَلْ شُكْرِي لَكَ عَلَى مَا زَوَيْتَ عَنِّي أَوْفَرَ مِنْ شُكْرِي إِيَّاكَ عَلَى مَا حَوَّلْتَنِي»؛ «و سپاس مرا به خاطر آنچه از من باز داشته‌ای، بیش از سپاس گزاری ام در برابر آنچه به من ارزانی کرده‌ای، قرار ده».

تبیین و شرح

بنده عارف خدا می‌داند که هرگاه نعمتی از او دریغ شود، مصلحت خدا آن را اقتضا کرده است؛ خداوند بهتر از هر کس ظرفیت‌ها و قابلیت‌های بندگان را می‌شناسد و هم به خاصیت و فایده و تأثیرات نعمت‌هایش از همه آگاه‌تر است. پس اوست که تناسب میان حالات، روحیات و استعدادهای فرد، و نعمت‌ها را تشخیص می‌دهد و به مصلحت و حکمت، میان آنها را به هم می‌پیوندد. ازاین‌روست که بنده باید به نداده‌ها شاکرتر باشد، زیرا اگر آن نداده‌ها داده می‌شد، بی‌شک زیان‌آور بود و محرومیت از پاداش‌های اندوخته خداوند را در پی داشت. خداوند بی‌آنکه بنده‌اش را در محذور قرار دهد و شاهد پشیمانی دردناک او باشد، بسیاری از امور به ظاهر مطلوب اما در واقع ناخوشایند را از او دور داشته و عوض آن، بهترین‌ها و شایسته‌ترین‌ها را برایش در نظر گرفته است. پس بیایید به جای گله‌گزاری و شکایت به درگاه خدای تعالی، ناب‌ترین حمد و سپاس خود را نثار آن یگانه معبود کنیم که بر ما ترحم نمود و برای ما «نداده‌ها» بی‌مقدر فرمود.

میزان عزت

«وَاعْصِمْنِي مِنْ أَنْ أَظُنَّ بِذِي عَدَمٍ خَسَاسَهُ، أَوْ أَظُنَّ بِصَاحِبِ ثَرَوَةٍ فَضْلًا، فَإِنَّ الشَّرِيفَ مَنْ شَرَّفَتْهُ طَاعَتُكَ، وَالْعَزِيزَ مَنْ أَعَزَّتْهُ عِبَادَتُكَ»؛ «مرا بازدار که به

بینوایی گمان خست و بخل برم یا پندارم که ثروتمند فضیلتی دارد؛ زیرا انسان با شرافت کسی است که فرمان بردن از تو او را شرافت بخشیده باشد، و با عزّت کسی است که بندگی ات عزّتش داده باشد».

تبیین و شرح

در جوامع ابتدایی که خبری از تعالیم الهی در آنها نیست، و در میان مردمی که در فهم درست معارف دینی به اشتباه افتاده اند، ملاک عزّت و کرامت، یا مقام و موقعیت اجتماعی است و یا مال و ثروت دنیایی؛ مردم، بیش از همه، منصب داران و خرپولان را ارج و قرب می نهند، به حال آنان غبطه می خورند و گشایش مشکلات و گرفتاری های خود را از آنان می جویند. و در مقابل، بینوایان و کمبود داران در چشم ایشان پست ترین جایگاه را دارند و به شکل های مختلف تحقیر و توهین می شوند.

این نگرش اهانت بار و حقارت آمیز، در اسلام به شدت نقد و نفی شده و عکس آن مورد تأیید و تبیین قرار گرفته است. با توجه به دعای امام (علیه السلام) شرافت و عزت آدمی در گرو چیزی است که وی را در ارتباط با خداوند منبع همه ارزش ها و والایی ها قرار می دهد.

به عبارت دیگر، کرامت فرد فرد انسان ها به ویژگی ها و صفات زائل نشدنی و جدایی ناپذیر از ذات آنها بستگی دارد؛ نه اموری که نبودشان کمترین خللی در عظمت ظاهری و باطنی به وجود نمی آورد و بودشان اسباب هیچ فضیلت و کرامتی نمی شود. از این رو، نه «قارون» ها و «فرعون» های دیروز و امروز دارای کرامت و عزّت انسانی بودند و هستند، و نه «ابوذر» های تبعیدی و یا «سلمان» ها و «عمار» ها و «مقداد» های رنج دیده تاریخ نقص و کمبودی داشتند.

عزّت حقیقی از آن خدا و رسول؟ است، و مؤمنان اگر بر محور انسانیت حرکت کنند و در مسیر عالی ترین مراتب عقلانی و شعور الهی، خود را با مبدأ متعال هستی مرتبط سازند، از آن عزت حقیقی سهمی به سزا خواهند یافت و تمام عظمت های دنیایی در چشمشان بی اعتبار شده، هیچ قدرتی را توان دست یابی و سلطه بر آنان نخواهد بود.

امام سجاد(علیه السلام) و وظایف فرزندان

وظایف ما در برابر پدر و مادر چیست؟ امام سجاد(علیه السلام) در این باره چه فرموده‌اند؟

امام سجاد(علیه السلام) در دعای بیست و چهارم توصیه‌ها و راهکارهای فراوانی را در خصوص چگونگی رفتار فرزندان با پدر و مادر بیان فرموده‌اند که به چند نمونه آن اشاره می‌شود:

کانون مهر

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَهَابُهُمَا هَيْبَةَ السُّلْطَانِ الْعَسُوفِ، وَ أَبْرَهُمَا بِرَّ الْأُمِّ الرَّؤُوفِ، وَ اجْعَلْ طَاعَتِي لِوَالِدَيَّ وَ بَرِّي بِهِمَا أَقْرَّ لِعَيْنِي مِنْ رَقْدِهِ الْوَسْنَانِ، وَ أَثْلَجَ لَصَدْرِي مِنْ شَرِّهِ الظَّمَانِ»؛ «خدایا! چنان کن که از پدر و مادرم چنان بترسم که از پادشاه خودکامه و به آن دو چنان نیکی کنم که مادری مهربان و رؤوف [در حق فرزندان خویش]، و فرمانبرداری از پدر و مادر، و نیکی کردن من در حق ایشان را برایم از خواب در چشم خواب آلوده شادی آورتر، و از آب خنک در کام خشکیده گواراتر قرار ده.»

تبیین و شرح

نظام عاطفی خانواده و به طور مشخص مهرورزی فرزندان به پدر و مادر، عاملی مهم و اساسی در تحکیم خانواده و همبستگی اعضای آن به شمار می‌آید. عاطفه و احساس قوی در یک محیط صمیمی و جذاب و سالم چنان در ارضای

حس مهرطلبی انسان مؤثر است که مانع هوس‌های غلط و بیمارگونه می‌شود و از پیدایش عقده‌های پیچیده روانی جلوگیری می‌کند.

همچنین استحکام روابط خانوادگی و انس و الفت واقعی در کانون خانواده می‌تواند یک جامعه را به یک خانواده تبدیل کند و از آن دژی محکم در برابر ناملایمات داخلی و خارجی پدید آورد. با پیشرفت‌های گسترده جامعه بشری که محصول صنعتی شدن زندگی است، آنچه از دیده‌ها مخفی مانده و بدان توجه کافی نشده، گسستگی روابط خانوادگی و به وجود آمدن خلأهای بزرگ عاطفی در میان افراد است که نهایتاً منجر به فروپاشی نهاد بزرگ جامعه خواهد شد.

فرزندانی که در حق پدر و مادر خود کم عاطفگی و بی‌احساسی پیشه می‌کنند و خود را در هر زمان آزاد از فرمان و خواهش آنها می‌خواهند، بی‌شک برای جامعه خویش نیز عضوی دلسوز و از جان گذشته نتوانند بود. اگر اسلام دفاع از حریم دین و شریعت و میهن را وظیفه هر مسلمان قلمداد کرده، مبنای قوی آن را در برابر تحکیم عواطف خانوادگی و دین‌پی‌ریزی نموده است.

افزون بر این آثار اجتماعی، رعایت یا عدم رعایت حقوق پدر و مادر از طرف فرزندان بر تربیت و اخلاق فردی آنان بسیار اثرگذار است و آثار مهیا و زنده آن در زندگی دنیایی ایشان به وضوح آشکار خواهد شد که یا سعادت و نیکبختی است و یا شقاوت و رنج و تیره‌روزی.

این‌چنین باش

«اللَّهُمَّ خَفِّضْ لَهُمَا صَوْتِي، وَ أَطِبْ لَهُمَا كَلَامِي، وَ أَلِنْ لَهُمَا عَرِيكَتِي، وَ أَعْطِفْ عَلَيْهِمَا قَلْبِي، وَ صَيِّرْنِي بِهِمَا رَفِيقاً، وَ عَلَيْهِمَا شَفِيقاً»؛ «خدایا! مرا در برابر آن دو آهسته‌گوی، خوش سخن و نرم‌خوگردان. دلم را به آنان معطوف بدار و با آنان مهربان و پرشفقت قرارم ده».

تبیین و شرح

این بیان امام سجاد(علیه السلام) در واقع اشاره به مقام و مرتبه خاص پدر و مادر دارد که بر فرزندان رعایت و حرمت‌گزاری آن لازم و ضروری است. وظیفه فرزندان فقط

تأمین آسایش مادی و ظاهری والدین نیست که اگر بود چنان مشکل و دیریاب نبود. نرم خویی، خوش‌سخنی، تواضع و به جای آوردن برترین و زیباترین ادب‌ها در قبال پدر و مادر، به خصوص در شرایط سست و شکننده شدن روابط عاطفی، بسیار ضروری و به همان اندازه سخت و پرهزمت است.

فرزندان حتی در بدترین وضعیت نباید حرمت پدر و مادر خویش را نادیده بگیرند و اسباب خواری و ذلت آنها را فراهم نمایند. باید توجه داشت که در تعلیم دینی آنچه درباره فروتنی و خاکساری در برابر پدر و مادر ذکر شده، جز در شأن امامان معصوم (علیهم السلام) و یا عالمان بزرگ وارد نشده است و این حاکی از عظمت مقام ایشان نزد خداوند و جبران‌ناپذیر بودن زحمات و رنج‌های آنان است.

باید ببخشید

«اللَّهُمَّ مَا تَعَدَّيَا عَلَىٰ فِيهِ مِنْ قَوْلٍ، أَوْ أَسْرَفَا عَلَىٰ فِيهِ مِنْ فِعْلٍ، أَوْ ضَيَعَا لِي مِنْ حَقٍّ، أَوْ قَصَّرَا بِي عَنْهُ مِنْ وَاجِبٍ، فَقَدْ وَهَبْتَهُ وَجَدْتَهُ بِهِ عَلَيْهِمَا، وَرَغِبْتُ إِلَيْكَ فِي وَضْعِ تَبِعَتِهِ عَنْهُمَا، فَإِنِّي لَا أَتُهُمُّهُمَا عَلَىٰ نَفْسِي، وَلَا أَسْتَبْطِئُهُمَا فِي بَرٍّ، وَلَا أَكْرِهُ مَا تَوَكَّلِيَاهُ مِنْ أَمْرٍ يَا رَبِّ»؛ «خدایا! هرگاه با من به تندی سخن گفته‌اند، یا رفتار نابجایی داشته‌اند، یا حقی از من را تباه نموده‌اند، یا در وظیفه خویش نسبت به من کوتاهی کرده‌اند، این همه را من بر ایشان بخشیده‌ام و بدین‌سان بزرگشان داشته‌ام؛ من از تو می‌خواهم که پیامدهای بد اعمالشان را از آنان برداری، که من ایشان را در رابطه با خود محکوم نمی‌دانم و در نیکی کردن به خود سست و کند رفتارشان نمی‌شمارم و نگران نیستم که کارهای مرا عهده‌دار بوده‌اند؛ ای پروردگار من!».

تبیین و شرح

پدر و مادر، خواه ناخواه، در مسیر تربیت فرزندان خود و سرپرستی مادی و معنوی آنها، گاه دچار خطاها و رفتارهای ناهنجاری می‌شوند و کوتاهی‌هایی از آنها سر می‌زند. نگاه فرزندان به این تقصیرها باید عذرپذیرانه و توأم با گذشت و چشم‌پوشی باشد و هرگز به روی پدر و مادر خویش نیاورند که چه باید می‌کردند و چه‌ها نکردند که می‌بایست می‌کردند.

بالا تر اینکه به پاس داشت سال‌ها رنج بی‌مزد و سعی بی‌منت آن دو موجود عزیز، در حق آنان دعا کند و از خدا بخواهد که تبعات بدی‌های احتمالی آنان را از ایشان بردارد و با آمرزش خود، بر درجات بهشتی و معنوی آنان بیفزاید. چنین شیوه رفتاری باعث می‌شود رابطه محبت و دوستی میان فرزندان و والدین پیوسته و ناگسستنی باقی بماند و موجبات دلخوری و ناراحتی در سایه لطف پروردگار، برای همیشه از میان برداشته شود و صمیمیت‌ها به چندین برابر افزوده گردد.

چه قصاصی

«أَيْنَ إِذَا يَا إِلَهِي طُولُ شُغْلِهِمَا بِتَرْبِيَّتِي؟! وَ أَيْنَ شِدَّةَ تَعَبِهِمَا فِي حِرَاسَتِي؟! وَ أَيْنَ إِفْتَارُهُمَا عَلَى أَنْفُسِهِمَا لِلتَّوَسُّعِ عَلَيَّ؟ هَيْهَاتَ مَا يَسْتَوْفِيَانِ مِنِّي حَقَّهُمَا، وَ لَا أُدْرِكُ مَا يَجِبُ عَلَى لَهْمَا، وَ لَا أَنَا بِقَاضٍ وَظِيفَهُ خِدْمَتِهِمَا»؛ «معبود من! اگر بدی‌های آنان را تقاص کنم پس آن تلاش‌های طولانی‌شان برای من، و آن رنج طاقت‌سوزشان در نگاه‌داری من، و آن سخت‌گیری‌شان بر خود برای آسایش من، چه خواهد شد؟ نه، هرگز نتوانند تمام حق خود را از من دریافت کنند و من نتوانم آنچه را در قبال ایشان بر عهده من است، به شایستگی بگذارم و بار خدمتشان را به نیکی بر دوش کشم».

تبیین و شرح

در مقایسه‌ای کوتاه میان آنچه پدر و مادر برای آرامش و امنیت فرزند خود هزینه کرده‌اند – که اگر نمی‌کردند زبان‌های جبران‌ناپذیری متوجه سعادت دنیا و آخرت فرزندان می‌شد – و میان کوتاهی‌ها و تقصیرهای ایشان، ما را به این نتیجه می‌رساند که با حکم وجدان باید همواره در برابر آن دو فرشته رحمت الهی، کوچکی و فروتنی پیشه نماییم و یک لحظه از وظیفه خدمت‌گزاری به آنان غفلت نکنیم.

راستی فرزندانی که چون به سن رشد و توانایی می‌رسند، خیال انتقام‌گیری از پدر و مادر را در سر می‌پروراند و به جبران سهل‌انگاری‌های ایشان بر آنان

سخت می گیرند و رنجشان می دهند، یا آنان را به دادگاه عدل خداوند حواله می کنند، آیا می توانند آن همه عمر بر باد رفته پدر و مادر در نگه داری و تربیت خود را به ایشان بازگردانند و بر تمام زیان های مالی و جانی ایشان در راه آسایش فرزند، چشم فرو ببندند و با ناسپاسی تمام، ادعای حقوق از دست رفته کنند؟

بی شک اگر تمام عمر و سرمایه مادی و معنوی فرزندان در راه خدمت گزاری به پدر و مادر صرف گردد و تمام کوتاهی های آنان نادیده گرفته شود باز هم اندکی از حقوق هنگفت آنان ادا نشود و هیچ بار منتی متوجه آنان نگردد؟

آخر اینکه فرزندان هستی و وجود خود را مدیون پدر و مادراند و این با هیچ کاری، حتی جان سپردن در راه آسایش و امنیت و سلامت آنان، قابل تلافی و جبران نیست. حال تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

چشم امید

«اللَّهُمَّ لَا تُنْسِنِي ذِكْرَهُمَا فِي أَدْبَارِ صَلَوَاتِي، وَ فِي إِيَّ مِنْ أَنَاءِ لَيْلِي، وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ سَاعَاتِ نَهَارِي. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ اغْفِرْ لِي بِدُعَائِي لَهُمَا، وَ اغْفِرْ لَهُمَا بِبِرِّهِمَا بِي مَغْفِرَةٍ حَتْمًا، وَ ارْضَ عَنْهُمَا بِشَفَاعَتِي لَهُمَا رِضًى عَزْمًا،

وَ بَلِّغْهُمَا بِالْكَرَامَةِ مَوَاطِنَ السَّلَامَةِ»؛ «خدایا! از خاطرم مبر که پس از نمازهایم، و در هر لحظه از شب و در هر ساعت از روزم، به یاد آنان باشم. خدایا بر محمد و آل محمد و خاندانش درود بفرست و به دعایم در حق ایشان مرا بیامرز، و آنان را به سبب نیکی کردنشان به من، به آمرزش بایسته، ببخشای، و به شفاعت من از آنان خشنود باش، و با کرامت خود، آن دو را به سلامت و رستگاری برسان».

تبیین و شرح

پدر و مادر از حق دارانی هستند که خداوند فراموش کردنشان و از یاد بردنشان را هرگز روا نداشته، زیرا ایشان سرچشمه های واسطه تمام خیرات و برکات و نعمت هایی هستند که در طول زندگی به ما می رسد و در واقع فراموش کردنشان و

بی توجهی به آن دو، از یاد بردن بزرگ ترین نعمت های الهی و ناسپاسی در مقابل پروردگار هستی آفرین و حیات بخش است و معلوم است که چنین فراموشی ای چه تبعاتی سنگین و تنگناهای سختی را پیش روی آدمی می نهند. یاد کردن پدر و مادر در هر لحظه از ساعت شب و روز، ذکر خدا گفتن است که رویگردانی از آن به تعبیر قرآن «مَعِيشَه ضَنْک؛ زندگی تنگ و ناگوار» در پی می آورد؛ پیش از عذاب آخرت، دنیای شخص را با فلاکت و نکبت مواجه می سازد.

یاد کردن پدر و مادر به دعا کردن و دستگیری و اطلاع از حال و روز آنان، رحمت و مغفرت خداوند را شامل حال فرزندان قرار می دهد و آنان را به مراتب بالایی از تقرب می رساند. پس، فرزندان اگر راحت جان و جهان خویش را هم طالب باشند، راهش نیکی کردن به پدر و مادر و هواداری از آنهاست، به خصوص در دوران فرتوتی و ناتوانی ایشان، که بیش از هر وقت دیگر به توجه و یاری فرزندان نیازمندند و به آنها چشم امید دارند.

امام سجاد(علیه السلام) و وظایف پدر و مادر

وظایف پدر و مادر در برابر فرزندان چیست؟

امام سجاد(علیه السلام) در دعای بیست و پنجم دعاها و وظایف متعددی را برای پدر و مادر در برابر فرزندان بیان فرموده‌اند که به چند نمونه آن اشاره می‌شود:

فرزند صالح

«اللَّهُمَّ وَمَنْ عَلَى بَقَاءِ وَلَدِي، وَبِإِصْلَاحِهِمْ لِي، وَبِإِمْتَاعِي بِهِمْ»؛ «خدایا! منت گذار بر من، به: باقی‌نهادن فرزندانم، سامان دادن و اصلاحشان به نفع من، و برخوردار کردن من از ایشان».

تبیین و شرح

زندگی و حیات باقی برای فرزندان، خود به خود نمی‌تواند امری مطلوب و درخواستی موجه باشد. چه بسا فرزندی که عمر طولانی یافتند اما زندگی‌شان جز رنج و رسوایی برای خود و پدر و مادر نبود و دیگران نیز از وجودشان راحت و آسایش نداشتند. بنابراین می‌نگریم که پیشوای عابد ما پس از درخواست بقای فرزندان، مسئله شایسته و صالح بودن آن‌ها را پیش می‌کشد و اینکه برای پدر و مادر و دیگران عناصری مفید و ارزشمند باشند. اصل مهمی که معمولاً در رابطه میان فرزندان و پدر و مادر مغفول می‌ماند،

اصل اصلاح و تربیت اخلاق فرزندان است. هرچه جامعه‌ی بشری پیشرفت‌های حیرت‌آور بیشتری در عرصه‌های گوناگون علمی و فنی را تجربه می‌کند، توجه او به مسائل روحی و معنوی به خصوص درباره نوجوانان و جوانان رو به کاستی می‌نهد. شاهدیم که بسیاری از پدران و مادران هرچه در توان دارند برای رفاه و آسایش مادی فرزندان خود می‌کوشند و نخستین اولویت زندگی‌شان برآوردن توقعات جسمی و ارضای انگیزه‌های مادی آنان است بی آنکه گام مهمی در تربیت اخلاق دینی فرزندان پیش بگذارند و تلاش در خوری از خود نشان دهند. غافل از اینکه این روش نه تنها برای آینده فرزندان خطرآفرین و زیان‌آور است که فردای زندگی پدر و مادر را نیز دستخوش ناملایمات و نگرانی‌ها قرار می‌دهد. چنین فرزندانی که طعم صلاح و شایستگی را نچشیده‌اند و به تربیت دینی آمیخته نشده‌اند، نخواهند توانست به هنگام نیاز پدر و مادر به مهر و عاطفه فرزندی، به آنان پاسخ مثبت دهند و آنان را در دامن محبت بی‌دریغ خویش بپرورند و آرامش ببخشند.

پدرانه

«إِلَهِي أَمِدْ لِي فِي أَعْمَارِهِمْ، وَ زِدْ لِي فِي آجَالِهِمْ، وَ رَبِّ لِي صَغِيرَهُمْ، وَ قَوْلِي ضَعِيفَهُمْ، وَ أَصِحِّ لِي أَبْدَانَهُمْ وَ أَدْيَانَهُمْ وَ أَخْلَاقَهُمْ، وَ عَافِهِمْ فِي أَنْفُسِهِمْ، وَ فِي جَوَارِحِهِمْ، وَ فِي كُلِّ مَا عُنِيتُ بِهِ مِنْ أَمْرِهِمْ، وَ أَدِرْ لِي وَ عَلَى يَدِي أَرْزَاقَهُمْ»؛ «معبودا! به خاطر من بر آسایش و رفاهشان بیفز، عمرشان را طولانی کن، فرزندان‌شان را بی‌پروان، ناتوان‌شان را توانا گردان، جسم و دین و خویشان را، و جان و تن و هر کارشان را که به من مربوط است، از هرگزندی در امان بدار، و روزی ایشان را به دست من فراوان و پیوسته گردان.»

تبیین و شرح

این پاره از دعا، نقش برجسته و بی‌بدیل پدر در خانواده را به تصویر می‌کشد. در مکتب تربیتی اسلام، سرپرستی پدر شامل امور رفاهی، سلامت، تربیتی و اجتماعی خانواده می‌شود که وی باید با دیدی وسیع و همه‌جانبه‌نگر،

با دو چشم دنیایی و آخرتی، صلاح و خیر اهل بیت خود را ملاحظه نماید و به مدیریت و هدایت آنان همت گمارد. قدرت و توانایی بالای پدر در ایفای نقش خود در تمام این زمینه‌ها بهترین تأمین‌کننده آرامش روحی - روانی افراد خانواده است. هرگونه اظهار ضعف و ناتوانی پدر در محیط خانه باعث می‌شود افراد تحت سرپرستی او خود را تنها و بدون تکیه‌گاه مطمئن احساس کنند و در برابر هجمه‌های بیرونی و درونی، بی‌دفاع بمانند و چاره‌ای جز تسلیم نداشته باشند.

تربیت فطری

«وَاعْنَىٰ عَلَىٰ تَرْبِيَّتِهِمْ وَتَأْدِيبِهِمْ وَبِرَّهِمْ، وَاجْعَلْهُمْ لِي عَوْناً عَلَىٰ مَا سَأَلْتُكَ»؛ «و مرا بر تربیت و ادب کردن و نیکی کردن با آنها یاری کن ... و ایشان را در عمل کردن آنچه از تو خواسته‌ام یاور من قرار ده».

تبیین و شرح

تربیت یعنی شکوفا کردن استعدادهای درونی افراد. مربی، صنعت‌گر نیست که چیزی بسازد و ایجاد کند و بتواند آنچه را در ذهن دارد، در دنیای خارج از ذهن به وجود آورد. هرکس با استعدادها و ظرفیت‌های خاصی به دنیا می‌آید که اگر در مسیر تربیت درست قرار بگیرد و مربی‌ای تجربه دیده و آگاه او را بپرورد، آن استعدادها بروز می‌یابد و شکوفا می‌گردد و آن ظرفیت‌ها و قابلیت‌ها به بهترین و سودمندترین شکل خود را نمودار می‌سازد. پس در تربیت، شخصیت‌ها و فطرت‌ها دگرگون نمی‌شوند، بلکه آنچه که هست، از حالت خفته و بی‌حرکتی به جنبش و حرکت و رشد درآمده به بالندگی می‌رسد. بنابراین، مربی باید نخست انسان‌شناس و آشنا به توانایی‌های فطری بشر باشد، آفت‌های تربیت و راه جلوگیری و درمان آنها و نیز عناصر مفید و شیوه بهره‌مندی از آنها را به خوبی بشناسد. پس کسی که دستی از دور بر آتش دارد و از انسان جز جسم و فعل و انفعال‌های شیمیایی و فیزیکی درک نمی‌کند، نمی‌تواند مربی مناسبی باشد و بی‌شک در تربیت افراد دچار خطاها و لغزش‌های فاحش خواهد شد.

تربیت و ادب کردن فرزندان به آداب پسندیده عرفی و شرعی، کار بسیار حساس و پرمشکلی است. از این رو، امام (علیه السلام) خداوند را در این امر به یاری می‌طلبد و می‌خواهد که پرورش آنان را برای ایشان سهل و آسان گرداند و فرزندان را در انجام این وظیفه، رام و پذیرای برنامه‌های تربیتی و پرورشی وی قرار دهد.

از زبان همه برای همه

«اللَّهُمَّ أَعْطِنَا جَمِيعَ ذَلِكَ بِتَوْفِيقِكَ وَ رَحْمَتِكَ، وَ أَعِزَّنَا مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ، وَ أَعْطِ جَمِيعَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ مِثْلَ الَّذِي سَأَلْتُكَ لِنَفْسِي وَ لَوْلَدِي فِي عَاجِلِ الدُّنْيَا وَ آجِلِ الْآخِرَةِ»؛ «خدایا! این همه را به توفیق و رحمتت به ما ارزانی کن، و ما را از عذاب آتش افروخته دوزخ در پناه آور، و همانند آنچه را من برای این جهان و آن جهان خود و فرزندانم از تو خواسته‌ام، به همه مردان و زنان مسلمان و با ایمان عطا فرما».

تبیین و شرح

امام سجاد (علیه السلام) با علم محیط و فراگیر خویش، به نیازهای واقعی بشر بیش از خودشان آگاه است، و نیز می‌داند که دعایش به عنوان مقرب‌ترین وجود در درگاه الهی، بلندترین شأن و جایگاه را دارد و هرگز مردود نخواهد شد. از این رو، به نیابت از زبان دل همه مردان و زنان مومن و مسلمان، آنچه را مایه صلاح و اصلاح دنیا و آخرت ایشان است، از خداوند می‌طلبد و با نفس مقدس خود همگان را دعا می‌کند.

جدای از این مطلب، سفارش اسلام به دعا کردن مسلمانان و مؤمنان در حق یکدیگر حاکی از اهمیت و ضرورت همگانی این مسئله است. حکمت این توصیه را شاید بتوان در فواید بزرگ اجتماعی آن جستجو کرد که در نهایت به افراد جامعه بازگشت می‌کند. عافیت، امنیت و سلامت فردی، همیشه در گرو جامعه‌ای به دور از ناملایمات و گرفتاری هاست. افراد هر اندازه که خود تربیت شده، اخلاقی، متدین و... باشند، چون به محیط ناامن جامعه پای گذارند و در برخورد با دیگران نادرستی و کج خلقی و آشفته‌گی‌های متعدد روحی

و روانی را مشاهده کنند، بی شک خود و شایستگی ها فردی شان مورد تهدید قرار می گیرد.

بنابراین درست آن است که آنچه از نیکی ها و فضایل و سودمندی های که برای خود از خدا می طلبیم، برای دیگران نیز درخواست نماییم و آنان را به اندازه خویش، بلکه بیشتر، در معرض باران کرامت سرریز پروردگار بخواهیم که فرمود:

(إِنْ أَحْسَنْتُمْ، أَحْسَنْتُمْ لِنَفْسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا)^۱

«اگر خوبی کنید، به خود کرده اید و اگر بدی کنید، به زیان خود کرده اید.»

^۱ اسراء (۱۷)، آیه ۷

امام سجاد(علیه السلام) و احترام همسایگان

امام سجاد(علیه السلام) درباره رعایت حقوق همسایگان چه توصیه‌هایی فرموده‌اند؟

امام سجاد(علیه السلام) در دعای بیست و ششم سفارش‌های متعددی درباره رعایت حقوق همسایگان بیان فرموده‌اند که به چند نمونه آن اشاره می‌شود:

همسایه داری

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَتَوَلَّنِي فِي جِيرَانِي وَ مَوَالِي وَ الْعَارِفِينَ بِحَقِّنَا وَ الْمُتَبَذِّينَ لِأَعْدَائِنَا بِأَفْضَلِ وَلَايَتِكَ»،
«خدایا! بر محمد و خاندانش درود فرست و مرا به نیکوترین شیوه خود، عهده‌دار کار همسایگان و دوستانم که به حق ما آشنایند و از دشمنان ما یکسره جدا، قرارده».

تبیین و شرح

اگرچه اسلام یک آیین اجتماعی صرف نیست، اما بسیار از قوانین و دستورات آن در صحنه اجتماع بروز می‌یابد و عملی می‌شود. از این رو، این آیین مقدس، به جامعه و اجتماع و حفظ همبستگی‌ها و رابطه‌های اجتماعی نگاهی ویژه دارد و برای نظام‌های جمعی، تعالیم خاصی در نظر گرفته است. مسئله همسایه و آداب همسایه‌داری و حفظ پیوندها و علقه‌های محبت و دوستی میان هم‌کیشان و دوستان، از این منظر، بسیار حساس و حیاتی است. اینکه بخش مهمی از کتاب‌های حدیثی ما به آداب همسایه‌داری و شیوه‌های تعامل

افراد جامعه دینی با یکدیگر اختصاص داده شده، خود گواه روشنی است بر نقش بزرگ این مسئله در رشد اخلاقی افراد و جوامع دینی و رساندن آنها به کمال مطلوب مورد نظر اسلام. پدیده غیرقابل انکار امروز شهرهای کوچک و بزرگ، تراکم جمعیت و به هم فشردگی خانه‌های مسکونی است. اما آیا به همین میزان، دل‌ها و جان‌های شهروندان به هم نزدیک، و فاصله‌های احساسی و عاطفی میان آنها نیز برداشته شده است. با شک و تردید می‌توان در این باره پاسخ مثبت داد. راستی چرا چنین است. مگر پیامبر ص ما تا چهل خانه را همسایه قرار نداد^۱ و مگر نفرمود که همسایه آزار بوی بهشت را در نخواهد یافت^۲ و هرکسی سیر بخوابد و همسایه‌اش گرسنه باشد، از من نیست^۳ این همه تأکید و توصیه برای چیست؟ جز برای این است که جامعه دینی در درون و بیرون، جامعه‌ای با پیوندهای عمیق انسانی و برخوردار از چنان استحکام و همبستگی باشد که افراد، با اعتماد و اطمینان کامل به یکدیگر در سایه زندگی‌ای مسالمت‌آمیز و شرافت‌مندانه، به وظایف بندگی خود اقدام نمایند و چشم طمع دشمنان و بدخواهان نیز از آنان تا همیشه برداشته شود.

هوادار هم

«وَوَفَّقَهُمْ لِقَامِهِ سُنَّتِكَ وَ الْاِخْذِ بِمَحَاسِنِ اَدَبِكَ، فِي اِرْفَاقٍ ضَعِيفِهِمْ وَ سَدِّ خَلَّتِهِمْ، وَ عِيَادَةِ مَرِيضِهِمْ، وَ هِدَايَةِ مُسْتَرْشِدِهِمْ، وَ مَنَاصَحَةِ مُسْتَشِيرِهِمْ، وَ تَعَهُّدِ قَادِمِهِمْ، وَ كِتْمَانِ اَسْرَارِهِمْ، وَ سِتْرِ عَوْرَاتِهِمْ، وَ نَصْرَةِ مَظْلُومِهِمْ، وَ حُسْنِ مُوَاَسَاتِهِمْ بِالْمَاعُونِ، وَ الْعَوْدِ عَلَيْهِمْ بِالْجِدَّةِ وَ الْاِفْضَالِ، وَ اِعْطَاءِ مَا يَجِبُ لَهُمْ قَبْلَ السُّؤَالِ»؛ «و توفیقشان ده که سنت و آیین تو را به پا دارند و نیکویی‌های خلق تو را فرا بگیرند، به اینکه در میان خود، ناتوان را مدد رسانند، نیاز به یکدیگر برآورند، از بیماران عیادت کنند، ره جویان را راه نمایند،

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۶۶۹.

^۲ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۵۰.

^۳ الکافی، ج ۲، ص ۱۶۹.

با مصلحت‌خواهان خیرخواهی ورزند، مسافران را به پیشواز روند، رازداری کنند، کاستی‌ها را بیپوشانند، ستم‌دیدگان را یاری دهند، با آنان در ضرورات زندگی هم‌سطحی نمایند و به توانگری و بخشش و برآوردن حاجت‌ها پیش از نیازخواهی، به آنان سود رسانند».

تبیین و شرح

در این فراز، درخواست امام زین‌العابدین (علیه السلام) از خداوند این است که همسایگان و دوستان در میان خود، سنت‌ها و تعالیم الهی را اقامه کنند و به آداب نیک اسلامی آراسته شوند، تا از این رهگذر، در اجتماع خود، رفاه و بهزیستن و حیات کمال یافته اسلامی را تجربه نمایند و الگویی برای دیگر مردمان و جوامع باشند.

هر یک از آداب مذکور در دعا را می‌توان سنگ‌بنایی دانست برای ساخت و تشکیل جامعه‌ای مطلوب و آرمانی، طبق برنامه‌ها و تعالیم اسلامی. جامعه‌ای که در آن، افراد به عنوان همسایه، همکار، آشنا، خویشاوند و... به شکل‌های مختلفی همچون (دستگیری از ناتوانان، کمک به نیازمندان، عیادت از بیماران، مشورت دادن، راهنمایی کردن، رازداری، عیب‌پوشی، مظلوم‌گرایی، وام‌دادن، تقسیم لوازم ضروری زندگی و...) از یکدیگر هواداری و پشتیبانی می‌کنند و هرکس خود را در بهبود حال دیگری و برداشتن بار مشکلات و گرفتاری‌ها از دوش او موظف و مسئول می‌داند. چنین اجتماعی بی‌شک رو به پیشرفت و تعالی دارد و همواره مورد توجه و عنایت خداوند است.

خوبی، در پاسخ بدی

«وَ اجْعَلْنِي اللَّهُمَّ أَجْزَى بِالْإِحْسَانِ مُسِيئَهُمْ، وَ أَعْرِضْ بِالتَّجَاوُزِ عَنْ ظَالِمِهِمْ، وَ اسْتَعْمِلْ حُسْنَ الظَّنِّ فِي كَافَّةِهِمْ، وَ اتَوَلَّى بِالْبِرِّ عَامَّتَهُمْ، وَ اغْضُ بَصَرِي عَنْهُمْ عَقَّةً، وَ أَلِنْ جَانِبِي لَهُمْ تَوَاضَعًا، وَ أَرْقُ عَلَى أَهْلِ الْبَلَاءِ مِنْهُمْ رَحْمَةً، وَ أَسِرُّ لَهُمْ بِالْغَيْبِ مَوَدَّةً، وَ أَحِبُّ بَقَاءَ النِّعْمَةِ عِنْدَهُمْ نُصْحًا، وَ أَوْجِبْ لَهُمْ مَا أَوْجِبُ لِحَامَتِي، وَ أَرْعَى لَهُمْ مَا أَرْعَى لِخَاصَّتِي»؛
«خدا! چنان کن که همسایگان و

دوستان بد کردار خود را به نیکی پاسخ دهم و به عفو و گذشت، از ستمگران روی بگردانم، و درباره همه‌شان گمان نیک برم و جملگی آنان را با مهربانی و نیکی مدد رسانم، و به پاکدامنی دیده از ناروای آنان بریندم، و از سر فروتنی، با ایشان نرم رفتاری کنم، و به دلسوزی، بر بلا دیدگان‌شان رقت آورم و در نبودشان، آشکارا دوستشان بدارم و از سر خیرخواهی، ابقای نعمتشان را آرزو نمایم و هرچه را برای خویشان خود می‌خواهم، برای آنان نیز بخواهم و هر حقی را که برای نزدیکان خود نگه می‌دارم، برای آنان نیز نگاه دارم.»

تبیین و شرح

اجتماع بشری حتی در جوامع دینی، با آفت‌ها و آسیب‌هایی روبرو است. نزاع‌ها، اختلافات و کشمکش‌های فردی و گروهی نمونه‌ای است از آن آفات که اکثراً از تفاوت‌های خود خواسته یا ناگزیر افراد سرچشمه می‌گیرد. تفاوت‌های اخلاقی، روحی، مادی، فهمی و شعوری و انگیزه‌های دنیایی و توقعات نامعقول و ناسازگاری برداشت‌ها، همگی از عوامل چالش برانگیز در اجتماعات بشری است. راه‌کارهایی که اسلام برای کاستن یا علاج این درگیری‌ها و تصادم‌ها ارائه می‌دهد، راه‌کارهای جامع و دوسویه است. بدین معنا که تعالیم دینی از یک سو ما را به نیکی کردن و گذشت و خوش‌گمانی و فروتنی و خیرخواهی در حق دیگران برمی‌انگیزد و از دیگر سو، ما را موظف می‌سازد که اگر در موقعیت‌های سخت و ناهنجار مورد ظلم و بی‌مهری و بدگمانی و محروم‌سازی دیگران قرار گرفتیم، نه تنها کار آنها را به بدی تلافی نکنیم، بلکه برعکس، بدکردن آنان را به خوبی، و ظلمشان را به گذشت، حسادتشان را به بی‌حسادتی و محروم‌داری‌شان را به بخشش پاسخ گوئیم.

این روش اثرگذار و بازدارنده، هم شخص را در مقابل کردارهای ناروا مصونیت می‌بخشد و هم دیگران را به بهترین، محترمانه‌ترین و پرتأثیرترین روش به خطا و لغزش ایشان متوجه می‌سازد و در بسیاری از موارد، آنان را به ترک آن امر ناصواب برمی‌انگیزد.

رساله حقوقیه امام سجاد(علیه السلام)

رساله حقوق یکی از منابع مهم در معرفی سبک زندگی اسلامی است. این رساله از آن امام سجاد(علیه السلام) است و ابو حمزه ثمالی از دی کوفی (متوفی ۱۵۰ق) از یاران امام روایت کرده است.^۱

جامع ترین متن این رساله را ابن شعبه حرانی در کتاب خود موسوم به تحف العقول درج نموده است. در «تحف العقول» سند رساله ذکر نشده و آنچه در کتاب خصال^۲ شیخ صدوق آمده سند صحیح دارد و قابل اعتماد است. در ترجمه خود، به رساله حقوق نقل شده در «خصال» نظر داشته‌ایم، هم از جهت مستند بودن و هم از آن‌رو که در «خصال»، رساله حقوق مقدمه‌ای شامل اشاره به حقوق دارد که در دیگر منابع نیامده است. در این کتاب رساله الحقوق به گونه‌ای ارائه شده است که نشان می‌دهد این رساله نامه‌ای بوده که امام سجاد(علیه السلام) آن را به یکی از اصحابش فرستاده است.

رساله حقوق امام سجاد(علیه السلام) به عنوان یک منشور کامل حکمت آمیز، به زیبایی سه حوزه: روابط انسان با خدای خویش، انسان با خویش و انسان با هم‌نوع

^۱ تحف العقول، ص ۲۵۵.

^۲ الخصال، شیخ صدوق، ص ۵۶۴.

خویش را بیان کرده است.

• رابطه حق و تکلیف

«حق» محور رساله حقوق تلقی می شود؛ بدیهی است تبیین آن برای یک انسان پایبند به «تکلیف» برای ساخت یک زندگی در سایه دین، لازم و شایسته است. «حق» آن چیزی است که تحقق یافته و ثابت شده است. خواه در نظام جهان و «هست»ها تحقق یافته باشد و خواه در نظام قانون گذاری و «باید»ها ثابت شده باشد. و سزاوار است که انسان به آن پایبند باشد. آن چه باید به خوبی باور داشته باشیم و با اطمینان و بدون نگرانی به آن پایبند باشیم آن است که بدانیم خداوند آفریننده ما و از همه نزدیک تر به ما می باشد و ما از او بییم و هر چه به او نزدیک تر باشیم از تنهایی ها و خطر بیگانه ها دورتر خواهیم بود. از آن جا که خداوند آفریننده ما و تمام جهان هستی است؛ به همه رازها و نیازهای ما آگاه است و از چگونگی بهره مندی ما از جسم و جان و جهان بهتر از همه با خبر است و از آن جا که خدا بی نیاز است و از هرگونه تنگدستی و فروکاستی منزله و پاک می باشد. راهنمایی ها و دستورات او بهترین نقشه راه بدون هزینه های اضافی و سودجویانه است. و به طور کامل انسان را از زندگانی سالم و سازنده بهره مند می سازد. بدیهی است خداوندی که آفریننده و پاک ترین است، مهربان ترین نیز هست. و اگر دستور و تکلیفی را متوجه انسان می کند برای رشد و سعادت اوست. بنابر این در فرهنگ و ادبیات قرآن و مکتب اهل بیت (علیهم السلام)، «تقابل حق و تکلیف» جایگاهی ندارد بلکه تکالیف در راستای دستیابی به حقوق است. ازاین رو در رساله حقوق امام سجاد (علیه السلام) حتی از حق اعضای بدن بر خود انسان نیز سخن به میان آمده است. بنا بر آن چه گفته شد برای یک انسان مؤمن انجام «تکلیف» نوعی موفقیت و بهروزی است و به عبارتی انجام تکلیف به نوعی رسیدن به «حقوق» خود

است از این رو از هرگونه احساس تحمیل به دور است، بلکه چه بسا با لذت همراه باشد. از نگاه یک انسان مومن حتی مجازات الهی نوعی هشدار و تسویه ناخالصی ها برای بازیابی پاکی ها و اخلاص هاست و با این نگاه تحمل سختی ها در راستای انجام تکالیف را می توان از زمینه های استحقاق و رسیدن به حقوق به شمار آورد. هم چنان که سختی های درس خواندن و بی خوابی های شب امتحان می تواند زمینه نمرات عالی و دوری از مشروط شدن را فراهم سازد که «حق» ماست. در ادامه به اشارت مختصر درباره رساله حقوقیه امام سجاد(علیه السلام) و فرازهای آن می پردازیم.

از ابوحمزه ثمالی روایت شده است: این نامه علی بن حسین(علیه السلام) است به یکی از پیروانش:

اشاره

بدان که از سوی خدای عزوجل بر عهده تو حقوقی است که تو را در هر حرکت و آرامش و حالت و جایگاهی و در هر عضوی که به گردش در آوری و هر ابزاری که به کارگیری، در بر گرفته است. بزرگ ترین حقوق خدای تبارک و تعالی بر عهده تو، آن حقی است که از خویش بر تو واجب گردانیده که ریشه تمام حقوق است. پس از آن، حقی است که از خود تو بر تو واجب ساخته و از سر تا قدمت را با توجه به اندام های گوناگون، شامل می شود. از این رو، خدای عزوجل برای زیانت بر تو حقی و برای گوشت بر تو حقی و برای چشمت بر تو حقی و برای دستت بر تو حقی و برای پایت بر تو حقی و برای شکمت بر تو حقی و برای شرمگاهت بر تو حقی قرار داده است. این، اندام های هفتگانه ای است که کارها به واسطه آنها انجام می شوند. همچنین خدای عزوجل برای کارهای تو نیز بر تو حقوقی گذاشته است: برای نماز تو بر تو حقی و برای روزه تو بر تو حقی و برای صدقه تو بر تو حقی و برای قربانی تو بر تو حقی و برای کارهایت بر تو حقوقی مقرر داشته است.

- سپس حقوق از تو می‌گذرد و به دیگرانی که حق‌های واجبی بر تو دارند، می‌رسد و بایسته‌ترین آنها، حقوق پیشوایان تو، سپس حقوق زیردستان تو و آنگاه حقوق خویشاوندان تو است. از این حقوق، حق‌های دیگر نشأت می‌گیرد.

- پس حقوق پیشوایان تو سه تا است که لازم‌ترین آنها برعهده تو، حق کسی است که با قدرت سیاسی تو را اداره می‌کند، پس از آن حق کسی که به دانش تو را می‌پرورد و آنگاه حق کسی که تحت اختیار و سرپرستی او هستی و هر اداره کننده و سرپرستی، پیشوا است. - حقوق زیردستان تو نیز سه تا است که واجب‌ترین آنها برعهده تو، حق زیردست تو است که بر او فرمان می‌رانی و حق زیردست تو که او را می‌آموزی، زیرا نادان زیردست دانا است؛ و حق زیردست تو که اختیاردار اوئی، همچون همسران و کنیزان و غلامان. - حقوق خویشاوندان تو فراوان و پیوسته است، به قدر خویشاوندی در قرابت و رَحِم. واجب‌ترین آنها حق مادر تو است و حق پدرت و حق فرزندات و حق برادرت و آنگاه حق هر آن که نزدیک‌تر است و شایسته‌تر به حق.

- در مرتبه بعد، حق مولای تو که تو را نعمت داده و مولایی که هم اکنون نعمتش بر تو جاری است و حق کسی که به تو نیکی کرده و حق اذان گوی برای نمازت و حق پیشنمازت و حق همنشین تو و حق همسایه‌ات و حق همراهت و حق شریکت و حق دارایی‌ات و حق بدهکارت و حق طلبکارت و حق یار و همدم تو و حق آن که علیه تو ادعایی دارد و حق کسی که تو علیه او ادعا داری و حق کسی که با تو رایزنی می‌کند و حق آن که تو با او رایزنی می‌کنی و حق کسی که خیرخواهی‌ات را می‌جوید و حق کسی که با تو خیرخواهی می‌نماید و حق بزرگ‌تر تو و حق کوچک‌تر تو و حق نیازخواه تو و حق آن که از او نیازی می‌خواهی و حق کسی که با گفته یا کرده‌ای، با قصد یا بدون قصد، در حق تو بدی کرده است و حق هم کیش تو بر تو و حق کفاری که در پناه دولت اسلامی هستند، و دیگر حق‌های معمول به قدر اسباب و عوامل که حالات و موقعیت‌های گوناگون را پدید می‌آورند.

خوشا کسی که خداوند او را بر به جای آوردن حقوق واجبش یاری کند و او را بر این کار توفیق دهد و هدایت فرماید.

الف. حق بزرگ خداوند

۱- بزرگ‌ترین حق خدا

«بزرگ‌ترین حق خدا بر تو آن است که او را بپرستی و هیچ شریکی برایش قرار ندهی. هرگاه خالصانه چنین کنی، خدا بر خود لازم می‌دارد که در کار دنیا و آخرت، تو را بس باشد». باید دانست؛ خداوند تنها آفریننده همه جهان هستی با تمام زیبایی‌ها آن است. و سرچشمه همه خوبی‌ها و خوبان است. از این رو هر آنچه که لباس هستی بر تن آراسته است و هر آن چه از زیبایی‌ها و خوبی‌ها بهره‌مند است تنها از خداست. از این رو، امام سجاد (علیه السلام) به درستی تأکید می‌فرماید: همه برکات در سایه‌سار عبادت خدا همراه با اخلاص فراهم می‌شود. عبادتی که از هر گونه خودنمایی و دورویی به دور باشد. و تنها انگیزه آن پاکی و یکتایی باشد. اگر موفقیتی به دست آورد آن را لطف خدا بداند و از منت بر دیگران و خود برتر بینی دور بماند.

ب. حق اعضای بدن

۲- حق خودت

«حق خودت بر تو آن است که هستی‌ات را در راه اطاعت خدای عزوجل به کاربری». باید دانست، شناختن کرامت نفس انسانی و راه‌های حفظ و تقویت آن مهمترین وظیفه هر انسان است تا از این رهگذر خود را به جایگاه رفیعی که خداوند در قاموس هستی برای او مقرر کرده، برساند و در کشاکش داد و ستدهای زندگی، خود را به بهایی ناچیز سودا نکند و تن به خواری و فرومایگی ندهد و این همه جز با اطاعت خدا فراهم نمی‌شود زیرا خدا سرچشمه همه خوبی‌هاست و هرگونه زشتی و آلودگی یا از سستی و آلودگی خودمان است و یا از ستم و کوتاهی دیگران است. بنابر این تنها با اطاعت از خدا و اولیای خدا

می توان با اطمینان به حق خود رسید. از این رو اطاعت از خدا حق ماست نه نیاز خدا به اطاعت و فرمان بری ما!!
حق زبان

«حق زبانت آن است که حرمتش را نگاه داری، ناسزا نگویی و عادتش دهی به نیکی و رها کردن سخنان زیادی و بی فایده، و خوبی به مردمان و خوش سخنی در بین آنها».

زبان مهم ترین عضو بدن است که نهان آدمی را آشکار کرده و شخصیت باطنی او را نزد دیگران نمایان می سازد، زیرا به وسیله زبان هر آنچه از افکار، روحیات و حالات که در درون آدمی است، به دیگران معرفی و منتقل می شود و به همین جهت زبان را «ترجمان دل» گفته اند.

زبان به همان میزان که وسیله ای سودمند برای ترویج حق، برقرار آرامش، جذب دیگران و نشر معارف و... بوده و از این رهگذر آدمی را به سعادت رهنمون می سازد، به همان اندازه می تواند عاملی در اشاعه باطل، ایجاد فتنه و تفرقه و... باشد و در آن صورت انسان را به ورطه سقوط و هلاکت می کشاند. از همین رو یک نشانه از نیک سیرتی یا زشت سیرتی انسان، نحوه بهره برداری از «زبان» است که نیک سیرتان با بهره مندی صحیحی از زبان به فواید آن در دنیا و آخرت نایل می گردند ولی زشت سیرتان با سوء استفاده از آن، زمینه بدبختی خود را در دنیا و آخرت فراهم می سازند.

خوش زبانی و استفاده از کلمات زیبا و مناسب قبل از آن که نشانه احترام به دیگران باشد، نشان دهنده وارستگی و حسن سلیقه نیک سیرتان است، چنان که از ویژگی های بهشتیان، پاکیزگی سخنان آنان می باشد و خداوند در مورد آنان می فرماید:

(وَهْدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ)^۱؛

«و به سوی سخنان پاکیزه هدایت می شوند»^۲.

^۱ حج (۲۲)، آیه ۲۴.

^۲ رک: المیزان، ج ۱۴، ص ۳۶۲.

۳- حق گوش

« حق گوش آن است که آن را از شنیدن غیبت و آنچه گوش سپردن به آن روا نیست، پاک و منزّه بداری ». باید دانست «شنوایی» یکی از ابزارهای شناخت و یکی از نعمت های الهی برای درک حقایق و واقعیات است. نیک سیرتان گوش شنوا دارند و همواره آماده شنیدن و درک حقایق و پندگیری از وقایع هستند. چنان که خداوند می فرماید:

(قَبَشِّرْ عِبَادِ. الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ)^۱ ؛

«پس بندگان مرا بشارت ده، همان کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می کنند». بنا بر آن چه گفته شد نعمت گوش و شنوایی بر انسان «حق» دارد و شنیده های بیهوده و غیرمجاز ضایع کردن حق گوش است.

۴- حق چشم

« حق چشم آن است که از آنچه برای تو حلال نیست، بپوشانی اش و با آن، به دیده عبرت بنگری ». چشم انسان علاوه بر اینکه همانند گوش او یکی از ابزارهای شناخت واقعیات و یکی از راه های درک حقیقت است؛ نمادی از حالت های درونی آدمی و آشکارکننده باطن او نیز می باشد؛ به گونه ای که وحشت و آرامش انسان و شادی و اندوه آدمی در چشم او نمایان می شود. بنابر این، نعمت چشم و بینایی نیز بر انسان «حق» دارد و سزاوار است با نگاه به شگفتی های آفرینش و دستاوردهای علمی و نگاه محبت آمیز به پدر و مادر و همسر و فرزند و هر کس که نگاه او ما را به پاکی و آرامی می رساند حق چشم را به جا آوریم و از نگاه های خیره سرانه و آلوده دور بمانیم.

^۱ زمر (۳۹)، آیات ۱۷ و ۱۸.

۵- حق دست

«حق دست تو آن است که به سوی آنچه تو را نرسد، درازش نکنی» .
حق پا

«حق پای تو آن است که با آن به جایی که برایت جایز نیست، راه نسپری، زیرا با همین پا است که بر صراط خواهی ایستاد، بنگر که تو را نلغزاند و در آتش نیفکند».

۶- حق شکم

«حق شکم تو آن است که ظرف خوردنی های حرام قرارش ندهی و افزون بر سیری، نخوری».

۹- حق شرمگاه

«حق شرمگاه تو آن است که از زنا حفظ کنی و نگذاری به آن بنگرند» .
باید دانست پاسخ گویی به غرایز، علاوه بر لذت و آرامش، انگیزه ای برای تلاش و کوشش می باشد. به گونه ای که، وجود غرایز در آدمی، همچون شعله های پرفروغی به زندگی او گرمی می بخشد؛ چنان که علاقه و محبت به مال، انگیزه ای برای کار و فعالیت در آدمی به وجود می آورد و مهر و علاقه به همسر و فرزند انگیزه او را برای تشکیل کانون گرم خانواده و پذیرفتن مسئولیت های اجتماعی افزون می کند. نیک سیرتان پاک دامن، در دنیا از زندگی سالم و همراه با عزت و پاکی بهره مند می باشند. چنان که خداوند می فرماید:

(قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ)^۱؛

« به مؤمنان بگو: چشمان خود را [از نامحرم] بپوشانند و پاکدامنی خودشان را حفظ کنند، این برای آنان پاکیزه تر است».

اما زشت سیرتان هوس باز سزای فساد و گمراهی آنها در دنیا، رسوایی و تباهی است و در آخرت عذاب جهنم می باشد.

^۱نور (۲۴)، آیه ۳۰.

ج. حق عبادات

۱۰- حق نماز

« حق نماز آن است که بدانی نماز وارد شدن بر خدای عزوجل است و تو در حال نماز، در برابر خدای عزوجل ایستاده‌ای . چون این را دانستی، همچون بنده‌ای خوار و بی‌مقدار و مشتاق و نگران و امیدوار و ترسان و بیچاره و زار به نماز می‌ایستی که خدایی را که در برابرش قرار گرفته با آرامش و وقار بزرگ می‌دارد. پس با دل و جان به نماز روی می‌کنی و آن را به شکلی درست و با تمام احکام و حقوقش به جای می‌آوری.»

باید دانست، کرنش در نماز، تعظیم در برابر همه خوب و خوبی هاست و زمینه مناسب برای دستیابی به نقطه اوج عزت ها و افتخارات است.

چنان که در دعا می خوانیم:

«الهی کفی بی عزا ان اکون لک عبدا و کفی بی فخرا ان تکون لی ربا»^۱؛ «خدایا برای سربلندی و عزت من همین بس که بنده تو باشم و برای افتخار و شوکت من همین بس که تو پروردگار من باشی».

الهی چون گویی بنده من از عرش بگذرد خنده من

۱۱- حق حج

« حق حج آن است که بدانی حج، وارد شدن بر پروردگار و گریختن از دست گناهان به سوی او است و پذیرفته شدن توبه تو و انجام گرفتن واجبی که خدا بر تو لازم گردانیده، به واسطه حج است».

۱۲- حق روزه

«حق روزه آن است که بدانی آن پرده‌ای است که خداوند در برابر زبان و گوش و چشم و شکم و شرمگاه تو آویخته تا بدین وسیله تو را از آتش در امان بدارد، پس هرگاه روزه را ترک کنی، در واقع پرده‌ای را که خدا بر تو پوشانده، پاره کرده‌ای» .

^۱ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۴۰۲.

۱۳- حق صدقه

« حق صدقه آن است که بدانی ذخیره و اندوخته تو است نزد پروردگارت و امانتی است که به گواه گرفتن بر آن، نیاز نداری. چون این مطلب را دانستی، به صدقه‌ای که پنهانی داده‌ای، مطمئن تر خواهی بود از صدقه‌ای که آشکارا پرداخته‌ای. و بدان که صدقه در دنیا، بلاها و بیماری ها را، و در آخرت آتش را از تو دور می‌گرداند.»

۱۴- حق قربانی

« حق قربانی آن است که با آن فقط خدا را قصد کنی و نه بندگان را، و جز قرار گرفتن در معرض رحمت خدا و رستگاری روح در روز ملاقات با او، غرض دیگری نداشته باشی.»

• د. حقوق دیگران

۱۵- حق مدیر سیاسی و حاکم

« حق حاکم آن است که بدانی تو برای او وسیله آزمایش شده‌ای و او در سلطه‌ای که از سوی خداوند بر تو دارد، به تو گرفتار است. پس نباید خود را در معرض خشم او قرار دهی، در غیر این صورت، خود را با دست خویش به هلاکت افکنده‌ای و در بدی های او نسبت به خود، شریک خواهی بود.»

۱۶- حق مدیر علمی و آموزگار

«حق مدیر علمی و آموزگار تو آن است که او را بزرگ شماری و جلسه درسش را محترم بداری و خوب به او گوش بسپاری و به او توجه نمایی، و اینکه نزد او صداقت را بلند کنی و سؤال هیچ یک از کسانی را که از او پرسشی دارند، پاسخ نگویی تا او خود پاسخ گوید و در جلسه درسش با کسی هم سخن نشوی و نزد او، غیبت کسی را نکنی، و اینکه هرگاه پیش تو از او بد گفتند، از او دفاع نمایی و کاستی هایش را بپوشانی و برتری هایش را آشکار سازی؛ با دشمنش هم‌نشین نشوی و با دوستش، دشمنی نورزی. چون چنین رفتار کنی، فرشتگان خدا گواهی دهند که تو پروردگارت را قصد کرده‌ای و دانش آموزگارت را به خاطر خدا فراگرفته‌ای نه به خاطر

مردمان.»

۱۷- حق مدیر پرورشی و صاحب اختیار

« حق مدیر پرورشی و صاحب اختیار تو آن است که اطاعتش کنی و نافرمانی‌اش نکنی مگر در اموری که خدای عزوجل را به خشم می‌آورد، زیرا در گستره نافرمانی خدا، اطاعت از هیچ مخلوقی جایز نیست. »

۱۸- حق زیردستان سیاسی

«حق زیردستان سیاسی تو آن است که بدانی چون آنها ناتوان‌اند و تو قدرت داری، زیردست تو شده‌اند پس باید در میان آنها به عدالت رفتار کنی و با آنها همچون پدري دلسوز و مهربان باشی و نادانی‌شان را بر آنها ببخشی و زود کیفرشان ندهی و خدا را به خاطر توانائی که در امور مربوط به ایشان به تو عطا کرده، سپاس‌گزاری کنی.»

۱۹- حق زیردستان علمی

«حق زیردستان علمی و شاگردان تو آن است که بدانی خدای عزوجل تنها به جهت دانشی که به تو داده و گنجینه‌های علمی که به روی تو گشوده، تو را سرپرست آنها قرار داده، پس اگر در آموختن دانش به مردمان، خوب عمل کنی و کج‌رفتاری نکنی، و بر آنها سخت‌گیری، خداوند از فضل خود بر دانش تو می‌افزاید، اما اگر دانش خود را از مردم منع نمایی، و یا چون از تو علم و دانش بخواهند، بدرفتاری کنی، سزاوار است که خداوند، علم و شکوه آن را از تو باز پس گیرد و تو را از جایگاهی که در دل‌ها داری، فرو اندازد.»

۲۰- حق همسر

«حق همسر آن است که بدانی خدای عزوجل او را برای تو مایه آرامش و انس قرار داده . پس بدان که این سکونت و انس نعمتی از سوی خداوند در حق تو است. پس همسرت را گرمی‌بدار و با او مدارا کن، اگر چه رعایت حق تو، بر او لازم‌تر است. بی‌شک او بر تو حق رحمت و دلسوزی دارد، چون او در بند و اسیر تو است و تو باید خود خوراکش دهی و بپوشانی‌اش، و چون نادانی کند، او را ببخشی.»

باید دانست، ازدواج و گزینش همسر موجب آرامش انسان می‌شود زیرا تنها راه

صحیح پاسخ گویی به نیازهای عاطفی و غریزی و تأمین امور زندگی است. لکن آنچه مهم است آن است که در انتخاب همسر دچار اشتباه نشویم و افراد ناشایست را به همسری نگیریم. بنابراین شناخت معیارهای انتخاب همسر، و مصونیت از گسیختگی نظام خانواده برای تشکیل زندگی موفق و سالم لازم است.

۲۱- حق کنیز و غلام

« حق برده تو آن است که بدانی او آفریده پروردگار تو است و فرزند پدر و مادر تو، و از گوشت و خون تو . اینکه مالک او شده‌ای نه از آن‌رو است که تو او را خلق کرده‌ای نه خدا. تو هیچ یک از اندام‌های او را نساخته‌ای و ذره‌ای از روزی‌اش را فراهم نیاورده‌ای، لکن خدای عزوجل این همه را برای تو برعهده گرفته و آن‌گاه او را تحت اختیار تو آورده و تو را بر او امین قرار داده و او را به تو سپرده تا نیکی‌هایی که به او می‌کنی برایت نگه دارد. پس در حق برده‌ات نیکی کن همچنان که خدا به تو نیکی کرده است و اگر او را خوش نمی‌داری، عوض کن و آفریده خدای عزوجل را میازار که هیچ نیرویی جز به عنایت خدا وجود ندارد».

۲۲- حق مادر

«حق مادرت آن است که بدانی او چنان تو را برداشته و تحمل کرده که هیچ کس دیگری را چنان بر نمی‌دارد و از میوه قلبش چندان به تو عطا کرده که هیچ کس به دیگری نمی‌بخشد . تو را با تمام هستی و اعضای بدنش حفظ و نگه داری کرده و هیچ باک نداشته که خود گرسنه باشد و تو را سیر کند و خود تشنه باشد و تو را سیراب گرداند و برهنه باشد و تو را بپوشاند و خود در آفتاب سوزان باشد و بر تو سایه افکند و به خاطر تو بی‌خوابی بکشد و تو را از گرما و سرما در امان بدارد تا تو برایش بمانی. تو توانایی سپاس‌گزاری از مادر را نداری مگر به یاری خدا و توفیق او».

۲۳- حق پدر

« حق پدرت آن است که بدانی او اصل و ریشه تو است و اینکه اگر او نبود، تو هم نبود. پس هرگاه در خود چیزی دیدی که مایه خودپسندی و اعجاب

تو شد، بدان که اصل این نعمت که داری، پدرت است. پس خدا را بستای و به همان اندازه او را سپاس گزار باش، که هیچ توان و نیرویی نیست مگر به عنایت و خواست خدا».

در مورد چگونگی احسان و انفاق به پدر و مادر، دو نکته مهم قابل توجه است:

نخست: آنکه فرزندان، قبل از درخواست پدر و مادر، نیازهای آنان را برآورده کنند تا احترام آنان به طور کامل حفظ شود.

دوم. آنکه همان گونه که پدر و مادر، در آغوش خود فرزندان را پرورش دادند و به طور مستقیم عهده دار تربیت و رشد و نظات کودکان بودند، فرزندان نیز شایسته است از نزدیک و به دست خود، عهده دار احسان و انفاق به پدر و مادر باشند^۱. چنانچه خداوند با تعبیری گویا و بدون قید و شرط می فرماید:

(وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا)^۲؛

«وبه پدر و مادر نیکی کنید»^۳.

۲۴- حق فرزند

«حق فرزندت آن است که بدانی او از تو است و با همه بدی ها و خوبی هایش، در این دنیا به تو وابسته است و در سرپرستی اش، مسئول خوب تربیت کردن و هدایتش به سوی پروردگار و یاری اش در راه اطاعت خدا هستی . با او همچون کسی رفتار کن که می داند در نیکی به فرزند، پاداش می یابد و چون در حق او بدی کند، کیفر می بیند».

۲۵- حق برادر

«حق برادرت آن است که بدانی او دست تو و مایه عزت و نیروی تو است . پس او را سلاحی برای معصیت خدا و ابزاری برای ستم به مردمان، قرار مده.

^۱ ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۸۷؛ زهیر الاعرجی، الاخلاق القرآنیة، ص ۲۸۹.

^۲ اسراء (۱۷)، آیه ۲۳.

^۳ «احسان» غالباً با «الی» متعدی می شود، اما گاهی به وسیله «باء» متعدی می گردد، این تعبیر شاید به خاطر آن باشد که مباشرت را بیان کند، یعنی شخصاً و بدون واسطه به پدر و مادر احسان کنند. (ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۷۴).

از یاری کردن او در برابر دشمنانش و از خیرخواهی برای او، دست بردار. این در صورتی است که او اطاعت پروردگار کند، و گرنه باید خدای تعالی نزد تو از او گرامی تر باشد که هیچ نیرویی جز به عنایت خدا وجود ندارد».

۲۶- حق مولای آزادی بخش

«حق مولایی که نعمت آزادی به تو بخشیده آن است که بدانی او به خاطر تو دارایی‌اش را هزینه کرده و تو را از ذلت‌بردگی و وحشت آن بیرون آورده و به اوج عزت آزادی و انس رسانیده و از اسارت تحت اختیار دیگران بودن رهانیده و بندهای بردگی را از دست و پایت گشوده و از زندان بیرون آورده و تو را صاحب اختیار خودت ساخته و برای عبادت پروردگار، خاطرت را آسوده کرده است. و بدان که مولایت، در زندگی و پس از مرگ تو، از همگان به تو سزاوارتر است و تو باید او را با جان خود و هر آنچه او به آن نیازمند است، یاری کنی که هیچ نیرویی جز به خواست خدا، وجود ندارد».

۲۷- حق برده آزاد شده

«حق برده‌ای که او را نعمت آزادی داده‌ای آن است که بدانی خدای تعالی آزادی او به وسیله تو را، مایه تقرب خویش و پرده‌ای برای تو در برابر آتش قرار داده است و اینکه پاداش تو در دنیا آن خواهد بود که اگر این برده خویشاوندی نداشته باشد، تو وارث او می‌شوی در برابر آنچه برایش هزینه کرده‌ای و در آخرت، بهشت پاداش تو خواهد بود».

۲۸- حق نیکوکار

«حق آن که به تو نیکی کرده آن است که سپاسش گویی و نیکی‌اش را یادآوری کنی و برایش نیکنامی به دست آوری و بین خود و خدای تعالی مخلصانه برای او دعا کنی که در این صورت، آشکارا و نهان او را سپاس گفته‌ای. پس هرگاه روزی توانستی خوبی‌اش را تلافی کنی، چنین کن».

۲۹- حق اذان گو

«حق اذان گو آن است که بدانی او پروردگارت را به یادت می‌آورد و تو را به بهره و نصیبت فرا می‌خواند و کمک کار تو است بر انجام واجب الهی که

برعهدهات آمده» .

۳۰- حق پیش‌نماز

« حق پیش‌نماز تو آن است که بدانی او طوق نمایندگی میان تو و پروردگارت را برگردن دارد و از سوی تو سخن می‌گوید و تو از جانب او سخن نمی‌گویی، برای تو دعا می‌کند و تو برای او دعا نمی‌کنی . وحشت ایستادن در مقابل خدای عزوجل را او متحمل می‌شود و اگر نقصی در این کار پیش آید، مقصر او است نه تو و اگر کار تمام و کامل انجام شود تو شریک او خواهی بود و با این همه او بر تو فضیلتی ندارد. جان تو را با جان خود و نمازت را بانماز خود حفظ می‌کند، پس به اندازه اعمالی که انجام می‌دهد، سپاس گزار وی باش».

۳۱- حق هم‌نشین

« حق هم‌نشین تو آن است که با او به نرمی رفتار کنی و در به کارگیری الفاظ، منصفانه با او سخن بگویی و از جای خود بی‌اجازه او برنخیزی ، اما آن که در کنار تو می‌نشیند می‌تواند بی‌اجازه تو بلند شود. لغزش‌های هم‌نشین خود را فراموش کن و خوبی هایش را به یاد داشته باش و جز خیر و نیکی به گوشش مرسان».

۳۲- حق همسایه

« حق همسایه‌ات آن است که در نبودنش، او را حفظ و حمایت کنی و در حضورش او را گرمی بداری و چون مظلوم واقع شود، یاری‌اش کنی و از او عیب جوئی نکنی . پس هرگاه به بدی‌ای از او پی بردی، آن را بپوشانی و اگر دانستی که نصیحتت را می‌پذیرد، در مسائل مربوط به خودت و او نصیحتش کنی. به هنگام سختی رهایش نکنی و از خطاهایش بگذری و گناهانش را ببخشایی و با او بزرگووارانه معاشرت نمایی؛ که هیچ نیرویی جز به عنایت خدا وجود ندارد».

۳۳- حق دارایی

« حق دارایی تو آن است که جز از راه حلال به دستش نیاوری و جز در موارد حلال هزینه‌اش نکنی و کسی را که سپاس گزار تو نیست ، برخورد مقدم نداری . درباره اموالت طبق فرمانبرداری از پروردگارت عمل نما و نسبت به

آن بخل مورز که با وجود وسعت و گشایش در زندگی، به حسرت و پشیمانی دچار می‌شوی؛ و هیچ نیرویی جز به عنایت خدا وجود ندارد».

۳۴- حق طلبکار

«حق طلبکارت آن است که اگر دستت می‌رسد، طلبش را بدهی و اگر نداری، با گفتار نیک، راضی‌اش کنی و به آرامی و لطف، او را پاسخ رد بدهی».

۳۵- حق همدم

«حق همدم تو آن است که او را نفریبی و با او مکر نکنی و نیرنگ نبازی و در کارش، جانب خدای تبارک و تعالی را نگاه داری».

۳۶- حق آنکه بر تو ادعایی دارد

«حق طرفی که بر تو ادعایی دارد: پس هرگاه آنچه علیه تو می‌گوید حق باشد، تو خود به سود او گواهی ده و به او ستم مکن و حقش را به طور کامل ادا کن. اما اگر ادعای او باطل است، با او مدارا کن و در کارش جز راه نرمی و ملایمت مپوی و پروردگار خود را خشمگین مساز، که هیچ نیرویی جز به خواست خدا وجود ندارد».

۳۷- حق آن که بر او ادعایی داری

«حق طرفی که تو علیه او ادعایی داری: اگر تو در ادعای خود بر حقی، با او به نیکی سخن بگویی و حقش را انکار نکنی و اگر در ادعای خویش باطل‌گرا هستی، تقوای الهی پیش‌گیری و توبه‌نمایی و مخاصمه را رها کن».

۳۸- حق مشورت خواه

«حق مشورت‌خواه آن است که اگر در کار او نظری داری، با او در میان بگذاری و گرنه، به کسی که می‌داند، راهنمایی‌اش کنی».

۳۹- حق مشورت دهنده

«حق آن که به تو مشورت می‌دهد آن است که او را در عقیده‌ای که با نظر تو ناسازگار است متهم نسازی. پس اگر با تو هم رأی بود، خدای تعالی را سپاس گویی».

۴۰- حق نصیحت جو

«حق نصیحت خواه آن است که نصیحت و خیرخواهی‌ات را به او برسانی و روش تو، دلسوزی و مدراى با او باشد.»

۴۱- حق نصیحت کننده

«حق نصیحت کننده آن است که در برابرش فروتن باشی و از جان و دل سخنش را بشنوی، پس اگر سخن حق و درست بر زبان آورد خدا را بستائی و اگر موافق حق نبود، بر او رحمت نمایی و متهمش نسازی و بدانی که او خطا کرده و به این خطا، مؤاخذه‌اش نکنی مگر اینکه سزاوار تهمت باشد که در این صورت، هرگز به هیچ کار او نباید اعتنا نمایی؛ و هیچ نیرویی جز به خواست خدا وجود ندارد.»

۴۲- حق بزرگ‌تر

«حق بزرگ‌تر، احترام کردن او است به خاطر سنش، و بزرگ داشتن او بدان جهت که پیش از تو اسلام آورده، و مقابله نکردن با او به هنگام مخاصمه و جدل؛ و اینکه در راه، بر او سبقت‌گیری و پیش‌نیفتی و با او به نادانی رفتار نکنی و اگر او با تو جاهلانه رفتار نمود، تحمل کنی و به حق سبقت در اسلام، اکرامش کنی و حرمتش را نگاه داری.»

۴۳- حق کوچک‌تر

«حق کوچک‌تر آن است که در امر آموزش او، برایش دلسوزی کنی، او را عفو نمایی، خطاهایش را بپوشانی و با او مدارا کنی و یاری‌اش دهی.»

۴۴- حق گدا

«حق آن که چیزی می‌خواهد آن است که به قدر نیازش به او بدهی.»

۴۵- حق آن که از او چیزی بخواهی

«حق آن که از او چیزی می‌طلبی آن است که اگر داد، از او با سپاس و قدرشناسی، بپذیری و اگر نداد، عذرش را قبول نمایی.»

۴۶- حق خشنودکننده

«حق کسی که به خاطر خدا، تو را خشنود کرده آن است که نخست خدای تعالی را بستائی و آن گاه خشنود کننده را سپاس گویی» .

۴۷- حق بدی کننده

«حق کسی که به تو بدی کرده آن است که عفوش کنی و اگر بدانی که این گذشت زیان می‌رساند، انتقام خود را گرفته‌ای . خدای تعالی فرموده: «هر که پس از ظلمی که بر او رفته، یاری بطلبد، بر چنین کسی گناهی نیست»^۱».

۴۸- حق هم‌کیشان

«حق هم‌کیشان تو، سلامت خواستن برای آنها، دلسوزی کردن در حقشان، مدارا با بدانشان، انس و الفت ورزیدن با آنها، خیرخواهی برای آنها، سپاس از نیکانشان و آزار نرساندن به آنها است و اینکه آنچه برای خود دوست می‌داری برای آنها هم دوست بداری و آنچه خود نمی‌خواهی، برای آنها هم نخواهی . بزرگ‌ترهایشان را همچون پدر و جوانانشان را همچون برادران و پیرزن‌هایشان را همچون مادر و بچه‌هاشان را همچون فرزندان خود بدانی».

۴۹- حق اهل ذمه

«حق آنان که در پناه دولت اسلامی زندگی می‌کنند آن است که هر آنچه خدا از آنان پذیرفت، تو نیز بپذیری و مادام که به پیمان خود با خدای تعالی وفا دارند به آنها ستم نکنی» .

^۱شوری (۴۲)، آیه ۴۱

قرآن كريم .

١. ابوالحسن على بن عبد الواحد ابن اثير، اسد الغابة في معرفة الصحابة، مصر: دار الشعب.

٢. ابن عساكر، تاريخ مدينه دمشق، دمشق: دار الفكر.

٣. ابوالقاسم الكوفي، الاستغاثه، دارالعلوم للتحقيق والطباعة.

٤. ابوجعفر محمد صدوق، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، قم: آل البيت.

٥. ابوجعفر محمد بن الحسن طوسي، تهذيب الاحكام، تصحيح على اكبر غفاري، تهران: مكتبة صدوق.

٦. ابى الحسن على بن عيسى الاربلى، كشف الغمه في معرفة الائمه، تحقيق على فاضلى، قم: مجمع العاملى لاهل البيت (ع).

٧. ابى جعفر محمد بن حسن الطوسي، الرجال الطوسي، تحقيق جواد قيومي، قم، مؤسسه النشر الاسلامى.

٨. ابى جعفر محمد بن على ابن بابويه الصدوق، التوحيد، تصحيح و تعليق: سيدهاشم حسيني طهراني، قم: جامعة المدرسين في الحوزة العلمية.

٩. ابى جعفر محمد بن على ابن بابويه الصدوق، الخصال، تصحيح على اكبر غفاري، قم: جامعه مدرسين حوزة علميه.

١٠. ابى جعفر محمد بن على ابن بابويه صدوق، كمال الدين و تمام النعمه، قم: مؤسسه النشر الاسلامى لجماعه المدرسين.

١١. ابى جعفر محمد بن على ابن بابويه الصدوق، الامالى، قم: انتشارات اسلامى.

١٢. احمد امين، ضحى الاسلام، قاهره: الامر.

١٣. احمد بن على طبرسى، الاحتجاج امير المؤمنين (ع)، تهران: دارالكتب الاسلاميه.

١٤. احمد محمود صبحى، نظريه الامامه عند الاثنى عشرية، قاهره: دارالمعارف.

١٥. احمد بن يحيى بلاذرى، انساب الاشراف، بيروت: دارالفكر.

١٦. اسدالله بن اسماعيل كاظمى (تستري)، كشف القناع عن وجه حجية الاجماع.

١٧. اسماعيل الجرجاني، الاعتبار و سلوة العارفين، اردن: مؤسسه امام زيد بن على.

١٨. اين منظور معافى، تاريخ مختصر دمشق، دمشق.

١٩. باقر شريف قرشى، حياة الامام زين العابدين (ع)، تهران: دارالكتاب الاسلامى.

٢٠. جعفر عباس جاترى، بلاغه على بن الحسين (ع)، قم: مجمع جهانى اهل بيت.

۲۱. جعفر بن محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری (تاریخ الامم والملوک)، تهران: اساطیر.
۲۲. جمال الدین ابوالحجاج المزی، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، بیروت: بشار عواد معروف.
۲۳. جمال الدین ابوالفرج ابن جوزی، صفوه الصفوه، بیروت: دارالمعرفه.
۲۴. جمال الدین احمد بن علی الحسینی، عمدہ الطالب فی انساب آل ابی طالب.
۲۵. حسن بن شعبه الحرانی، تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، ترجمه پرویز اتابکی، رهاورد خرد.
۲۶. حسن طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، تحقیق مؤسسه آل البيت ﷺ، قم: مطبعه ستاره.
۲۷. حسن ممدوحی کرمانشاهی، شهود و شناخت، قم: بوستان کتاب.
۲۸. حسن البصری وعمارہ، رسائل العدل و التوحید، مکتبه الاسره بالتعاون.
۲۹. حسین کریمیان، ری باستان، تهران: انجمن آثار ملی.
۳۰. رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه ﷺ، قم: انصاریان.
۳۱. رضی الدین ابی نصر الحسن بن الفضل طبرسی، مکارم الاخلاق، تهران، دارالکتب الاسلامی.
۳۲. جلال الله محمود بن عمر زمخشری، ربیع الابرار، بیروت: الاعلمی.
۳۳. سبزواری، مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، قم: مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البيت ﷺ.
۳۴. سید علی بن موسی بن طاووس، اللهوف فی قتلی الطفوف، قم: انوار الهدی.
۳۵. _____، فرحه الغری فی تعیین قبر امیر المؤمنین علی ﷺ فی النجف، تهران: میراث مکتوب.
۳۶. سید جعفر شهیدی، زندگی علی بن الحسین ﷺ، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۳۷. _____، قیام حسین ﷺ، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۳۸. سید جعفر مرتضی العاملی، دراسات و بحوث فی التاريخ والاسلام، مرکز جواد.
۳۹. سید هاشم البحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، قم: مدین.
۴۰. سید حسن امین، اعیان الشیعه، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
۴۱. سیوطی، طبقات الحقاظ، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۴۲. شمس الدین الذهبی، سیر اعلام النبلاء، تهران: مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی.
۴۳. شمس الدین الذهبی، سیر اعلام النبلاء، دارالافاق العربیه.
۴۴. شیخ آقا بزرگ تهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعه، تهران: المکتبه الاسلامیه.
۴۵. شیخ عباس قمی، نفس المهموم، قم: هجرت.
۴۶. صحیفه سجادیه، ترجمه سید صدرالدین صدر بلاغی.

۴۷. موسی، اختیار المعرفة الرجال، تهران: انتشارات اسلامیه.
۴۸. عبدالرحمن بن احمد جامی، مثنوی هفت اورنگ.
۴۹. علی بن احمد ابن حزم، الفضل، بیروت: دارالفکر.
۵۰. علی بن محمد العلوی العمری، المجدی فی الانساب الطالبین، قم: سیدالشهداء.
۵۱. قاضی ابی حنیفه نعمان بن محمد، شرح الاخبار، قم: انتشارات اسلامی.
۵۲. قاضی عبدالجبار، المنیة و الامل، بیروت: دارالفکر.
۵۳. قطب الدین راوندی، الخرائج و الجرائح، قم: مؤسسه امام مهدی، چاپ اول.
۵۴. کلینی، محمد بن یعقوب، الاصول الکافی، دارالکتب الاسلامیه، تهران.
۵۵. محسن رنجبر، نقش امام سجاد (ع) در رهبری شیعه.
۵۶. محمد ابن سعد بصری، الطبقات الکبری، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی.
۵۷. محمد بن احمد فتال نیشابوری، روضة الواعظین، قم: شریف الرضی.
۵۸. محمد بن عمر الکشی، رجال الکشی، مشهد: دانشکده الهیات و معارف.
۵۹. محمد بن نعمان مفید، الارشاد، قم: کنگره جهانی شیخ مفید.
۶۰. محمد تقی تستری، تواریخ النبی و آل (ع)، ایران: مؤسسه نشر الاسلامی.
۶۱. سید حسین محمد جعفری، تشیع در مسیر تاریخ.
۶۲. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار (الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار (ع)، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۶۳. محمد بن احمد ذهبی، تذکرة الحفاظ، قم: زائر.
۶۴. محمد بن حسن حر العالی، وسائل الشیعة، تهران: کتابفروشی اسلامی.
۶۵. محمد بن علی بن شهر آشوب، المناقب و آل ابی طالب (ع)، نجف: مطبعة حیدریه.
۶۶. محمدرضا حسینی جلالی، جهاد امام سجاد (ع)، ترجمه: موسی دانش.
۶۷. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، تهران: صدرا.
۶۸. مقام معظم رهبری، انسان ۲۵۰ ساله (با تصرف و تلخیص)، تهران: انتشارات انقلاب اسلامی.
۶۹. مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان (نگرشی بر زندگانی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی امامان)، قم: مؤسسه امام صادق (ع).